

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّٰدِقِينَ﴾

[التوبة: ١١٩].

لحظه‌ای با اهل حق

اثر:

مولانا محمد یونس نگرامی

مترجم:

مولوی یار محمد امراء

استاد مدرسه دینی اشاعه التوحید شهستان شهرستان سراوان

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت های مفید

www.aqeedeh.com

www.islamtxt.com

www.ahlesonnat.com

www.isl.org.uk

www.islamtape.com

www.blestfamily.com

www.islamworldnews.com

www.islamage.com

www.islamwebpedia.com

www.islampp.com

www.videofarda.com

www.nourtv.net

www.sadaiislam.com

www.islamhouse.com

www.bidary.net

www.tabesh.net

www.farsi.sunnionline.us

www.sunni-news.net

www.mohtadeen.com

www.ijtehadat.com

www.islam411.com

www.videofarsi.com

بسم الله الرحمن الرحيم
فهرست مطالب

مقدمه مترجم	۹
مقدمه مؤلف	۱۲
تقریظ	۱۳
گفتگوی ابو حازم با سلیمان بن عبدالملک	۱۴
صبر و استقامت شخص مبتلا به بیماری جذام	۱۵
برآورده شدن سوگند انسان ژولیده	۱۶
پند و اندرز حضرت یحیی بن معاذ <small>رحمه الله</small>	۱۶
حق گوئی خالد بن یزید <small>رحمه الله</small>	۱۷
پیشوای ائمه حدیث	۱۸
هر چیزی زکات دارد	۱۸
امام احمد بن حنبل <small>رحمه الله</small> در دربار خلافت	۱۹
لحظه های پایانی زندگانی ابن تیمیه <small>رحمه الله</small>	۲۰
امام مالک <small>رحمه الله</small> و خلیفه وقت	۲۱
عبدالله بن مبارک <small>رحمه الله</small> پاسخ می دهد	۲۲
از دعای خیر بی نیاز نمی باشم	۲۳
خزانة قناعت پایانی ندارد	۲۳

- جرأت و انابت امام رازی رحمته ۲۴
- امکان دارد قیامت نزدیک باشد ۲۵
- ارزش دنیا در پیش حضرت علی علیه السلام ۲۵
- پند و اندرز ابن سماک رحمته به هارون رحمته ۲۶
- بهتر بودن آخرت نسبت به دنیا ۲۶
- نتیجه دعای بد مادر ۲۷
- عاقبت از خودگذشتگی ۲۸
- پند و اندرز حضرت علی علیه السلام ۲۹
- بیماری‌ها موجب آگاهی غافلانند ۲۹
- پاسخ دادن غلام ۳۰
- عاقبت شهادت ۳۱
- خدمت‌گزار مردم چه کسی می‌باشد؟ ۳۲
- فرق بین منافق و مؤمن ۳۲
- انسان‌های خوب همیشه وجود دارند ۳۳
- رویارویی سفیان با مهدی (خلیفه عباسی) ۳۳
- دنیا را از خالقش هم تقاضا نکرده‌ام ۳۴
- امام ابوحنیفه و صاحبان قدرت ۳۴
- انسان باید همیشه حقگو باشد ۳۶

۳۷.....	پاسخ به نامه هارون الرشید.....
۴۱.....	پیوند اصحاب <small>رضی الله عنهم</small> با قرآن.....
۴۲.....	وضعیت منفی و مثبت هر شخص را باید در نظر گرفت.....
۴۳.....	ترس از فراست مؤمن.....
۴۴.....	سیمای یک عبادت‌گزار.....
۴۵.....	شوق و خوف حضرت عمر <small>رضی الله عنه</small>
۴۶.....	آثار زهد و تقوی در عهد خلافت عباسیان.....
۴۷.....	عشق امام مالک نسبت به رسول الله <small>صلی الله علیه و آله</small>
۴۷.....	دنیا در نزد خداوند چه ارزشی دارد؟.....
۴۸.....	برادران، نمی‌توانم بخورم.....
۴۸.....	دنیا برای ما نیست.....
۴۹.....	حضرت عبدالله بن زبیر <small>رضی الله عنه</small> در نماز.....
۵۰.....	وصیت امام رازی <small>رحمته الله</small>
۵۰.....	حضرت سلمان فارسی <small>رضی الله عنه</small> به عنوان استاندار مداین.....
۵۱.....	فراست مؤمن.....
۵۱.....	شیخ عزالدین معامله باغ را می‌کند.....
۵۲.....	یوسف بن یحیی و مسئله خلق قرآن.....
۵۳.....	محراب جایگاه راز و نیاز با پروردگار.....

- امانت‌داری ۵۴
- شیخ عزالدین بن السلام و تحولات مسلمین ۵۵
- سلطان صلاح الدین و صلیبیان ۵۸
- فقدان عقل عاقلان موجب نابودی بی‌گناهان ۶۲
- نبرد حق و باطل ۶۳
- حضرت معاویه و دنیا ۶۴
- عدالت‌خواهی خلفا ۶۴
- چگونگی زندگی اسلاف ۶۵
- مهدی خلیفه عباسی و کفش‌های رسول الله ﷺ ۶۷
- حضرت امام ابوحنیفه و فکر آخرت ۶۷
- واکنش سردار لشکر نسبت به برکناری‌اش ۶۸
- معزز و ذلیل بودن انسان در اختیار خودش می‌باشد ۶۹
- بزرگی به تقوی است نه به نژاد ۶۹
- باورم نبود تا به حال زنده بمانم ۷۰
- کدام گناه؟ ۷۰
- استغناء بندگان نیک خدا از سلطنت و سرمایه مردم ۷۱
- محافظ‌شان الله است ۷۱
- سبب افزایش مرتبه معنویت و کمالات ۷۲

فرمایشات امام ربانی شیخ عبدالقادر گیلانی <small>رحمته</small>	۷۶
خواهر مسلمانم، زنان نمونه را دریاب!	۸۰
پیشگفتار	۸۱
نمی‌خواهم از یاد خدا غافل بمانم	۸۲
سخن همان جا خوب است که غم و اندوهی نباشد	۸۲
بیش از ضرورت نباید به دنبال دنیا رفت	۸۳
شاید آخرین لحظه‌های زندگانی باشد	۸۴
در محضر حضرت رابعه عدویه	۸۵
در مسیر راه تو نشسته‌ام	۸۵
از خواب غفلت برخیز	۸۶
حملات باطنی شیطان	۸۶
از شدت گریستن بینائیش را از دست داد	۸۷
چهل سال پی‌درپی روزه گرفت	۸۸
زنی که به خاطر سربلندی اسلام موهای سرش را هدیه نمود	۸۸
اولین شهید اسلام	۸۹
علاوه از خوبی چیزی دیگر نمی‌دانم	۸۹
وضعیت اقتصادی بانوان در صدر اسلام	۹۰
واقعه‌ای از حضرت عائشه <small>رضی الله عنها</small>	۹۰

- ارزش جواهرات در نزد بانوان صدر اسلام ۹۱
- چگونگی تعزیه زن مسلمان ۹۱
- از ارجاع امانت به صاحبش، نباید غمگین شد ۹۲
- شخص نفرین‌کننده در قیامت نه شفیع می‌شود و نه گواه ۹۲
- شایعه شهادت رسول الله ﷺ ۹۳
- احساس همدردی و همبستگی بانوان صدر اسلام ۹۳
- اهمیت نوافل در نزد اصحاب رضی الله عنهم ۹۴
- زنان عصر حاضر را چه نسبتی با زنان صدر اسلام ۹۴
- بانوان صدر اسلام و نماز ۹۵
- ابهت و وجاهت نفس زنان صدر اسلام ۹۵
- معیار میهمان‌نوازی زنان مسلمان در صدر اسلام ۹۶
- حضرت عایشه رضی الله عنها و ایثارگری‌هایشان ۹۶
- در پی همین یاور هستم ۹۷
- روسری زن مسلمان نباید نازک باشد ۹۷
- در هر چیزی عبادت را جستجو نمودم ۹۸
- خدایا، در این دنیا مرا محتاج کسی قرار نده ۹۸
- نتیجه راستگویی و امانتداری ۹۹
- معالجم پروردگارم می‌باشد ۹۹

نسبت به ما بدبین مباش.....	۱۰۰
گفتار کم بهتر از بسیار گفتن است.....	۱۰۰
مراعات نمودن حقوق دیگران.....	۱۰۱
همیشه در پی فراگیری علم باش.....	۱۰۲
تذکرهٔ موت مرا از خوابیدن باز می‌دارد.....	۱۰۲
چگونه می‌توانم بخوابم.....	۱۰۳
معلوم می‌گردد با دنیا محبت فراوانی داری.....	۱۰۳
پادشاه بودن قلب.....	۱۰۴
سخت بودن سکرات موت.....	۱۰۴
هر چیزی که از یاد خدا غافل کند، مهلک است.....	۱۰۵
نسبت به چیزهای زودگذر غمگین مباش.....	۱۰۵
تصور لذتش، احساس زخم را از بین برده.....	۱۰۶
عقلم متحیر می‌گردد.....	۱۰۶
پایان.....	۱۰۷

مقدمه مترجم

معیار و شناخت فرهنگ غنی و معنوی هر قوم و ملت به چگونگی شناخت تاریخ بزرگ‌مردان (سلف) آن فرهنگ و تمدن برمی‌گردد. هر آن قوم و گروهی که تاریخ رهبران مذهبی و طلیعه‌داران حقایق و منابع معنویت را دریافته و آنرا پاس می‌دارند، لازماً با این جنبش پرمحتوای فرهنگی، باب نوینی برای ارتقای عظمت و ارزش‌های بلند معنوی خویش، برای آیندگان خواهند گشود.

پذیرش این حقیقت را قرآن به ما می‌آموزاند، آنجا که می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾ [التوبة: ۱۱۹].

«ای اهل ایمان، از خدا بترسید و معیت راستان را برگزینید».

آری، با مورد تفحص قرار دادن اوراق تاریخِ نخبگان آسمان ولایت، علم و معرفت به این حقیقت پی خواهیم برد که تاریخ زرین آن فرزندگان چقدر تابان و امیدوارکننده می‌باشد. اگر با طلب و کششی واقعی آثار روی و روانی آنان را مورد بازنگری قرار دهیم، آنگاه متوجه خواهیم شد که با بودن آن مصلحان چگونه احساس سربلندی نموده و به خود ببالیم. اما اگر خدای ناخواسته بجای اینکه فرهنگ و تمدن اصیل خویش را پاس بداریم بلکه برعکس، به فرهنگ و تمدن دشمنان روی آورده و تحت تأثیر آن قرار گرفتیم، یقیناً به همان نتیجه منفی و تاریک اخلاقی و معنوی منحنط دشمنان‌مان خواهیم رسید. اما این مسئله هم لازم به تذکر است که در پرتو تعالیم قرآن و سنت و با در نظر گرفتن حقوق انسان‌ها بر همدیگر، می‌توانیم از امکانات مادی و دنیوی ارزنده و خوب دیگر انسان‌ها (اگرچه دشمنان‌مان باشند) بدون آنکه تأثیر منفی بر اخلاق معنوی ما داشته باشند، استفاده گرفته بهره‌مند بشویم. اما اگر خودسرانه و بدون تحقیق و بدون در نظر گرفتن معارف اخلاق اسلامی، دنباله‌رو باورهای فرهنگی و اخلاقی دشمنان‌مان قرار

گرفتیم، نه تنها اینکه به سیر تکاملی عروجی خویش نخواهیم رسید بلکه برعکس سیر زوال و قهقرائیت تا مرحله نابودی مان آغاز خواهد گردید.

نگاه ما نباید تنها به همین زندگی زودگذر دنیا متمرکز باشد، زیرا ثمره واقعی کاوش‌ها و تلاش‌های ما، در آخرت نمایان خواهد گردید. در ارتباط با همین مسئله خداوند می‌فرماید:

﴿وَالذَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾ [الأعراف: ۱۶۹].

«و سرای آخرت، برای آنها که پرهیزگارند، بهتر است! آیا نمی‌اندیشید؟!».

و در جایی دیگر می‌فرمایند:

﴿وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾ [الأعراف: ۱۲۸].

«و سرانجام نیک از آن پرهیزگاران است».

بنابراین، هنگامی در محور تقوی و عمل صالح قرار خواهیم گرفت که بدون در نظر گرفتن مصلحت‌ها خویشتن را بطور کلی به خدا و رسولش ﷺ بسپاریم. و از تاریخ زرین و سازنده گذشتگان درس عبرت و اندیشه و اصلاح را بگیریم. راجع به همین موضوع خداوند می‌فرماید:

﴿فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾ [الأعراف: ۱۷۶].

«این داستان‌ها را (برای آنها) بازگو کن، شاید بیندیشند (و بیدار شوند)!».

گویا بازگو نمودن فراز و نشیب‌های زندگی پیشینیان، بطور کلی برای اندیشیدن و پذیرفتن واقعیت‌ها و حقیقت‌ها می‌باشد. به همین منظور مجموعه وقایع بزرگان و مصلحان (اعم از زن و مرد) تألیف مولانا محمد یونس نگرامی، تحت عنوان (لحظه‌ای با هل حق) به فارسی ترجمه گردید تا اندیشمندان بهره‌های کامل معنوی از آن ببرند. به امید اینکه این مجموعه مورد توجه و پذیرش خوانندگان محترم قرار بگیرد. در پایان از کلیه برادران و خواهرانی که این مجموعه را مورد مطالعه قرار می‌دهند استدعا می‌گردد

در صورت مشاهده مورد خاصی مترجم را در جریان بگذارند تا در رفع آن، اقدامات لازم بعمل آید. ان شاء الله و تعالی

(مولوی) یار محمد امراء مدرس مدرسه دینی شهرستان سراوان

سوم شوال ۱۴۲۲ هـ ق مطابق با ۲۷ آذر ۱۳۸۰ هـ ش

مقدمه مؤلف

بسی جای مسرت و خوشحالی است، کتابی که تحت عنوان (لحظه‌ای با اهل حق) الان در اختیار شما خوانندگان محترم می‌باشد در برگیرنده مجموعه مقاله‌هایی می‌باشد که در مجله پانزده روزه (تعمیر حیات لکهنو) در چندین شماره به چاپ رسیده، همچنین مشتمل بر مضامینی می‌باشد که در هفته‌نامه (ندای ملت لکهنو) تحت عنوان (اوراق گمشده تاریخ) به چاپ رسیده بود. صاحبان اندیشه و ذوق با آن اشتیاق و توجهی که این مجموعه را خوانده و مورد توجه قرار داده‌اند، هرچند شکر خداوندی بجای آورده شود باز هم کم است. برخلاف آنچه که انتظار می‌رفت این کتاب بیشتر در همان مجالس و محفل‌هایی مورد مطالعه و استفاده قرار گرفت که عموماً گمان این می‌رفت، با برنامه‌های مذهبی میانه خوبی ندارند. اگر بر اثر این مجموعه، در زندگی یک شخص هم تحول روحانی ظاهر و در میادین یأس برایشان به عنوان یآوری ثابت گردد و روح امیدواری ظاهر گردد، بدون تردید این حقیقت را خواهم پذیرفت که خداوند سعی و تلاش ناچیز بنده را مورد پذیرش قرار داده است.

در پایان از جمیع مدیران و سردبیران مجله‌ها و نشریات از اینکه مقاله‌هایم را در مجله‌ها، روزنامه‌ها و در سایر مطبوعات به چاپ رسانیده‌اند، سپاسگزاری می‌گردد. خداوند منان پاداش ایشان را به نحو احسن عنایت فرماید.

مولانا محمد یونس گرامی

سی ۲۸/۲۷۰ دیوری آغا میرلکهنو ۲ اوت سال ۱۹۶۴ م

تقریظ

راهیان واقعیت‌ها، همان مناره‌های درخشان در رفتار و گفتار هستند که درخشنده‌ترین حجت و برهان الهی بر روی زمین می‌باشند که بر اثر نگاه‌های مؤثر و کیمیاگرشان در روح و روان انسان‌ها آنچنان تغییر و تحولی را بوجود می‌آورند که قدرت‌های مادی به حیرت می‌افتند. متأسفانه آنانی که با این جماعت هیچ‌گونه رابطه‌ای ندارند واقعاً از سعادت‌های معنوی و جاودانی بطور کلی محروم می‌باشند.

در حال حاضر تنها راه‌حل این همه معضلات و دنیای فرو رفته در ظلمت‌ها در این است که شاهره مستقیم همین مردان آزاده و مصلح و برحق را در پیش گیریم، بزرگترین بیماری مژمن دنیا همین اضطراب و عدم آرامش روح و روان می‌باشد و معالجة واقعی این مرض مهلك یعنی حصول آب زلال شفا بخش فقط از چشمه گوارای همین راهیان بر حق و آگاهان ممکن است.

بنابراین، کتاب موردنظر در ارتباط با همین حقایق انتشار می‌یابد تا اینکه تحول مثبت و سازنده‌ای در زندگی انسان‌ها نمایان گردد. خداوند سعی و تلاش مؤلف را در این زمینه مورد قبولیت قرار دهند. و به ایشان توفیق روزافزونی عنایت فرمایند تا دنباله‌رو همین مصلحان و بزرگان باشند.

مولانا محمد اویس ندوی نگرانی

شیخ التفسیر در دارالعلوم ندوة العلماء

سوم ماه مه سال ۱۹۶۴ م

گفتگوی ابو حازم با سلیمان بن عبدالملک

ابو حازم رحمته از علمای برجسته آن زمان به شمار می‌رفت، یک دفعه سلیمان بن عبدالملک (از خلفای بنی امیه) وی را به قصر خلافت فراخواند و به او گفت: ای ابو حازم، برای چه از مرگ می‌ترسیم؟ ابو حازم در پاسخ گفت: زیرا زندگی دنیا را آباد و آخرت را ویران نموده‌اید و الان چون که از آبادی سوی ویرانه می‌روید به همین خاطر از مردان وحشت دارید.

سلیمان بن عبدالملک: درست گفתי، اکنون بفمائید چه کاری بکنیم تا به سوی خدا متوجه شویم؟

ابو حازم: شخص نیکوکار همانند کسی است که از اهل و عیالش دور باشد، سپس به نزد آنان برگردد، اما شخصی که زندگی‌اش را در ارتکاب گناه و ارضای خواهشاتش گذرانده همانند غلامی فراری و سرکش می‌ماند که در محضر مالکش آورده شود.

سلیمان بن عبدالملک وقتی این جواب را شنید شروع کرد به گریستن نمود و گفت: ای کاش ما هم در پیش خداوند ارزش و مرتبه‌ای می‌داشتیم.

ابو حازم: ای خلیفه، خویشتن را در ترازوی عدل الهی قرار بده تا مشخص گردد از چه مقام و مرتبه‌ای برخوردار هستی.

سلیمان بن عبدالملک: این مرتبه و منزلت از کدام آیه استنباط می‌گردد؟

ابو حازم: از این آیه:

﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ ﴿١٣﴾ وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ ﴿١٤﴾﴾ [المطففين: ۱۳-۱۴]. «بی‌گمان

نیکان در ناز و نعمت‌اند. بر تختها [نشسته و] می‌نگرند».

سلیمان بن عبدالملک: رحمت خداوندی کجا است؟

ابو حازم: ﴿إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ﴾ [الأعراف: ۵۶]. «یقیناً رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است».

سلیمان بن عبدالملک: ای ابو حازم، برای ما دعا فرمائید.

ابوحازم: پروردگارا، اگر «سیلمان» دوست و محبوب تو می‌باشد به او توفیق روزافزون نیکی عنایت فرما و اگر از دشمنانت می‌باشد، پیشانی‌اش را گرفته و به سوی نیکی بیاورش. بعد از آن، ابوحازم رحمه الله برخاست و همه هدیه‌هایی که خلیفه به او داده بود، همه را برگرداند و در آخر چنین گفت: مادامی که علما علمشان را از رؤسا و امیران، دور نگه دارند، از آنان در وحشت خواهند بود^۱.

صبر و استقامت شخص مبتلا به بیماری جذام

عبدالواحد بن زید رحمه الله می‌فرماید: روزی به بازار رفتم، در مسیر راه با یک شخص جذامی، در حالیکه بدنش مجروح بود برخورد کردم، بچه‌های شرور و ویلگرد محله وی را با سنگ طوری می‌زدند که بر اثر آن رخسارش خون‌آلود شده بود، با توجه به این باز هم لب‌هایش حرکت می‌کرد، به نزدش رفتم تا ببینم چه می‌گوید، متوجه شدم مشغول این سخنان است: پروردگارا، بسیار خوب می‌دانی اگر تمام بدنم را قطعه قطعه کنند و استخوان‌های بدنم را بشکنند، باز هم محبتم با تو افزایش خواهد یافت، اکنون اختیار از آن تو است که با من چه برخوردی داشته باشی^۲.

۱- صفة الصفوة ج ۴ ص ۱۱۰.

۲- صفة الصفوة ج ۴ ص ۱۱.

برآورده شدن سوگند انسان ژولیده

حضرت حسن بصری رحمه الله می‌فرماید: در محله‌ای از محله‌های بصره آنچنان آتش‌سوزی رخ داد که به غیر از یک کپر، چیزی دیگر باقی نماند. والی بصره حضرت ابوموسی اشعری رضی الله عنه بود، بعد از تحقیقات معلوم گردید که آن کپر متعلق به درویشی بود که در آن محل زندگی می‌نمود، چنانچه وی از خداوند این دعا را نموده بود که بر اثر آتش‌سوزی کپرش از بین نرود. و اکنون کپرش به خاطر همان دعا سالم باقی مانده است. حضرت ابوموسی اشعری رضی الله عنه در همین مورد فرمود: از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که این چنین فرمودند: «بسا اوقات، انسان ژولیده حالی به خدا سوگند یاد می‌کند و خداوند سوگندش را برآورده می‌سازد»^۱.

پند و اندرز حضرت یحیی بن معاذ رحمه الله

یحیی بن معاذ رحمه الله از بزرگان عهد خودشان بود، یک دفعه فرمود: «دنیا ویرانه‌ای است و از این دنیا همان قلبی ویرانه‌تر است که در پی آبادی دنیا باشد. آخرت محل آبادی است و در قبال آخرت همان قلبی آبادتر است که در فکر آبادانی آخرت باشد. برادر تو همان شخصی است که تو را از عیب‌های آگاه سازد و دوست ات همان شخصی است که تو را از ارتکاب گناهان باز دارد».

در جایی دیگر می‌فرمود: «شخصی به خاطر ضیاع اموالش اندوهگین می‌شود، اما با کمال تأسف، زندگی‌اش مدام رو به زوال است، اما بخاطر این نابودی جبران‌ناپذیر اصلاً غمگین نمی‌شود. شب طولانی است آنرا به خاطر بسیار خوابیدن از بین نبرید و روز درخشنده است تابشش را بخاطر ارتکاب گناهان تاریک نگردانید».

باز هم این چنین می‌فرمود: «خردمند همان شخصی است قبل از اینکه دنیا وی را رها کند وی دنیا را رها کند. و قبل از اینکه در قبر نهاده شود، آنجا را آماده سازد و قبل از اینکه در پیشگاه خداوند حاضر شود، پروردگارش را راضی گرداند»^۱.

حق‌گوئی خالد بن یزید رحمته

خالد بن یزید رحمته از علما و عرفای برجسته، که در علم حدیث مرتبه بسیار بلندی داشت تا جائی که امام زهری رحمته نیز از ایشان نقل روایت می‌نمود. در حق‌گوئی به غیر از خدا، از دیگران کوچک‌ترین ترس و واهمه‌ای نداشت. چنانچه عبدالملک بن مروان (از خلفای بنی‌امیه) را چندین مرتبه به خاطر ارتکاب اشتباهاتش مورد نکوهش و سرزنش قرار داد.

یاقوت حموی می‌فرماید: یک دفعه از ایشان سؤالی پرسیده شد که چه چیزی به انسان نزدیکتر می‌باشد؟ فرمود: مرگ. سپس این سؤال مطرح گردید: به چه چیزی باید دل بست؟ در پاسخ فرمود: عمل. و در پاسخ این پرسش که در دنیا از چه چیزی بیشتر وحشت می‌باشد؟ فرمود: دنیا نوعی میراث است که به دیگران منتقل می‌گردد، بنابراین صاحبان قدرت از ناتوان بودنشان می‌ترسند و ثروتمندان از مفلس بودنشان وحشت زده می‌شوند، چه اقوام و ملل قدرتمندی که ناتوان شدند و چه ثروتمندانی که دچار افلاس و فقر شدند. لازماً هر کسی که در کبر و غرور و خودباوری گرفتار شد، این حقیقت را باید بپذیرد که بطور کلی از بین رفته است.^۲

۱- صفة الصفوة ج ۴ ص ۷۷.

۲- معجم الأدباء از یاقوت حموی ج ۴ ص ۱۶۷.

پیشوای ائمه حدیث

یحیی بن معین رحمته از محدثین بسیار بزرگ هستند، چنانچه امام احمد بن حنبل رحمته در مورد ایشان می‌فرماید: از هر آن حدیثی که یحیی بن معین اطلاعی نداشته باشد، اینطور باید فهمید که آن حدیث پایه و اساس علمی ندارد. علی بن مدینی رحمته می‌فرماید: یحیی بن معین سرچشمه علم حدیث برای همه ائمه علم حدیث می‌باشند. رای ابن رومی بر این است که از بین مشایخ تنها یحیی بن معین در اظهار حق سر فهرست هستند. یک مرتبه ایشان جهت بجای‌آوری مراسم حج و زیارت حرم نبوی به مکه مکرمه و مدینه منوره نیز تشریف بردند، در یکی از شب‌ها در عالم رؤیا مشاهده نمود که ندادنده‌ای وی را ندا می‌دهد: ای یحیی بن معین، آیا دوستی مرا می‌پذیری؟ مؤرخین بیان می‌کنند هنوز چند روزی از آن خواب نگذشته بود که این آفتاب تابان علم حدیث در مدینه منوره به لقاء الله پیوست. هنگام تشییع جنازه این امام همام، شخصی با آواز بلند می‌گفت: ایشان همان شخصیتی بود که اقوال دروغ و بی‌اساس را از احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله دور نمودند^۱.

هر چیزی زکات دارد

جمعی از بزرگان با ارسال نامه‌ای به محضر امیرالمؤمنین حضرت عمر بن عبدالعزیز رحمته خواستار پند و اندرز شدند. حضرت عمر بن عبدالعزیز رحمته در پاسخ نامه آنان فرمود: این واقعیت را بپذیرید که طالب دنیا هرگز دوستدار شما نمی‌باشد، و آن کسی که در فکر آخرت باشد همنشینی شما را نمی‌تواند برگزیند. بنابراین هر وقت خواهشات خویش را از بین بردید، در آنصورت معیت خداوند را خواهید یافت.

۱- وفیات الأعیان از ابن خلکان ج ۳ ص ۱۷۱-۱۷۲.

در جائی دیگر فرمودند: از آنانی که به ظاهر شیطان را نفرین و در خفا وی را می‌ستایند خویشتن را دور نگه دارید.

حضرت فضیل بن عیاض رحمه الله می‌فرماید: هر چیزی زکات دارد، زکات عقل افزایش اندوه و عمق فکر و اندیشه می‌باشد.^۱

امام احمد بن حنبل رحمه الله در دربار خلافت

در حضور معتصم (از خلفای بنی عباس) یک شخص زندانی که در زنجیر بسته شده بود را آوردند.^۲ خلیفه و آن دسته از علمائی که دارای طرز تفکر اعتزالی بودند، در پی این بودند تا امام به هر صورت ممکن نظریه مخلوق بودن قرآن را بپذیرد. اما آن امام بزرگوار و مجاهد با آواز بلند این چنین می‌فرمود:

«أعطوني شيئاً من كتاب الله وسنة رسوله حتى أقول».

«از قرآن و سنت دلیلی پیش کنید تا طبق آن بگویم».

با این اعلان صریح امام، باز هم خلیفه و درباریان در تلاش این هستند تا امام فتوی به مخلوق بودن قرآن را بدهد. سرانجام بعد از انکار پی‌درپی دستور داده شد تا حضرت امام را شلاق بزنند.

از یک سو ضربات سخت تازیانه بر بدن امام برخورد می‌کرد، اما از سوی دیگر از زبان امام این الفاظ جاری بود: «ای خلیفه، به خوبی آگاه باش خصوصاً نسبت به آن روزی که در پیشگاه احکم الحاکمین بایستی همانطور که الان من در جلوی روی تو ایستاده‌ام، در آن وقت بسیار حساس در قبال خون من چه جوابی به خدا خواهی داد؟» و

۱- الکنز المدفون والفلک المشحون از علامه سیوطی ص ۲۳۴.

۲- لازم به تذکر است که این زندانی همان شخصیتی بودند که بعداً به عنوان یکی از ائمه چهارگانه اهل سنت در جهان بنام احمد بن حنبل مشهور گشت. م

از سوی دیگر، مخالفان هرچه بیشتر خلیفه را بر علیه امام برانگیخته می‌کردند. چنانچه ضربات شلاق بر بدن امام شدت بیشتری به خودش می‌گرفت. اما این پیکر استقامت و دلاوری با توجه به این همه شکنجه‌ها می‌فرمود: «قرآن کلام خداوند و غیر مخلوق می‌باشد». در نهایت بر اثر ضربه‌های سخت شلاق امام بیهوش می‌گردد، با به هوش آمدن امام، بار دیگر خلیفه امام را به پذیرش نظریه مخلوق بودن قرآن مجبور می‌کند، لیکن با پاسخ منفی امام، بار دیگر ضربات شدید تازیانه آغاز می‌گردد، اما این سمبل مردانگی و ایثار هیچگونه ضعف و ترسی از خویشتن بروز نمی‌دهد. بعد از به هوش آمدن امام خویشتن را رها می‌یابد و بعد از اینکه به منزل آورده می‌شود و خدمت‌شان غذایش آورده می‌شود، (از آنجا که امام در حال روزه بودند) از خوردن غذا امتناع می‌ورزد. راوی می‌گوید: با فرا رسیدن نماز ظهر با توجه به اینکه امام مجروح و خون‌آلود شده بود، باز هم نماز را با جماعت اقامه فرمودند.

لحظه‌های پایانی زندگانی ابن تیمیه رحمته الله

در بیستم ذی قعدة سال ۷۲۸ هـ ق در قلعه‌ای در دمشق اسیری در حالی که آخرین لحظه‌های زندگی را می‌گذرانند، این آیه:

﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ ﴿۵۳﴾ فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ ﴿۵۴﴾﴾ [القمر: ۵۳-۵۴].

«یقیناً پرهیزگاران در باغها و نه‌رهای بهشتی جای دارند. در جایگاه صدق نزد خداوند مالک مقتدر!».

ورد زبانش بود.

باز هم از همین شخصیت شنیده شد که می‌فرمود: «زندان خلوت‌کده من است، کشته شدنم شهادتم و تبعید شدنم سیر و سیاحت می‌باشد. اسیر به همان شخصی می‌گویند که

گرفتار خواهشاتش باشد و زندانی همان شخصی را می‌گویند که دلش از طرف خداوند محبوس باشد. «ما یفعل بی‌أعدائی». «دشمنانم با من چه می‌توانند بکنند».

راویان می‌گویند که آن اسیر، شیخ الاسلام علامه ابن تیمیه رحمته الله بود، یک دفعه با ظلم و ستم بدخواهان مواجه گشته راهی زندان گردید، در زندان متوجه می‌گردد که زندانیان از یاد خدا غافل و نسبت به آخرت هیچگونه احساسی ندارند. این عارف بالله با موعظه‌های خالصانه‌اش همگی را به توبه و انابت بسوی الله فرا می‌خواند. مؤرخین بیان می‌کنند: همان افرادی که تا دیروز دزد و راهزن بودند، چهره‌هایشان بر اثر سجده، تابان و زبان‌هایشان سرشار از یاد خدا و قلب‌هایشان مملو و منور از نور الهی شده بود.

نمی‌خواهم به عنوان خائن در جهنم افکنده شوم

حضرت عمر بن عبدالعزیز رحمته الله یک دفعه به منزل آمد و به همسرش گفت: اگر پولی است بده تا انگور بخرم، همسرشان در پاسخ گفت: من پولی ندارم، اما (جای تعجب در این است) جناب عالی با توجه به اینکه خلیفه هستی باز هم توان خرید انگور را نداری. حضرت عمر بن عبدالعزیز رحمته الله فرمود: آری، همین وضعیت برایم به مراتب بهتر از این است که فردای قیامت به عنوان یک خائن در جهنم افکنده شوم^۱.

امام مالک رحمته الله و خلیفه وقت

شهر مدینه از صبح هنگام به ماتم‌کده‌ای تبدیل شده، مردم از این اقدام خلیفه که دستور شلاق زدن امام را صادر نموده بسیار خشمگین و در غم و اندوه بسر می‌برند، جرم امام این بود که ایشان می‌فرمودند: حق خلافت از آن نفس زکیه است و منصور خلیفه عباسی جبراً از مردم بیعت گرفته و در شریعت جبر هیچگونه حیثیتی ندارد، چنانچه در حدیثی وارد شده: شخصی که زنش را به جبر طلاق می‌دهد طلاقش واقع

۱- تاریخ الخلفاء از سیوطی ص ۲۳۵.

نمی‌گردد. «طبق فقه مالکیه طلاق بصورت جبر و کراهیت واقع نمی‌گردد، در هدایه یکی از کتب فقهی احناف وارد شده: شخصی را که مجبور به طلاق دادن می‌کند گویا به او اختیار دو چیز را می‌دهند، طلاق و عدم طلاق، بودن اختیار علامت رضایت می‌باشد. (هدایه ج ۲)».

از آنجا که این مسئله در نزد امام پذیرفته شده بود، آخر چگونه امکان داشت برخلاف نظریه و باورشان فتوی دهد. بالاخره خلیفه در طی حکمی دستور داد تا امام را هفتاد ضربه شلاق بزنند.

در مقطعی از تاریخ، همین شهر مقدس مدینه رخ دیگر تاریخی‌اش را اینگونه به ثبت رسانیده که امام مالک رحمته الله علیه به خاطر وجود با سعادت رسول الله صلی الله علیه و آله در مدینه هرگز سوار اسب و یا قاطری نشد و در توجیه این عملش می‌فرمود: آخر چگونه ممکن است در آن شهری که پیامبر صلی الله علیه و آله قدم نهاده، بخاطر سوار شدن بر اسب و یا قاطری نسبت به آن مکان مقدس بی‌احترامی بکنم. اما جای حیرت و شگفتی در این است که در همین شهر الان قرار است که همین امام همام را در ملاء عام شلاق بزنند. آری، بر اثر ضربات شدید تازیانه بدنشان آغشته از خون گردیده، باز هم به دستور خلیفه، امام را بر شتری سوار نموده و جهت تشهیر قرار است ایشان را در مدینه منوره بگردانند، اکنون دارند امام را به عنوان یک مجرم در شهر می‌گردانند. اما از زبان امام بزرگوار این الفاظ جاری هستند:

«من عرفني فقد عرفني ومن لا يعرفني فأنا مالك بن أنس أقول: طلاق المکره ليس بشيء».

«آنکه مرا شناخت، در حقیقت مرا شناخت و کسی که مرا نمی‌شناسد، بداند من مالک بن انس هستم و این فتوی را می‌دهم که طلاق جبر هیچ چیزی نیست».

عبدالله بن مبارک رحمته الله علیه پاسخ می‌دهد

سلیمان بن داود رحمته الله علیه می‌فرماید: از حضرت عبدالله بن مبارک رحمته الله علیه پرسیدم: در دنیا چه

کسانی از اهل کار و صلاحیت واقعی هستند؟ فرمود: علما. سلیمان بن داوود دوباره پرسید: پادشاهان و امیران روی زمین چه کسانی هستند؟ فرمود: قدرت و حکومت از آن زاهدان (پرهیزگاران) است. نعیم بن حماد رحمه الله می‌فرماید: حضرت عبدالله بن مبارک رحمه الله هرگاه کتاب رفاق را مطالعه می‌فرمود، همچون گاو مذبوحه‌ای می‌شد و به اندازه‌ای می‌گریست که کسی جرأت نمی‌کرد به ایشان نزدیک بشود. ابن عیینه رحمه الله می‌فرماید: زندگانی اصحاب بزرگوار را با دقت کامل مورد تحقیق و بررسی قرار داده‌ام و الان زندگی حضرت عبدالله بن مبارک رحمه الله را نیز مطالعه نموده‌ام، تنها تفاوتی که بین این دو یافتم این بود که اصحاب بزرگوار رحمهم الله به همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و در میدان جهاد دوشادوش پیامبر صلی الله علیه و آله بوده‌اند.^۱

از دعای خیر بی‌نیاز نمی‌باشم

امام نبطویه رحمه الله می‌فرماید: عباس بن وزیر به من گفت: روزی در پیش مأمون نشسته بودیم، ناگهان مأمون عطسه‌ای زد، لیکن کسی جواب عطسه وی را نداد. چنانچه از این سکوت و برخورد ما ناراحت شده گفت: چرا این سنت را ترک نمودید؟ در پاسخ گفتیم: بخاطر پاس احترام و عظمت امیرالمؤمنین این کار را نکردیم. اما مأمون گفت: من از آن پادشاهانی نیستم که از دعای خیر و رحمت خداوند بی‌نیاز باشم.^۲

خزانه قناعت پایانی ندارد

مجالس موعظه حضرت شیخ عبدالقادر گیلانی رحمه الله در راستای پذیرش معنویت آنچنان

۱- صفة الصفوة ابن جوزی، ج ۴ ص ۱۱۲ تا ۱۱۵.

۲- تاریخ الخلفاء از علامه سیوطی ص ۳۱۴.

مؤثر می‌بود که بر قلب‌های مرده، روح مسیحائی دمیده می‌شد، اکنون به چند گفتار از این شیخ بزرگوار رحمته توجه بفرمائید:

بیدار شدن را برای بعد از مرگ مگذار، زیرا بیداری آن وقت سودی نخواهد داشت، این حقیقت را همیشه بپذیر که آخرین روز همین امروز می‌باشد، بنابراین خود را برای زندگی آخرت آماده بکن و به دنبال قناعت باش زیرا خزانه قناعت پایانی ندارد^۱.

جرات و انابت امام رازی رحمته

امام فخرالدین رازی رحمته از علمای طراز اول عصر خویش می‌باشند. برنامه‌های فرهنگی آنان به اندازه‌ای گسترده بود که تقریباً پیرامون هر موضوع و هر مسئله‌ای کتابی را تصنیف و یا تألیف نموده‌اند، «تفسیر کبیر» از اهمیت ویژه‌ای برخوردار می‌باشد. امام رازی رحمته در زمان سلطان شهاب الدین غوری رحمته می‌زیسته‌اند. یک دفعه در ضمن سخنرانی به سلطان گفتند: ای پادشاه دنیا، نه حکومت و قدرت تو باقی می‌ماند و نه منافقت و چاپلوسی رازی. بازگشت همه ما و شما بسوی خداوند خواهد بود.

راوی می‌گوید که سلطان شهاب‌الدین تا مدت زیادی گریست^۲.

یک دفعه امام رازی رحمته به هرات تشریف بردند و در آنجا با یک شخصیت روحانی ملاقات نمودند، در همین موقع (آن شخصیت روحانی) به امام رازی رحمته گفتند: سرمایه تو علم است، الان به من بگو خدا را چگونه شناختی؟ امام در جواب گفت: به صد دلیل خدا را شناختم. آن بزرگوار فرمودند که بودن دلایل برای رفع شکوک و شبهات می‌باشد، در حالی که خداوند آن‌چنان نوری در قلم نهاده که اصلاً کوچک‌ترین تردیدی پیدا نمی‌گردد تا این که نیازی به دلایل پیدا نکنم. سخنان این شخصیت آن‌چنان تأثیری بر امام

۱- فتح ربانی.

۲- روضة البهية ص ۱۷۰

رازی رحمته گذاشت که در همین مجلس بر دست مبارک آن بزرگوار توبه نمودند. راوی می‌گوید که آن مرد صالح شیخ بزرگوار حضرت نجم الدین کبری رحمته بودند.

امکان دارد قیامت نزدیک باشد

یک دفعه ابو حازم رحمته در محضر حضرت عمر بن عبدالعزیز رحمته حضور داشت، حضرت عمر بن عبدالعزیز از این بزرگوار خواستار پند و اندرزی شد. ابوحازم رحمته فرمود: «ای خلیفه، دراز بکش و بیندیش که مرگ بر بالینت سایه افکنده و از خودت بپرس که در این وقت چه چیزی را بیشتر می‌خواهی، لذا همان چیز را برگزین، و هر آن چیزی را که هنگام مردن نمی‌خواهی، تا می‌توانی خودت را از آن دور نگه دار، زیرا ممکن است وقت وقوع قیامت باشد».

ارزش دنیا در پیش حضرت علی علیه السلام

حضرت ضرار بن ضمیره به دستور حضرت معاویه رضی الله عنه شمه‌ای از حالات حضرت علی علیه السلام را این‌چنین بیان فرمود: «ای امیرالمؤمنین، حضرت علی دنیا و عظمتش را به دیده حقارت می‌نگریست، با تاریکی شب انس و الفت برقرار کرده بود، همیشه لباس‌های درشت می‌پوشید و غذاهای ساده تناول می‌فرمود. در اواخر شب می‌دیدم که محاسن خویش را گرفته و در حالت اضطراب می‌گفتند: «ای دنیا به نزد من آمده‌ای، حال آنکه تو را سه طلاق داده‌ام، برو به دنبال فریب دادن شخصی دیگر باش، عمرت بسیار کوتاه و زودگذر و عشقت بی‌ارزش، اما فتنه‌ات بسیار بزرگ. ای های افسوس، توشه راه بسیار اندک و سفر بسیار طولانی و راه‌ها ناامن هستند».

راوی می‌گوید: حضرت معاویه رضی الله عنه از شنیدن این سخنان، به اندازه‌ای گریستند که محاسن‌شان خیس گردید.^۱

پند و اندرز ابن سماک رضی الله عنه به هارون رضی الله عنه

یک دفعه ابن سماک رضی الله عنه پیش هارون رضی الله عنه نشسته بود، در همین ضمن هارون الرشید تقاضای آب نوشیدن نمود، بعد از اینکه خدمتگذار آب را آورد، ابن سماک رو به هارون کرده گفت: ای امیرالمؤمنین، قبل از اینکه این آب را بنوشید به این سؤال پاسخ دهید که اگر این آب را به شما ندهند، به چقدر حاضری که آنرا بخری؟ هارون الرشید گفت: به نصف سلطنتم. دوباره پرسید: اگر در خارج شدن آب زائد از بدن با مشکلی برخورد نمودی در آنوقت چکار می‌کنی؟ جواب داد تمام سلطنتم را برای رفع این مشکل هزینه خواهم نمود. ابن سماک رضی الله عنه گفت: «ای امیرالمؤمنین، برای آن حکومت و سلطنتی که ارزش آن جرعه آب و اداری باشد، شایسته است که توجه خاصی به آن کرده نشود» هارون الرشید با شنیدن این سخنان، تا مدتی گریست.^۲

بهتر بودن آخرت نسبت به دنیا

حضرت منذر بن سعید رضی الله عنه در اجرای امور دینی بسیار سختگیر بود. ناصر بالله (خلیفه عباسی) احترام ایشان را بجای می‌آورد، با توجه به این احیاناً اگر از ناحیه خلیفه نسبت به

۱- صفة الصفوة از علامه ابن جوزی ج ۱ ص ۱۲۲.

۲- تاریخ الخلفاء از علامه سیوطی ص ۲۹۳.

اجرای امور دینی کوتاهی صورت می‌گرفت فوراً وی را سرزنش نموده و مورد تنبیه و بازخواست قرار می‌داد. هنگامی که خلیفه قصر «زهراء» را تعمیر نمود. حضرت منذر رحمه الله از این عمل خلیفه اظهار ناخرسندی نمود. یک دفعه هنگام ایراد خطبه‌های نماز جمعه، وقتی که خلیفه در مسجد حضور داشت این آیه را تلاوت فرمود:

﴿قُلْ مَتَعَ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَىٰ وَلَا تُظْلَمُونَ فَتِيلًا﴾ [النساء: ۷۷].

«بگو منافع دنیا بسیار اندک است و آخرت بطور کلی برای پرهیزگاران موجب خیر و برای آنان جایگاه همیشگی می‌باشد».

بعد از آن، حضرت منذر رحمه الله نسبت به آنانی که در لذت‌های زودگذر دنیوی منهمک هستند، سخنرانی پرمحتوا و مؤثری را ایراد نمودند و در ارتباط با امور دنیوی، مردم را به سوی زهد و قناعت دعوت دادند و آنان را از جریان واقعی موت آگاه ساختند، راوی می‌گوید: مجمع نمازگزاران از شدت خوف زارزار گریه می‌کردند و خلیفه (ناصر بالله) هم به گریه افتاده بود و بر رخسارش آثار غم و اندوه نمایان بود.

نتیجه دعای بدِ مادر

علامه زمخشری از علمای مشهور علم تفسیر و لغت از ناحیه پا لنگ بود، علامه دامغانی رحمه الله از ایشان پرسید که چگونه پایتان لنگ شد؟ در پاسخ گفت: دوران کودکی‌ام گنجشکی را با نخ بستم و آن را طوری کشیدم که پایش شکست. از این سانحه مادرم بسیار غمگین گشت و گفت: خدا پایت را بشکند. به هر حال هنگام فراگیری علوم، عازم بخارا شدم و در ضمن مسافرت از سواری افتادم و پایم شکست. و اکنون بر این باورم که دعای بدِ مادرم دامنگیر من شده است.^۱

۱- معجم الأدباء ج ۷ ص ۱۴۷.

عاقبت از خودگذشتگی

علامه واقدی رحمته (از محدثین و مؤرخین بزرگ) می‌فرماید: دو دوست داشتم که یکی هاشمی تبار بود. به هر حال یک دفعه بنابر یک سری مشکلات، دچار بحران مالی شدیم. روزی همسرم به من گفت: ما و شما هر طور شده، می‌توانیم در مقابل این بحران‌ها ایستادگی نمائیم، اما اکنون عید به سر رسیده، بچه‌های همسایه‌ها لباس‌های نو می‌پوشند و اظهار شادمانی می‌کنند، اما فرزندان ما این وضعیت را چگونه می‌توانند تحمل کنند، با شنیدن این سخنان و با در نظر گرفتن همه جوانب قضیه، قلبم پر از خون گشت. چنانچه برای دوست هاشمی‌ام نامه‌ای ارسال نمودم که در پاسخ، مبلغ هزار درهم برایم فرستاد، این مبلغ پول تازه بدستم رسیده بود که از ناحیه دوست دیگرم نامه‌ای بدستم رسید، وقتی از محتوای نامه باخبر شدم دیدم که دوستم نیز مثل من با همان مشکلاتی مواجه بود که من دچار آن شده بودم. من هم هر آنچه را که دوست هاشمی‌ام برایم ارسال نموده بود را برایش ارسال داشتم. بعد از مراسم عید با اضطراب و دلهره خاصی به منزل آمدم و آنچه را پیش آمده بود به همسرم بازگو نمودم، خوشبختانه بجای اینکه اظهار ناراحتی بکند، از این احساس ایثار و همدردی‌ام نسبت به دوستان و هموعان بسیار خرسند گردید. بعد از چند روز دوست هاشمی‌ام جهت دیدار بینی به نزد ما آمد و در دستش همان مبلغ پولی بود که قبلاً برایم فرستاده بود، و از من خواست که وی را از اصل قضیه باخبر کنم، وقتی وی را از ماجرای پیش آمده مطلع ساختم، در ادامه سخنانم گفت: بعد از اینکه این پول‌ها را برایت فرستادم، برای دوست دیگرم نامه‌ای ارسال نمودم و از او خواسته بودم تا برایم مبلغ پولی بفرستد، ایشان هم در پاسخ خواسته‌ام این پول‌ها را برایم فرستاد. آری، با این سخنان اصل ماجرا برای همه ما ظاهر گردید. در هر صورت ما دوستان با همدیگر این چنین ایثار و همدردی نمودیم.

بالاخره مأمون خلیفه عباسی از ماجرای پیش آمده ما با خبر گردید و در قبال این از خودگذشتگی، به هر یک از ما دو هزار درهم و به همسرانمان یک یک هزار درهم عنایت فرمود^۱.

پند و اندرز حضرت علی علیه السلام

حضرت علی علیه السلام به کسانی که با ایشان ملاقات می‌کردند، آنان را به موارد زیر توصیه می‌فرمود:

- (۱) در دنیا از گناهانت بترس.
- (۲) بغیر از خدا با کسی دیگر پیمان دوستی برقرار نکن.
- (۳) نسبت به فراگیری چیزی که از آن آگاهی نداری احساس شرمندگی نکن.
- (۴) اگر نسبت به چیزی که از آن آگاهی نداری از تو سوالی شد، به صراحت بگو نمی‌دانم.
- (۵) صبر بعد از ایمان، همانند نسبت سر با بدن می‌باشد. زیرا هرگاه سر را از بدن جدا کنند، بدن بی‌ارزش و بی‌اثر خواهد ماند^۲.

بیماری‌ها موجب آگاهی غافلانند

محمد بن سلام رحمته الله علیه از علمای طراز اول عصرش بشمار می‌رفت. از بین تألیفات و تصنیفات‌شان، کتاب «طبقات الشعراء» در فن شعر و شاعری بسیار مشهور می‌باشد، امام احمد بن حنبل رحمته الله علیه از شاگردان برومند این شخصیت بزرگوار بودند، حسین بن فهم رحمته الله علیه از شاگردان ایشان می‌فرماید: یک مرتبه محمد بن سلام به عنوان میهمان به نزد ما تشریف

۱- معجم الأدباء ج ۷ ص ۵۷.

۲- تاریخ الخلفاء از علامه سیوطی ص ۱۸۶.

آوردند، در همین ضمن بسیار سخت بیمار گشتند. ابن ماکویه هنگام عیادت از ایشان پرسید: شما که بیمار نیستید، برای چه اینقدر اظهار ناراحتی می‌کنید؟ محمد بن سلام رحمه الله فرمود: به خدا قسم این اضطراب و اندوه من بخاطر دنیا نمی‌باشد. زیرا مادامی که انسان در صحت و تندرستی بسر می‌برد عمرش را در مدهوشی و بی‌فکری سپری می‌کند، اما هنگام بیماری، هر نوع بیماری برای انسان نوعی آگاهی و تنبیه تلقی می‌گردد و در نهایت انسان را از خواب غفلت به اندیشه و تفکر بیرون می‌آورد^۱.

پاسخ دادن غلام

حضرت ابراهیم بن المهلب رحمه الله می‌فرماید: یک دفعه غلامی را در بیابان دیدم که مشغول خواندن نماز بود، همانجا ایستادم تا ببینم برای چه و به چه هدفی در این صحرا نماز می‌خواند، وقتی از خواندن نماز فارغ شد از او پرسیدم: آیا در این بیابان همدم و مونس داری؟ گفت: آری، دوباره پرسیدم: آیا زادراهِ و توشه‌ای به همراه داری؟ گفت: آری، مطمئن نشدم و پرسیدم: کجاست؟ جواب داد: توشه‌ام عبارت است از اعتماد و یقین بر وحدانیت و اخلاص نسبت به ذات الهی و اقرار به رسالت رسول الله صلی الله علیه و آله دوباره پرسیدم: از این خرابه نمی‌ترسی؟ با نگاهی عارفانه پاسخ داد: محبت با خدا، هرگونه وحشت‌ها را از بین برده، تا جائی که اگر بین حیوانات وحشی و درنده باشم، باز هم به غیر از خدا از چیزی دیگر نمی‌ترسم. ابراهیم بن مهلب رحمه الله می‌فرماید: پاسخ‌های این غلام مرا شگفت‌زده نموده بود.

عاقبت شهادت

احمد بن نصر رحمته از علمای مشهور دوران خودش بشمار می‌رفت، واثق (خلیفه عباسی) وی را به خاطر انکار عقیده خلق قرآن در حضور عموم مردم به شهادت رساند. ابراهیم بن اسماعیل می‌فرماید: مردمان بعد از شهادتش مشاهده نمودند که دارد قرآن مجید را تلاوت می‌فرماید. من (ابراهیم بن اسماعیل) هم در پی این شدم تا این صحنه را از نزدیک مشاهده کنم، شب هنگام به همان مکان رفتم، متوجه شدم که از سر مقتول این آواز به گوش می‌رسید:

﴿أَلَمْ أَحْسِبِ النَّاسَ أَنْ يَتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا ءَامَنَّا وَهُمْ لَا يُفْقَهُونَ﴾ [العنکبوت: ۱-۲].
 «آیا مردم در این گمانند فقط بخاطر اینکه بگویند ایمان آورده‌ایم، رها کرده می‌شوند و مورد امتحان قرار نمی‌گیرند».

با مشاهده نمودن این صحنه، موها بر بدنم سیخ گردید، در همین شب وی را در خواب زیارت نمودم و دیدم که لباس‌های حریر و دیباج پوشیده و بر سرش تاجی نهاده شده بود، از وی پرسیدم: ای برادر، خداوند با شما چه معامله‌ای فرمودند، در پاسخ فرمود: پروردگارم مرا مورد بخشش قرار داد و نعمت بهشت جاودانی را عنایت فرمود. حضرت ابو جعفر انصاری رحمته یک مرتبه حضرت احمد بن نصر رحمته را در خواب دید که می‌فرمود: به خاطر این شهادت، خداوند نعمت عظیمه‌ای دیدارش را به من عنایت فرمود.^۱

خدمت‌گزار مردم چه کسی می‌باشد؟

یحیی بن اکثم شبی را در نزد مأمون (خلیفه عباسی) گزراند، یحیی می‌گوید: پاسی از شب گذشته بود که از خواب بیدار شدم، از جایم برخاستم تا جهت رفع تشنگی آب بنوشم، در همین ضمن مأمون هم از خواب برخاست و گفت: چه خبر است؟ گفتم: تشنه‌ام می‌خواهم آب بنوشم، فوراً از جایش بلند شد و برایم آب آورد. به ایشان گفتم: ای امیرالمؤمنین، چرا به خدمت‌گزار نگفتی که این کار را بکند؟ مأمون گفت: زیرا این حدیث نبوی را شنیده‌ام که «سید القوم خادمهم» «که سردار قوم خدمت‌گزار قوم می‌باشد»^۱.

فرق بین منافق و مؤمن

محمد بن منصور می‌فرماید: یک مرتبه در مجلس (درس یا موعظه) امام بخاری رحمته الله حضور داشتیم، ناگهان شخصی از میان ریشش نجاستی را بیرون کرده و بر روی امام بخاری انداخت، امام بخاری رحمته الله را دیدم که به این شخص و حاضرین در مجلس نگاه می‌کنند، اما وقتی دیدند که اهل مجلس به آنچه پیش آمد اصلاً توجهی ندارند، امام بخاری رحمته الله شخصاً برخاسته و آن نجاست را بیرون انداختند.

بکر بن منیر می‌فرماید: امام بخاری رحمته الله اکثراً اینطور می‌فرمود: آرزویم بر این است که هنگام ملاقات با الله، از من این چیز را هم مطالبه نکنند که آیا در دنیا با کسی حسادت ورزیده‌ام یا خیر. امام ترمذی رحمته الله می‌فرمود: خوشحالی مؤمن بر چهره و غم و اندوه در قلبش می‌باشد، اما غم و اندوه منافق بر چهره و خوشحالی در قلبش نمایان می‌باشد.^۲

۱- تاریخ الخلفاء از علامه سیوطی ۳۳۲.

۲- صفة الصفوة از علامه ابن حوزی ج ۴ ص ۱۴۱-۱۴۲.

انسان‌های خوب همیشه وجود دارند

بعد از عهد طلائی خلفای راشدین علیهم‌السلام معیار حکومت‌ها آن‌طور که می‌بایست باقی نماند، اما با توجه با این‌همه زوال عدالت، باز هم خبری از خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس آن‌چنان در اوج معنویت بوده‌اند که از ارتکاب هرگونه عمل زشت و ناشایست شرم‌منده و وحشت‌زده می‌شدند. از ترس این‌که مبدا وقت موعود الهی بسر رسد. از زمرة آن خلفاء، مهدی (از خلفای بنی‌عباس) را می‌توان نام برد، قلبش آماجگاه یاد الهی بود. با مشاهده کردن حالات مذنه (از زنان پارسای بنی‌امیه) یادواره گریه‌ها و دعا‌های عاجزانه‌اش در اوراق تاریخ موجود می‌باشد. حسن الوصیف می‌گوید: یک‌مرتبه طوفان شدیدی به وقوع پیوست، به دنبال خلیفه بیرون شدم، دیدم که رخسارش را بر زمین نهاده بود و به شدت می‌گریست و با پروردگارش این‌چنین راز و نیاز می‌کرد: پروردگارا، امت رسالت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را محافظت فرما و دشمنان‌مان را به خاطر نابودی ما شادمان نگردان، اگر می‌خواهی در عوض گناهانم همه را مورد مجازات قرار دهی، خودم حاضرم (یعنی به خاطر گناهانم دیگران را مورد مجازات قرار نده بلکه خود من را مورد مجازات قرار بده).

رویارویی سفیان با مهدی (خلیفه عباسی)

حضرت سفیان ثوری از رفتن به دربار شاهان و امیران، به شدت امتناع می‌ورزید، یک دفعه به دربار مهدی فراخوانده شد. هنگام حضور در مجلس، آداب رسمی در حضور پادشاهان را مراعات ننمود، مهدی به عنوان شوخی گفت: خودتان را از ما بسیار دور نگه می‌داری، فکر می‌کنید نمی‌توانم به شما گزند و یا آسیبی برسانم؟ اکنون در اختیار من هستی، هرطور بخواهم می‌توانم با تو برخورد بکنم. حضرت سفیان رحمته‌الله فرمودند: (این را بدان) هر حکمی را برعلیه من صادر کنی، همین حکم را خداوند علیه تو به اجرا درخواهد آورد. درباریان با شنیدن این پاسخ، خواستار مجازات حضرت سفیان رحمته‌الله شدند،

اما مهدی گفت: می‌خواهید بزرگان را بکشید و از خیر و برکات آنان، خویشان را محروم نمائید، فوراً طی حکمی ایشان را به سمت قاضی در کوفه برگزید و اعلان فرمود: کسی حق مداخلت در قضاوت‌های ایشان را نخواهد داشت. حضرت سفیان رحمه الله در آن مجلس حکم قضاوت را تحویل گرفت، اما بعد از خارج شدن از آنجا؛ آنرا مچاله نموده و در امواج سهمگین دریا انداخت. و خودش را از انظار مردم پنهان داشت. مهدی با توجه به تلاش‌های زیادی نتوانست ایشان را پیدا کند.^۱

دنیا را از خالقش هم تقاضا نکرده‌ام

هشام بن عبدالمالک از خلفای بنی امیه جهت مراسم حج در مکه حضور دارد، روزی تصمیم گرفت تا داخل خانه کعبه برود، در داخل کعبه با حضرت سالم نوة حضرت عمر رضی الله عنه برخورد نمود. خلیفه به ایشان فرمودند که ای حضرت، موقع خدمت عنایت فرمائید و دستوری بدهید تا شرف اجرایش را حاصل کنم. حضرت سالم رضی الله عنه فرمود: در خانه خدا از دیگران خواستن موجب شرمندگی می‌باشد. بعد از خارج شدن از کعبه، خلیفه گفت: اکنون که در خارج خانه خدا قرار دارید، دستوری بفرمائید، حضرت سالم رضی الله عنه فرمود: تقاضای چه چیزی را از شما بکنم دین یا دنیا را؟ هشام گفت: دنیا را، حضرت سالم رضی الله عنه فرمود: تا به حال دنیا را از خالقش یعنی الله تقاضا نکرده‌ام چه رسد از تو که مالک آن نمی‌باشی، آخر با چه روئی دنیا را از تو بخواهم.

امام ابوحنیفه و صاحبان قدرت

ابن هبیره فرماندهی سپاه امویان را در منطقه عراق به عهده داشت، یک مرتبه ابن هبیره به حضرت امام ابوحنیفه رحمه الله گفت: اگر به دربار تشریف آوری، مدیون احسانات

۱- مروج الذهب از مسعودی ج ۶ ص ۲۵۷-۲۵۸.

شما خواهیم بود. امام علیه السلام فرمود: از ملاقات با تو چه کار بکنم؟ اگر با خوشروئی و محبت برخورد کنی، از آن بیم خواهم داشت که مبادا در دام تزویر تو گرفتار بشوم، و اگر با خشونت و تهدید پیش بیایی موجب ذلت و سرافکندگی من خواهد شد، زیرا به آن پول و سرمایه‌ای که در پیش تو می‌باشد نیازی ندارم. و آن سرمایه عظیم معنوی که در نزد من وجود دارد، کسی نمی‌تواند آنرا از من برباید. ابن هبیره به جمعی از علما، پست و منصب‌هایی در حکومتش داده بود و اکنون در پی این بود که به هر طریق ممکن حضرت امام را به پذیرفتن منصبی (پذیرفتن پست قضاء یا خزانه‌داری) وادار سازد، اما احتیاط و تقوای امام علیه السلام باعث شد که این مسئولیت‌ها را نپذیرند. اما از سوی دیگر، ابن هبیره سوگند خورده بود، هرطور شده، امام علیه السلام باید یکی از این مسئولیت‌ها را بپذیرد. شخصیت‌های علمی که در آن مجلس حضور داشتند، بسیار تلاش نمودند تا امام علیه السلام یکی از این مسئولیت‌ها را بپذیرد، اما امام ابوحنیفه علیه السلام در مقابل همه این اقدامات و برخوردها این‌چنین فرمودند: اگر ابن هبیره بگوید که درهای مسجد را بشمارم، این را هم نمی‌پذیرم، چه رسد به این‌که حکم قتل مسلمانی را صادر کند و من آنرا تأیید کنم. بالاخره ابن هبیره در طی حکمی دستور داد تا امام را صد ضربه تازیانه بزنند، بعد از اجرای حکم باز هم در استقامت و پایداری امام کوچک‌ترین تغییری پیش نیامد و ابن هبیره موفق نگردید تا به اهدافش برسد. در عهد خلافت بنی عباس همین پست و منصب‌ها (توسط منصور خلیفه عباسی) به امام ابوحنیفه علیه السلام پیش کرده شد، اما امام از پذیرفتن آنها مجدداً ابا ورزید. منصور هم سوگند یاد کرد به هر صورت ممکن امام علیه السلام را مجبور به پذیرفتن آن سمت نکند، از طرف دیگر امام نیز قسم خورده بود که تحت هیچ شرایطی پست قضا را قبول نکند. شخصی به امام علیه السلام گفت: آیا در جریان نیستی که خلیفه قسم یاد کرده؟ امام اعظم علیه السلام فرمودند: خلیفه برای دادن کفاره قسم به نسبت من قدرت بیشتری دارد. در نهایت به دستور خلیفه به زندان افکنده شد و تحت شرایط سخت و شکنجه‌ها، در زندان جان به جان آفرین سپردند. جای اندیشه و تفکر است امام

ابوحنیفه رحمه الله همان امام همامی هستند که حضرت حسن بصری رحمه الله در حق‌شان چنین می‌فرمایند: یک دفعه در نماز این آیه:

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَفِيلاً عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ﴾ [ابراهیم: ۴۲]. «گمان نکنید که خداوند نسبت به عملکرد ستمگران بی‌خبر هست».

را می‌خواندند، بر اثر این آیه لرزه‌ای بر بدن امام طاری گشت.

زائده می‌گوید: امام رحمه الله در یکی از شب‌ها هنگام خواندن نماز تهجد به این آیه رسید

﴿وَوَقْنَا عَذَابَ الْسَّوْمِ﴾ [الطور: ۲۷].

«و از عذاب سوزان ما را نجات داد».

و آنرا بار بار تلاوت می‌فرمود تا این که فجر صادق طلوع کرد.

صحیح می‌گوید که ابن مزاحم گفت: دنیا خودش را در اختیار امام ابوحنیفه رحمه الله گذاشته بود، اما امام رحمه الله هیچ‌گونه توجهی و التفاتی به آن نمی‌کرد، بخاطر این که دنیا را بپذیرد شلاق خورد. اما صاحبان قدرت به هیچ عنوان نتوانستند از طریق شکنجه و تهدید ایشان را مغلوب گردانند. با متحمل شدن این همه مصائب خویشان را از دنیا دور نگه داشت. حضرت امام احمد بن حنبل رحمه الله همیشه مصائب امام ابوحنیفه رحمه الله را تذکره می‌فرمود و می‌گریست.

انسان باید همیشه حقگو باشد

ابوجعفر منصور (خلیفه عباسی) جهت برگزاری مراسم حج در مکه حضور دارد، در یکی از شب‌ها شخصی که خودش را در نزدیکی ملتزم رسانده بود این چنین دعا می‌فرمود: پروردگارا، فریادم را به تو می‌رسانم، از فتنه و فساد دنیا گرفته تا آن ظلم و طمع که بر اثرش حقوق صاحبان حق پایمال می‌گردد، بعد از به پایان رسیدن طواف منصور به همان شخص گفت: مشغول چه نیایشی بودی، چه کسی بازار ظلم و فساد را برپا می‌کند؟ آن شخص در پاسخ گفت: خود شما هستی که بساط ظلم و فساد را برپا

نموده‌ای، به خاطر خواسته‌ها و آرزوهای تو همه‌چیز از بین رفته و هیچ صاحب حقی توان آن‌را ندارد که حق از دست رفته خویش را دوباره باز یابد. خلیفه گفت: چه می‌گویی؟ خزانه‌ها، اسباب و امکانات عیش و نوش در اختیار من می‌باشد، آخر چه نیازی داری که به ظلم و طمع روی آورم؟ آن شخص گفت: آخر چه کسی می‌تواند از تو ظالم‌تر باشد؟ خداوند پاسداری و خدمت‌گزاری به ملت را به تو سپرده است، متأسفانه به جای انجام وظیفه، مشغول عیش و نوش می‌باشی، اموال و دارایی مردم را گرفته و جمع می‌کنند، دربار خلافت در کنترل پاسداران است، مستضعفان و صاحبان حقوق نمی‌توانند خودشان را به تو برسانند، با این ساختار عملی و اجرایی، از هیئت وزراء گرفته تا سایر ارکان خلافت، همه در معضلاتی چون رشوه، ظلم و ستم مبتلا می‌باشند. ای امیرالمؤمنین، با توجه به این‌که با خاندان پاک نبوت نسبت داری باز هم بر مسلمانان ظلم می‌کنی؟ آخر در پیشگاه خداوندی چه پاسخی خواهی داشت؟ در حالی‌که آثار گریه بر منصور نمایان بود گفت: آخر چه کاری می‌توانم انجام بدهم؟ آن شخص گفت: از علما و مصلحان جامعه اسلامی کار بگیر، خلیفه گفت: به جای این‌که با من همکاری کنند خودشان را از من دور نگه می‌دارند، آن شخص گفت: آری، از ترس این‌که مبادا در ظلم و ستم تو شریک بشوند، خودشان را از تو دور نگه می‌دارند، اما اگر کلیه موانع و اسباب منفی و بی‌پایه را از مسیر راه آنان برداری، در آن وقت اهل ایمان و دین با تو همکاری خواهند نمود.

پاسخ به نامه هارون الرشید

بغداد (دار الخلافه) به خوبی مزین و آراسته شده است، هارون الرشید (خلیفه وقت) بر مسند خلافت جلوه‌افروز است، در هر کجای پایتخت، مجالس عیش و سرگرمی‌ها و جشن و سرور برپا است، میزگردها و نشست‌های علما و اندیشمندان و مجالس پرجوش و خروش مشاعره نیز منعقد گردیده، سپاس‌نامه‌ها، تقدیرنامه‌ها و مدال‌های اعزاز نیز در

حال تقسیم شدن می‌باشند، اما جای تعجب در این جا بود، که حضرت سفیان ثوری رحمه الله با توجه به این‌که هارون الرشید با ایشان اردات خاصی داشت در این جشن باشکوه خلافت حضوری نداشت، هارون الرشید از عدم حضور حضرت سفیان بسیار حیران است، چنان‌چه از محتوای نامه‌ای که برای ایشان ارسال نموده به وضوح ناراحتی‌اش مشخص می‌گردد.

«بسم الله الرحمن الرحيم

از طرف بنده خدا، هارون الرشید امیرالمؤمنین،

به برادر دینی ام سفیان بن سعید الثوری

برادرم، به خوبی آگاه هستید که خداوند بین مسلمانان نسبت برادری اسلامی را برقرار نموده و به خاطر الله با شما محبت و ارادت دارم، اگر بار سنگین خلافت بر دوشم نمی‌بود، جهت اظهار محبت و ارادت، شخصاً حاضر به خدمت می‌شدم. علاوه از شما تا به حال کسی باقی نمانده که به خاطر پاس از خلافت مرا تبریک و تهنیت عرض نکرده باشد، به مناسبت این ایام فرخنده روی خزانه‌ها را برای عموم مردم گشوده‌ام و به خاطر اعطای جوایز و بخشش‌های زیاد، چشم و قلبم را سرور و شادمانی در برگرفته، متأسفانه با بودن این همه امکانات و توجهات خاص باز هم در این مجلس و به نزد من تشریف نیاورده‌ای، ای ابو عبدالله، به خوبی از فضایل دیدار بینی و ملاقات با یک مؤمن آگاه هستی، امیدوارم به محض رسیدن نامه، بی‌درنگ به این جا تشریف بیاورید».

هارون الرشید این نامه را توسط عباد طالقانی به خدمت حضرت سفیان ارسال نمود. عباد می‌گوید: نامه را گرفته عازم کوفه شدم و در آن جا نامه را به حضرت سفیان تقدیم نمودم. حضرت سفیان نامه را در میان حاضرین در مجلس انداخت و گفت: به خدا پناه می‌برم از این‌که به چیزی دست بزنم که دست انسان‌های ظالم به آن برخورد کرده باشد. از بین حاضرین، شخصی نامه را خواند، با مشخص شدن محتوای نامه، دستور داد تا پاسخ نامه در پشت همین نامه داده شود، حاضرین گفتند: مسئله خلیفه است، اگر جواب

نامه را بر روی کاغذی دیگر بنویسید مناسب‌تر خواهد بود. اما شیخ بزرگوار فرمود: خیر، پاسخش را بر طرف دیگر همین نامه بنویسید. اگر این نامه از مال حلال باشد عوضش به هارون الرشید خواهد رسید، در غیر این صورت به همراه همین افکنده خواهد شد. نباید در نزد من چیزی باقی بماند که دست ستمگری به آن برخورد کرده باشد از ترس این که مبدا دین‌مان تحت الشعاع قرار گرفته و آلوده گردد. و فرمود که جواب نامه را این چنین بنویسید:

«بسم الله الرحمن الرحيم

از طرف بنده خدا

به هارون الرشید

که در فریب امیدها و آرزوها گرفتار و از نعمت حلاوت ایمانی و تلاوت کلام الهی محروم گردیده. آشکارا اعلان می‌کنم با تو هیچ‌گونه پیوند دوستی ندارم، روابط من و تو به پایان رسیده است. در همین نامه‌ای که ارسال داشته‌ای به‌طور علنی اعتراف نموده‌ای که چگونه دست به خرج کردن بیت‌المال مسلمین زده‌ای، خودت شاهد زنده‌ای بر این اعمال می‌باشی، هم‌چنین آنانی که از محتوای نامه‌ات آگاه شده‌اند و من هم در روز قیامت (علیه تو) در پیشگاه الهی گواهی خواهم داد.

ای هارون، بر اموال مسلمین قابض شده‌ای، آیا از این عمل تو، مجاهدین و مسافرین خشنود می‌باشند؟ آیا مردم شما در نزد علما مورد قبولیت هستند؟ آیا بیوه‌زنان و یتیمان از این عملکرد تو راضی هستند؟ آیا ملت از این کاری که در پیش گرفته‌ای خرسند می‌باشند؟

ای هارون، دستت را کوتاه بگیر و یقین داشته باش که در فردای روز قیامت در پیشگاه عدل الهی حاضر خواهی شد، بنابراین خودت را برای پاسخ‌گوئی در آن روز آماده کن، در ارتباط با اعمال و کردار و حرکت‌هایت از خداوند بترس، زیرا نعمت بزرگ ایمان و زهد از تو سلب گردیده و از نعمت تلاوت قرآن و از شرف‌یابی در مجالس روحانی و

معنوی علمای ربانی و مصلحین محروم گشته‌ای و از این که ستمگران مدیریت کارهای خلافت را به عهده می‌گیرند خوشحال می‌باشی.

ای هارون، بر تخت شاهی جلوه‌افروز گشته‌ای، پارچه‌های حریر و دیبا به استعمال خویش درمی‌آوری و بر دروازه‌های دربار پرده‌ها افکنده‌ای، سربازان مسلح و ستمگر جلو روی کاخ و قصر شاهی پاسداری می‌دهند و بر اقشار مختلف مردم ظلم می‌کنند، انصاف و عدالت به اجرای در نمی‌آید، بر دیگران حد شراب و زنا را جاری می‌کنید، حال آن که خودتان مرتکب این اعمال هستید، دست‌های دزدان قطع می‌گردد، حال آن که خودتان دزد هستید. حکم اعدام قاتلان را صادر می‌کنید، اما از سوی دیگر در ترور مردم بی‌گناه دست‌هایتان آلوده می‌باشد. آیا اجرای این احکام بر تو و سپاهیان قبل از این که بر دیگران به اجرای دریاید ضروری نبود؟

ای هارون، در روز قیامت چه حال خواهی داشت، در آن هنگامی که جارچی بگوید: ستمگران و حامیان‌شان را یک‌جا جمع نمائید. بعداً به اتفاق کلیه هم‌فکران و هم‌اندیشان‌تان، حاضر خواهید شد و به عنوان مقتدا پیشاپیش آنان خواهی بود.

ای هارون، بر نصیحت عمل کن و در مورد مردم از خدا بترس و مدام این صحنه را در نظر داشته باش که رابطه رسول الله ﷺ با یاران‌شان یقیناً بعد از تو به شخصی دیگر خواهد رسید. آری، تحولات و انقلابات دنیا این فراز و نشیب‌ها را دارند. برخی در فکر تدارکات جهان آخرت هستند و برخی دیگر بنابر غفلت و بی‌فکری، دنیا و آخرت‌شان در تباهی و نابودی می‌باشد.

ای هارون، بعد از این، اصلاً برایم نامه ارسال مکن زیرا نامه‌هایت را پاسخ نخواهم داد».

عباد طالقانی می‌گوید: نصایح حضرت سفیان به‌طور کلی در من تأثیر نمود، نامه را گرفته به بازار کوفه رفته و اعلان نمودم آیا کسی هست آن شخصی را که به سوی الله می‌دود را بخرد؟ مردم به همراه درهم و دنایر هجوم آوردند، به آنان گفتم: به درهم و

دیناری نیاز نیست بلکه یک عبای پشمین در کار است، با آوردن این عبا، لباس‌های فاخرانه و امیرانه را بیرون آوردم و همان عبا را پوشیدم و با همین حالت به دربار خلیفه حاضر گشتم، البته با استهزا و تمسخر نگهبان روبرو شدم، به هر حال وقتی به حضور خلیفه رسیدم، با مشاهده کردن وضعیتم از جایش برخاسته و دوباره نشست، و شروع نمود به کوفتن سرش و گفت: ای های افسوس به هدفم نرسیدم، اما سفیرم به هدفش رسید. در حالی که نامه را می‌خواند اشک‌هایش سرازیر شد. جمعی از حاضرین در مجلس گفتند: ای امیرالمؤمنین، سفیان به شما اهانت و گستاخی نموده (و باید به سزای عملکردش برسد) لذا دستور فرمائید تا وی را در زنجیر نموده و به زندان افکنند. هارون الرشید گفت: ای دنیاپرستان، سفیان را به حال خودش بگذارید، بدبخت همان شخصی است که هم‌مجلس شما می‌باشد. اما سفیان ثوری رحمته الله شخصیتی پرهیزگار و خداترس می‌باشد. عباد می‌گویند: از آن به بعد، هارون الرشید بعد از نمازهای پنجگانه، همیشه این نامه را می‌خواند و به شدت می‌گریست.

پیوند اصحاب رضی الله عنهم با قرآن

شب در آرامش کاملی در حال گذشتن است، خاموشی خوش‌گواری منطقه وسیعی را در بر گرفته، زیرا این منطقه کوهستانی و ریگستانی بود و تمام منطقه را سرمای شدیدی در بر گرفته بود، در دامنه همین کوه‌ها لشکری از سپاه اسلام از جبهه‌ای برگشته و جهت استراحت در همین منطقه خیمه‌زن شده بود. جمعی از لشکریان به خواب فرو رفته بودند و برخی در حال چرت زدن و جمعی از سربازان مشغول پاسداری از لشکر مسلمین بودند. تا از حملات احتمالی دشمن جلوگیری نمایند. اما این سربازان نیز از شدت

خستگی حال فرورفتن به خواب هستند، یکی از آنان به دیگری گفت: اگر به خواب فرو رویم خطر حمله دشمن به لشکر نیز زیاد خواهد بود. بنابراین بسیار خوب خواهد بود که مشغول خواندن نماز بشویم. از سوی دیگر سربازان دشمن به خاطر حمله نمودن خودشان را به نزدیکی اردوگاه رسانده بودند. بعد از مشاهده چند سایه بین لشکر که در حال حرکت بود، (دشمن) جهت اطمینان خاطر بیشتر به سوی همان سایه‌ها تیراندازی نمود، اما با نیافتن هیچ‌گونه عکس‌العمل و جوابی، چندین تیر پی‌درپی انداخت که بر اثر آن یکی از نمازگزاران مجروح گردید، و آن نمازگزار بدون آن‌که کوچک‌ترین احساسی بکند با پروردگارش مشغول راز و نیاز بود، و از سوی دیگر از زخم‌های ایشان خون طوری جاری بود که موجب خیس شدن بدن کسانی شد که در همان نزدیکی خفته بودند، از آن‌جا که لشکر را اصحاب بزرگوار^{علیهم‌السلام} تشکیل می‌دادند امکان نداشت با مشاهده این وضع از خویشتن عکس‌العملی نشان ندهند. چنان‌چه همگی از خواب برخاسته و آماده کارزار شدند، دشمن با مشاهده این وضعیت فوراً پا به فرار گذاشت. بعداً وقتی از آن سرباز رشید سؤال گردید که چرا با پیش آمدن این وضعیت زودتر نمازش را به پایان نرسانده؟ در پاسخ فرمود: دلم نخواست سوره‌ای را که شروع نموده بودم قبل از اتمام آن، (نماز) را به اتمام برسانم.

وضعیت منفی و مثبت هر شخص را باید در نظر گرفت

کشش و تمایل به عیش و عشرت دنیا آن‌چنان بر خلفای بنی امیه و بنی عباس سایه افکنده بود که محاسن و ارزش‌های مثبت و معنوی آنان در هاله‌ای از ابهامات و ناباوری‌ها فرو رفته بود. از بین آن خلفاء، هارون الرشید (خلیفه عباسی) را می‌توان نام برد. هرچند برخی از وی به شدت تنقید نموده‌اند، اما برخی دیگر با دیده احسان و اکرام ایشان را نگریسته‌اند. فضیل بن عیاض (از بزرگان و پرهیزکاران) در مورد هارون این‌چنین گفته: مردم نسبت به هارون ارادت خاصی ندارند، حال آن‌که ایشان در نزد من محترم

و گرامی می‌باشند. یک دفعه هارون الرشید از سماک رحمه الله خواست تا وی را پند و اندرزی دهد. ابن سماک رحمه الله در پاسخ گفت: از آن خدائی بترس که از هرگونه شریک و مانندی پاک و منزّه می‌باشد، و این حقیقت را که فردا در پیش روی خداوند حاضر خواهی گشت را مدام در ذهن استحضار داشته باش. و از بین بهشت و جهنم باید یکی را برگزینید. و علاوه از این دو مکان، جایگاه سومى وجود نخواهد داشت، با شنیدن این پند و اندرزها، هارون تا مدتی گریست. منصور بن عمار در مورد هارون می‌گوید: در آن وقت، سه نفر آن‌چنان بودند که قلب‌هایشان لبریز از خشیت خداوندی بود. و آنان عبارتند از: فضیل بن عیاض، ابو عبدالرحمان زاهد و هارون الرشید. علامه خطیب بغدادی و طبری می‌گویند: هارون الرشید صد رکعت نماز نفل می‌خواند و در هر روز هزار درهم صدقه می‌کرد، و در ایام حج دعاهاى عاجزانه‌ای را طوری با گریه و زاری می‌نمود که اشک‌هایشان جاری می‌گشت.^۱

ترس از فراست مؤمن

حضرت یوسف همدانی رحمه الله از زمرة علما و صاحبان کرامت بود. ابن خلکان پیرامون این شخصیت بزرگوار می‌فرماید: فراست معنوی ایشان بسیار قوی بود، هنگامی که به بغداد تشریف آورد، اهل بغداد تحت تأثیر معنویت، علم و کمالات ایشان قرار گرفتند. و بسیاری از انسان‌های گمراه و از حقیقت دور، راه هدایت و معرفت الهی را بار دیگر باز یافتند. یک مرتبه شخصی به نام ابن سقا جهت دریافت مسئله‌ای به محضر ایشان آمد.

۱- تاریخ طبری بغدادی ص ۶، تاریخ طبری ج ۱۱ ص ۷۴۱-۸۴۰.

حضرت همدانی رحمته تا مدتی خاموش بودند، سپس فرمودند: از حرف‌های تو بوی کفر می‌آید و از این می‌ترسم که در حال کفر و ارتداد بمیری، ابوالفضل می‌گوید: بعد از چند روز ابن سقا به قسطنطنیه رفت و در همان‌جا مرد. بعداً باید ثابت گردید که در حالت کفر مرده. عبدالسلام بن احمد می‌گوید: کسانی که در قسطنطنیه ابن سقا را در حال مردن دیده‌اند می‌گویند: ابن سقا در آخرین لحظات عمرش در حالی که با بادبزین مگس‌ها را از خودش دور می‌کرد، این آیه را تلاوت می‌کرد:

﴿رَبِّمَا يَوْمَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ﴾ [الحجر: ۲].

«کسانی که کافر شدند، آرزو می‌کنند ای کاش مسلمان می‌بودند»^۱.

سیمای یک عبادت‌گزار

مسلم بن یسار رحمته از زمره عبادت‌گزاران عصر خویش به‌شمار می‌رفت، یکی از افراد خاندان ابن سیرین بیان می‌کند: مسلم بن یسار رحمته را در حال سجده در مسجد دیدم، محل سجده‌شان بر اثر اشک‌هایشان خیس شده بود. حبیب بن شهید می‌گوید: یک دفعه مسلم بن یسار رحمته مشغول خواندن نماز بود که در نزدیکی همان محل آتش‌سوزی مهیبی پیش آمد، اما ایشان هیچ‌گونه توجهی ننمودند تا این‌که آتش خاموش گردید. عبدالحمید بن عبدالله می‌گوید: یک دفعه مسلم بن یسار رحمته را در حال سجده مشاهده نمودم که (با پروردگارش) این‌چنین راز و نیاز می‌کردند: «خداوندا، چه موقع با تو ملاقات می‌نمایم، در آن حالی‌که از من خشنود شده باشی». سپس آوازش در تاریکی شب فرو می‌رفت. مالک بن دینار رحمته می‌فرماید: بعد از درگذشت مسلم بن یسار رحمته ایشان را در خواب دیدم، وی را سلام دادم، لیکن جوابی نداد، پرسیدم: چرا پاسخ نمی‌دهید؟ بعداً در پاسخم گفت: مگر نمی‌دانی که من مرده‌ام، آخر چگونه برخورد نمود؟ در ضمن پاسخ دادن

۱- وفیات الأعیان از ابن خلکان ج ۳ ص ۴۲۵.

گفت: خداوند نیکی‌هایم را پذیرفت و بدی‌هایم را مورد عفو و بخشش قرار داد. راوی می‌گوید: بعد از این‌که مالک بن دینار رحمه الله این واقعه را بیان کرد بیهوش شد و بعد از چند روز درگذشت. بعد از آن مردم بر این واقعه این‌طور تبصره می‌نمودند که مالک بن دینار رحمه الله نتوانسته این گفتگو را تحمل کند.

شوق و خوف حضرت عمر رضی الله عنه

معیار شناسائی اخلاق و خشیت هر شخصی موقوف به چگونگی خشیت الهی وی می‌باشد، شخصیت بزرگی چون حضرت عمر رضی الله عنه بر اثر شدت خوف الهی آن‌چنان لرزه بر اندام می‌شد و به خود می‌پیچید که برخی مواقع می‌گفت: اگر از آسمان این ندا آید که به جز یک نفر، همه از اهل بهشت‌اند، باز هم این تصور را خواهم نمود که آن یک نفر (شاید) من باشم که بخشیدنش غیرممکن باشد. یک دفعه در مسیر راه‌شان خسی را برداشته و نفسش را مورد خطاب قرار داده و گفت: ای کاش، خس و خاشاکی می‌بودم و ای کاش، اصلاً به دنیا نمی‌آمدم. مدام در عشق رسول الله صلی الله علیه و آله محو مستغرق بودند، بعد از درگذشت رسول الله صلی الله علیه و آله دچار مدهوشی گشتند، بعد از آن هر وقت زمان رسول الله صلی الله علیه و آله را به یاد می‌آوردند به شدت می‌گریستند. یک دفعه در ضمن مسافرتی به شام، وقتی حضرت بلال رضی الله عنه در مسجد بیت المقدس مشغول دادن اذان شد، ناگهان عهد مبارک رسول الله صلی الله علیه و آله به یادشان افتاد، غم و اندوه فراموش شده از سر نو تازه گردید و در فراق محبوب آن‌چنان گریست که آوازش بند آمد^۱.

۱- فتوح الشام از ازدی، فتح بیت المقدس.

آثار زهد و تقوی در عهد خلافت عباسیان

همان‌طور که حضرت عمر بن عبدالعزیز رحمته الله در عهد خلافت اموی‌ها در اجرای احکام شریعت و عدالت اسلامی شهرت به سزائی داشت، به همین صورت در عهد خلافت عباسیان، مهتدی هم از آن‌چنان شهرت و عظمتی برخوردار بود، در زهد و تقوی در عصر خودش نظیری نداشت، قبل از این‌که بر مسند خلافت برسد، مخارج روزانه دربار تقریباً در حدود ده هزار درهم بود. اما بعد از این‌که ایشان خلیفه شدند، مخارج دربار را تا سطح صد درهم در روز کاهش دادند. روزها را بیشتر در حال صیام می‌گذراند، و لباس‌های بسیار ساده می‌پوشید. یعقوبی (مورخ مشهور) می‌گوید: مهتدی برعکس سایر خلفای عباسی، یک دست لباس را تا چند روز متوالی می‌پوشید.^۱

بعد از ترور مهتدی، جعبه‌ای به دست مردم افتاد، آنان فکر کردند که آن جعبه پر از جواهرات و عتیقه‌جات می‌باشد، اما وقتی جعبه را گشودند متوجه شدند که در جعبه علاوه از یک جبه، چیزی دیگر نمی‌باشد، وقتی از خدمت‌گزار پیرامون این جریان سؤال گردید در پاسخ این‌چنین گفت: مهتدی این لباس را در طول شب می‌پوشید و تا صبح مشغول عبادت می‌شد.^۲

۱- تاریخ یعقوبی ج ۲.

۲- مروج الذهب از مسعودی ج ۸ ص ۲۰.

عشق امام مالک نسبت به رسول الله ﷺ

حضرت امام مالک رحمته در بحر بیکران عشق رسول الله ﷺ آن‌چنان غوطه‌ور بود و از ترس این‌که مبادا در خارج از مدینه وفات نماید، از شهر مدینه خارج نمی‌شد، هنگام عبور از کوچه‌های مدینه، قدم‌هایش را با احتیاط کامل بر روی زمین می‌گذاشت به این گمان شاید قدم مبارک رسول الله ﷺ در این‌جا واقع شده. ابوسعید در حلیه به روایت از مثنی بن سعید در ارتباط با همین محبت می‌فرماید: حضرت امام مالک رحمته می‌فرمود: بر من آن‌چنان شبی نگذشته که در آن شب رسول الله ﷺ را زیارت نکرده باشم، یحیی بن سعید قطان رحمته و یحیی بن معین رحمته در مورد امام مالک رحمته می‌فرمایند: امام مالک رحمته در علم حدیث امیرالمؤمنین بودند. نتیجه دل‌بستگی امام مالک رحمته با احادیث پیامبر ﷺ را از این اظهار نظر امام شافعی رحمته می‌توان درک نمود. چنان‌چه امام شافعی رحمته در مورد کتاب موطأ امام مالک رحمته می‌فرماید: صحیح‌ترین کتاب بعد از قرآن مجید، موطأ امام مالک رحمته می‌باشد^۱.

دنیا در نزد خداوند چه ارزشی دارد؟

رسول الله ﷺ با جمعی از اصحاب بزرگوار رضی الله عنهم از جائی می‌گذشتند، (راوی بیان می‌کند) که در مسیر راه گوسفند مرده‌ای افتاده بود، رسول الله ﷺ فرمودند: چه کسی حاضر است این گوسفند مرده را به یک درهم بخرد؟ اصحاب رضی الله عنهم فرمودند: یا رسول الله، کسی حاضر نیست این را مجاناً بردارد چه رسد به این‌که آن را به درهمی بخرد. بعد از لحظاتی رسول الله ﷺ فرمودند: به خدا سوگند، دنیا در نزد خداوند به اندازه این گوسفند مرده هم ارزش ندارد^۲.

۱- تنویر الحوالک شرح موطأ امام مالک ج ۱ ص ۳۰

۲- مشکوٰۃ بروایت از صحیح مسلم *

برادران، نمی‌توانم بخورم

حضرت ابو هریره رضی الله عنه قصد رفتن به جائی را دارند، در مسیر راه با جمعی از اصحاب رضی الله عنهم در حالی که پیش‌شان گوسفند کباب شده‌ای گذاشته شده بود، برخورد می‌کنند. از حضرت ابو هریره رضی الله عنه تقاضا می‌کنند تا به همراه آنان غذا بخورند، اما حضرت ابو هریره رضی الله عنه در آن حالی که غذاها را می‌نگرند، سرشان را پایین انداخته شروع به گریستن می‌کنند. (آری، به‌خاطر یاد آمدن خاطره‌ای از زمان رسول الله صلی الله علیه و آله این حالت برای حضرت ابوهریره رضی الله عنه پیش آمد) عهد طلائی و درخشنده رسول الله صلی الله علیه و آله تازه می‌گردد، فوراً کیفیت غذائی رسول الله صلی الله علیه و آله را به یاد می‌آورند، وجودشان را نوعی اضطراب و غم در بر می‌گیرد، چنان‌چه با آوازی گرفته می‌فرمایند: نه، برادران نمی‌توانم بخورم. رسول الله صلی الله علیه و آله در آن حالی از این دنیا رحلت فرمودند که حتی نان جوین هم به‌طور کامل برایشان میسر نمی‌گردید. راوی می‌گوید: حاضرین در آن مجلس با شنیدن این سخنان، بسیار اندوهگین شدند و از چشم‌هایشان اشک جاری گشت.

دنیا برای ما نیست

حضرت عمر رضی الله عنه می‌فرمایند: روزی در محضر رسول الله صلی الله علیه و آله حاضر بودیم، آثار حصیر بر کمر مبارک نمایان بود، به رسول الله صلی الله علیه و آله عرض نمودم، که این حصیر را چرا عوض نمی‌کنید؟ در پاسخ فرمودند: ای عمر، دنیا برای ما نیست^۱.

۱- مشکوٰۃ بروایت از بخاری و مسلم

حضرت عبدالله بن زبیر رضی الله عنه در نماز

«نماز معراج‌گاه مؤمنین است، آن‌جائی که عاشق و معشوق با هم به راز و نیاز می‌پردازند، آن‌جائی که همه پیوندهای فنا از هم گسیخته و پیوند بقا ظهور می‌یابد». با کمال تأسف در حال حاضر کالبد بی‌جان نماز به عنوان رسم و شعار در میان ما باقی مانده، و با فرارسیدن وقت نماز، نماز فرض به‌جای آورده می‌شود بدون آن‌که به حقیقت واقعی و معنوی آن پی برده شود، اما از سوی دیگر، اسلاف بزرگوار، علاوه از اقامه فرائض در پی یافتن اوقات مناسب در طول شب و روز برای اقامه نوافل نیز بوده‌اند، تا در این فرصت‌های مناسب به نحو احسن بتوانند روابط معنوی تنگاتنگی با مولای‌شان برقرار نمایند. ثابت بنانی در مورد حضرت عبدالله بن زبیر رضی الله عنه می‌فرماید: هر موقع ایشان را در حال اقامه نماز می‌دیدم گویا چوبی است ایستاده که هیچ‌گونه حرکتی ندارد. یحیی بن وثاب می‌فرماید: هر وقت حضرت عبدالله بن زبیر رضی الله عنه در سجده قرار می‌گرفت، پرندگان (با اطمینان کامل) بر روی کمرشان واقع می‌شدند. برخی بر این باورند که حضرت عبدالله بن زبیر رضی الله عنه شب‌ها را در حال سجده سپری می‌کرد. یک دفعه حضرت عبدالله بن زبیر رضی الله عنه مشغول خواندن نماز بود که ناگهان از سقف اطاق ماری بر روی فرزندش هاشم افتاد، با پیش آمدن این صحنه، زنان در منزل بسیار ناراحت شدند، سرانجام اهل محل مار را گرفتند و کشتند. با توجه به این حضرت عبدالله بن زبیر رضی الله عنه اصلاً متوجه این صحنه نشدند، بعد از به پایان رسیدن نماز، تازه متوجه شدند که چه واقعه‌ای رخ داده است.

وصیت امام رازی رحمته الله

وقتی وفات حضرت امام رازی رحمته الله نزدیک گردید، در ضمن وصیتی فرمودند: نباید بعد از وفاتم خبر درگذشتم پخش گردد، و در این مورد به سختی عمل نمائید، سپس طبق شریعت مرا به خاک سپارید، و تا مدتی در کنار قبرم قرآن مجید را تلاوت نمائید و از خداوند این دعا را بنمائید: «پروردگارا، انسان حقیر و ذیلی به دربارت حاضرگشته او را در آغوش رحمتت قرار بده». یک دفعه از تجربه زندگی خویش را این چنین پرده برمی دارد: هر وقت انسان در ارتباط با امور زندگی اش بر ذات الهی اعتماد می نماید، مشکلات مسیرش به طور کلی برطرف خواهد گردید. و هر وقت و در هر کجا تصور غیر الله به ذهن آید و یا به صورتی بر غیر الله اعتماد کرده شود، بدون تردید از همان لحظه سلسله مشکلات و مصائب آغاز خواهد گردید. این تجربه من از کودکی تا به حال می باشد^۱.

حضرت سلمان فارسی رضی الله عنه به عنوان استاندار مداین

حضرت سلمان فارسی رضی الله عنه به عنوان استاندار مداین در حال بازدید از اماکن عمومی می باشد، اما وضعیت ظاهری ایشان طوری است که کسی ایشان را نمی شناسد و به صورت یک کارگر وی را نگاه می کنند، در همین ضمن قرار بود نمایشگاه تجارتی بزرگی در مداین برگزار گردد، به همین خاطر تجار در حال بردن کالاهای تجارتی خویش به محل نمایشگاه بودند. تازه کاروانی از راه رسیده بود، وقتی حضرت سلمان رضی الله عنه را در آن حال می بینند به گمان این که کارگری بیش نیست به او دستور می دهند تا اثاثیه آنان را تا محل نمایشگاه حمل نماید. وقتی اهل محل حضرت سلمان رضی الله عنه را می شناساند، بسیار

۱- طبقات الشافعية از علامه سبکی ج ۵ ص ۳۸.

ناراحت و غمگین می‌گردند، و به محض این‌که اهل کاروان از اصل قضیه باخبر می‌شوند در حالت سرآسیمگی پیش حضرت سلمان علیه السلام آمده اظهار معذرت‌خواهی می‌کنند، اما حضرت سلمان علیه السلام می‌فرماید: شما اصلاً ناراحت نباشید، مگر چه اشکالی دارد که اثاثیه مردم را حمل کنم، و آخر برای چه زعامت و رهبری این مردم را به عهده گرفته‌ام؟^۱

فراست مؤمن

علامه سبکی رحمته الله می‌فرماید: عبدالله بن بلتاجی رحمته الله و شیخ عزالدین بن عبدالسلام رحمته الله با هم دوست و بسیار صمیمی بودند، عبدالله بلتاجی رحمته الله در روستا زندگی می‌کرد و هر سال از روستا برای شیخ عزالدین رحمته الله هدایا و تحفه می‌فرستاد. یک دفعه در میان هدیه‌هایی که فرستاده بود قوطی پنیری هم موجود بود، وقتی قاصد وارد شهر مصر گردید (به صورتی) قوطی پنیر شکست و پنیرها ریختند، بعداً قاصد از یک شخص ذمی پنیری خریده و آن را در میان هدایا گذاشته سپس آنها را تقدیم حضرت شیخ نمود، شیخ همه هدیه‌ها را پذیرفت اما آن قوطی پنیر را نپذیرفت و به قاصد گفت که به دوستم بگو: چون در درست کردن پنیر، دست زنی شامل بوده و قبل از آن دستش آلوده به گوشت خنزیر بوده به همین خاطر از پذیرفتن آن امتناع می‌ورزم.^۲

شیخ عزالدین معامله باغ را می‌کند

واقعه‌ای از حضرت شیخ عزالدین رحمته الله این چنین مشهور است که: یک مرتبه در دمشق قحط‌سالی واقع شد، همسرش به وی چند درهم داد تا در عوض آن باغی بخرد. اما ایشان در قبال آن پول‌ها گندم خریده و بین نیازمندان تقسیم نمود، وقتی به منزل تشریف

۱- صفة الصفوة از ابن حوزی ج ۱ ص ۲۱۹.

۲- طبقات الشافعية از علامه سبکی ج ۵ ص ۸۲.

آورد و همسرش در مورد معامله و خرید باغ جویا شد، در پاسخ گفت: آری، باغی خریده‌ام اما میوه‌اش را در آخرت خواهد داد. همسرش از این معامله شوهرش بسیار خرسند گردید.

یوسف بن یحیی و مسئله خلق قرآن

یوسف بن یحیی رحمته از یاران نزدیک امام شافعی رحمته است، در علوم و فنون متعددی مهارت کامل داشت، در عهد خلافت واثق بالله (از خلفای بنی عباس) از مصر به بغداد آمد. در این دوران در آنجا مسئله خلق قرآن بسیار گرم بود. از ایشان خواسته شد تا نسبت به مسئله خلق قرآن فتوی صادر کند، اما این خواسته خلافت را نپذیرفت، چنانچه به زندان افکنده شد و در همین دوران وفات نمود. ابو یعقوب بویطی روایت می‌کند: ایشان در آن مدتی که در زندان بودند، در هر روز جمعه غسل می‌نمود و لباس‌های نو می‌پوشید، سپس به محض شنیدن صدای اذان به سوی مسجد جامع حرکت می‌کرد، چون به درب زندان می‌رسید، نگهبان می‌پرسید: می‌خواهی به کجا بروی؟ می‌گفت: می‌خواهم به نزد شخصی بروم که مرا به سوی الله فرا می‌خواند، اما نگهبان از رفتن ایشان به مسجد جلوگیری می‌نمود و او را دوباره به بند زندان بر می‌گرداند. در همین ضمن با آوازی گرفته توأم با غم و اندوه می‌گفت: ای بارالهی، به خوبی آگاهی که به ندای مؤذن لبیک گفتم اما از رفتنم به مسجد جلوگیری نمودند. ابوجارود می‌گوید: یوسف بن یحیی رحمته همسایه من بود، احیاناً اگر در پاسی از شب برمی‌خواستم آواز تلاوت قرآن وی را می‌شنیدم. ربیع می‌گوید: یوسف بن یحیی رحمته مدام مشغول ذکر الهی بود^۱.

۱- وفیات الأعیان از ابن خلکان ج ۶.

محراب جایگاه راز و نیاز با پروردگار

محمد بن حسین انصاری از علمای برجسته صدر اسلام به‌شمار می‌رود، از طرف حضرت عمرو بن العاص رضی الله عنه به‌عنوان امام جمعه مسجد جامع مصر منصوب گردید، طلاب زیادی از ایشان در رشته‌های مختلف (حدیث، فقه و تفسیر) کسب فیض می‌نمودند، و در قبال این خدمت از کسی معاوضه‌ای نمی‌گرفت. ضیاءالدین روایت می‌کند: یک دفعه پدرم نامه‌ای به من داد تا آن را به خدمت محمد بن حسین رحمته الله ببرم، وقتی به خدمت ایشان رسیدم، دیدم که در محراب مسجد حضور دارند، با مشاهده کردن من، باز هم از جایش بلند نشد (حال آن‌که این عادت را نداشت)، سپس نامه را به ایشان تقدیم نموده دوباره از آن‌جا برگشتم. یک‌بار دیگر به محض این‌که مرا دید، فوراً از جایش برخاست. از ایشان جویا شدم که در آن روز (که در مسجد بودی) چرا از جای بلند نشدی؟ در پاسخ گفت: زیرا در آن روز در محراب مسجد قرار داشتم، و محراب همان مکان مقدسی است که به غیر از الله برای کسی دیگر شایسته نیست که برایش باید برخاست. در واقعه‌ای دیگر چنین آمده: یک دفعه شخصی نامه‌ای از ناحیه حاکم وقت به خدمت ایشان آورد، در این مدت ایشان مشغول مطالعه و بررسی اوضاع و احوال قیامت بودند، آن شخص خواست در روشنائی شمع، نامه را قرائت کند، فوراً شمع را خاموش نموده فرمود: در روشنای این شمع فقط اوضاع و احوال قیامت مورد مطالعه و بررسی قرار می‌گیرد^۱.

۱- طبقات الشافعية از علامه سبکی ج ۵ ص ۲۱.

امانت‌داری

ابو موسی یونس بن عبدالاعلی رحمه الله از دوستان نزدیک امام شافعی رحمه الله و از فقهای بزرگ شمرده می‌شد. واقعه بسیار عجیب و غریبی را در ارتباط با دیانت و امانت‌داری بیان کردند، ابن خلکان به روایت از «المنتظم فی أخبار من سکن المقطم» بیان می‌کند که ابوموسی فرمود: یک دفعه شخصی از شخصی دیگر قرضی گرفت و برای تجارت به خارج (از منطقه) رفت، بعد از مدتی وقت پرداخت بدهی‌اش نیز فرا رسید، به همین خاطر خواست جهت ادای قرضی به شهرش برگردد، اما از سوی دیگر به‌خاطر طوفانی بودن دریا و نبودن امکانات دیگر، موفق به برگشت نشد، ناچاراً بدهی‌اش را در صندوقچه‌ای گذاشته و آنرا حواله امواج سهمگین دریا نمود. و هنگام انداختن صندوقچه به دریا این‌چنین گفت: ای بارالهی، با نام تو این قرض را گرفته بودم و اکنون آنرا به نام تو به دریا می‌سپارم. از سوی دیگر شخص طلبکار هر روز به کنار ساحل می‌رفت، تا ببیند چه موقع بدهکارش برمی‌گردد و چگونه بدهی‌اش را پرداخت می‌کند. در یکی از روزها در حالی که چشمانش به امواج پر تلاطم دریا دوخته شده بود ناگهان امواج دریا صندوقچه‌ای را جلو روی وی انداخت، بعداً که صندوقچه را گشود متوجه شد که در آن صندوقچه همان مبلغ هزار درهم وی موجود می‌باشد. بعد از این که طوفان‌های دریائی فروکش کرد و آن شخص (بدهکار) به شهرش بازگشت، تصمیم گرفت بدهی‌اش را بپردازد، اما شخص طلبکار گفت: شما که بدهی خویش را پرداخته‌ای، زیرا مبلغ هزار درهمی را که به همراه نامه در صندوقچه گذاشته بودی، آنرا در کنار ساحل یافته و از این طریق طلبم به دستم رسید^۱.

۱- وفیات الأعیان، از ابن خلکان ج ۶ ص ۲۴۹.

شیخ عزالدین بن السلام و تحولات مسلمین

تاتاریان بر بغداد یورش برده‌اند، وضعیت بر این تمدن و فرهنگ قدیمی اسلامی در حال حاضر غیرعادی می‌باشد، توان و قدرت مسلمین از هم گسیخته شده، ترس و وحشت، قدرت و توان آنان را مغلوب ساخته. آری، وقوع این همه تحولات بی‌سبب نبود، همین مسلمانان به خوبی مشاهده کرده بودند که خورشید درخشان و پرحرارت عظمت و عزت‌شان چگونه به خاموشی گرائید، عصمت و شرافت زنان‌شان چگونه بازیچه هوسرانان و عیاشان قرار گرفت، فرزندان‌شان به چه وضع فجیعی جلو رویشان همچون حیوانات ذبح می‌گردیدند، کتابخانه‌ها که مظهر فرهنگ و تمدن اصیل اسلامی بود چگونه نابود گردید. ضعف و ناتوانی مسلمین به حدی رسیده بود که یک سرباز عادی تاتاری مسلمانان را بر روی زمین می‌خوابانید و از آن‌جا به اردوگاه خویش برمی‌گشت و اسلحه‌اش را برمی‌داشت و دوباره به آن‌جا بازمی‌گشت، اما مسلمانان را یارای آن نبود که در این مدت به پناهگاهی پناه ببرند، و آن سرباز با کمال وقاحت آنان را بدون کوچک‌ترین عکس‌العملی می‌کشت. دامنه این سفاکی‌ها به مصر هم رسیده بود و مسلمانان آن دیار دچار نوعی سراسیمگی و ناامیدی شده بودند. اما در همین وضعیت بسیار بحرانی، آن‌چنان شخصیت نستوهی قیام نمود که از سر نو، روح مسیحائی را در کالبدهای مرده مسلمین دمید. تاریخ از این انسان رشید به‌عنوان شیخ عزالدین بن السلام رحمه الله یاد می‌کند. سلطان مصر از شیخ رحمه الله خواستار راه‌حلی مناسب در ارتباط با این اوضاع متشنج منطقه گردید. شیخ رحمه الله در پاسخ خواسته سلطان چنین گفت: بر خدا اعتماد کن و تا آخرین توان و قدرت خویش در مقابل آنان مقاومت کن. هر آن‌چه از خزانه شاهی باقی مانده و کلیه جواهرات زنان، وزرا و درباریان را یک‌جا جمع کن و آنها را بین ارتش تقسیم نما. (ان شاء الله) با این تاکتیک، پیروزی از آن تو خواهد بود. علامه سبکی رحمه الله می‌فرماید: شیخ رحمه الله از آن‌چنان محبوبیتی بین مردم برخوردار بود که فوراً

حکمش را تعمیم نمودند. و با این سیاست بسیار دوراندیشانه و حکیمانه، اهل مصر از تجاوزات دشمنان در امان ماندند. یک مرتبه شیخ عزالدین رحمته در ارتباط با یک مسئله شرعی با سلطان اختلاف نظر پیدا نمود، چنانچه شیخ رحمته ناچار به ترک شهر شد. زیرا سلطان نسبت به شیخ رحمته بی حرمتی نموده بود. علامه سبکی رحمته می‌فرماید: به محض این‌که شیخ رحمته از مصر خارج گردید، جمع کثیری از مردم جهت متقاعد نمودن شیخ و برای بازگرداندن شیخ به شهر، به نزد شیخ رحمته به خارج از شهر رفتند. وضعیت به مرحله‌ای رسیده بود که سلطان نیز مجبور به خارج شدن از شهر گردید و ناچار شد که به محضر حضرت شیخ رحمته گردد. بعد از این‌که شیخ رحمته دوباره به قاهره برگشت، یکی از درباریان جهت خشنودی سلطان در پی ترور شیخ رحمته گردید. بعد از این‌که آن شخص به درب منزل شیخ رحمته رسید و در را زد، بعداً به محض خارج شدن شیخ، فوراً آنچنان لرزه‌ای، آن شخص را گرفت که شمشیر فوراً از دستش به زمین افتاد، به دنبال این واقعه، آن شخص به گریه افتاد و خودش را بر قدم‌های شیخ به زمین انداخت و اظهار پشیمانی و معذرت‌خواهی نمود.^۱

شخصیت، عظمت، مقاومت‌ها، رشادت‌های شیخ رحمته در اوراق زرین تاریخ موجود و ثبت می‌باشد و هر کسی که در پی آگاهی یافتن از تاریخ می‌باشد به محض این‌که به تذکرة این مرد مجاهد می‌رسد بی‌درنگ توقف نموده و به فکر و اندیشه فرو می‌رود، و این چنین نتیجه‌گیری خواهد نمود: اگر این صفات برازنده حضرت شیخ، خصوصاً ایثار و هم‌دردی ایشان بین مسلمین گسترش یابد، چگونه ممکن خواهد بود که عظمت از دست رفته مسلمین بار دیگر جایگاه خویش را باز یابد.

علامه باجی رحمته می‌فرماید: در مراسم عید در حالی‌که همه اقشار مردم جهت عرض تبریک به دربار تشریف آورده بودند، و لشکریان در پیشگاه سلطان و ملت سر به زیر ایستاده بودند، ناگهان شیخ عزالدین رحمته در حالی‌که کناره عبای سلطان را گرفته بود، وی

را این چنین مورد خطاب قرار داده بود: تو رهبر این مملکت هستی، اما با همین وضع در گوشه و کنار مملکت، دکان‌های شراب‌فروشی فعال می‌باشند، مردم به‌طور جدی نماز را برپا نمی‌دارند، دامنه منکرات در حال گسترش است، به خوبی متوجه باش که در فردای قیامت باید پاسخگوی همه این جریانات باشی. و گسترش دادن محدوده امنیتی از اولویت‌های کاری تو می‌باشد. علامه سبکی رحمته می‌فرماید: هنگام برخورد شیخ رحمته با سلطان مجمع را نوعی خاموشی و وحشت فراگرفته بود مبنی بر این که انجام این برخورد به کجا خواهد انجامید. اما هنگامی که سلطان سرش را بالا گرفت همه متوجه شدند که رخسار سلطان از اشک‌هایش خیس شده بود. و در حالی که از شدت هیجان، آوازش بند آمده بود گفت: ای شیخ، برنامه دکان‌های شراب‌فروشی از عهد سلطنت پدرم می‌باشد، به محض این که شیخ رحمته این پاسخ سلطان را شنید با خشم فراوان یقه سلطان را گرفته و با آواز بلند گفت: این می‌خواهد پاسخ همان افرادی را بدهد که این چنین گفته بودند:

﴿بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ﴾ [الشعراء: ۷۴].

«ما پدران مان خویش را این چنین یافتیم که این چنین می‌کردند».

با شنیدن این پاسخ شیخ، سلطان فوراً حکم تعطیلی همه شراب‌خانه‌ها را در سطح کشور اعلان نمود. علامه باجی رحمته روایت می‌کند: بعد از این واقعه روزی از حضرت شیخ رحمته پرسیدم: هنگامی که سلطان را مورد نکوهش و سرزنش قرار می‌دادی احساس ترس و وحشت نمی‌کردی؟ در پاسخ این چنین فرمودند: هنگامی که با وی مشغول گفتگو بودم فقط احساس عظمت و خوف الهی بر من مجسم بود. و در این موقع حیثیت سلطان در پیشم بیش از یک موش و یا گربه‌ای نبود. از سوی دیگر، خبر این واقعه که شیخ سلطان را مورد توبیخ قرار داده در سرتاسر شهر پیچید. [طبقات شافعیه از علامه سبکی ج ۵ ص ۸۱/۸۲].

شیخ عزالدین جمعی از اروپائیان را در دمشق دید که مشغول قرارداد تسلیحاتی بودند، بعد از یک سری تحقیقات معلوم گردید همه این جریانات علیه مسلمین بود، چنانچه

این رخدادها برای شیخ غیرقابل تحمل بود، به همین خاطر ضمن صدور فتوایی اعلان نمود: معامله تسلیحاتی با اروپائیان جائز نمی‌باشد. بعد از صدور این فتوا، بعد از هر نماز بالای منبر می‌رفت و با سوز و گداز تمام برای پیروزی مسلمین و شکست دشمنان دعا می‌نمود. علامه سبکی رحمته می‌فرماید: هنگامی که شیخ مشغول دعا می‌شدند همه مجمع به گریه می‌افتاد. [طبقات شافعیه، علامه سبکی ج ۵ ص ۱۰۰]

شیخ عزالدین در زندانی در بیت‌المقدس در سخت‌ترین شرائطی به‌سر می‌برد، تا جایی که سلطان بی‌لیاقت با کمال وقاحت و بی‌شرمی به اروپائیان می‌گوید: به خاطر شما شیخ را زندانی نموده‌ام. از سوی دیگر اروپائیان به حیرت افتاده‌اند و سلطان فرومایه را مورد خطاب قرار داده به او می‌گویند: به خدا قسم اگر این چنین شخصیت‌هائی در مذهب و آیین ما باشند، دست و پای آنان را شسته و آب مستعمل آنان را خواهیم نوشید. وقتی سلطان این پاسخ را می‌شنود بسیار سرافکنده و خجالت‌زده می‌شود. علامه سبکی رحمته می‌فرماید: بالاخره بعد از مدتی ارتش مصر وارد عمل شد و بر نیروهای متجاوز پیروز گشت. واقعاً روزی که شیخ عزالدین رحمته جهان فانی را الوداع گفت، جهان اسلام در ماتم کامل فرو رفت و همه، خویشان را یتیم تصور می‌کردند. ملک ظاهر بیرس می‌گفت: شیخ عزالدین این چنین می‌فرمود: دنیا سایه و خوابی است^۱.

سلطان صلاح الدین و صلیبیان

سلطان صلاح الدین رحمته از همان شخصیت‌های بلندپایه جهان اسلام هستند که جهان اسلام به وجود پرافتخارآفرین آنان افتخار می‌ورزد. و جهان کفر تا به حال از نام این مجاهد بزرگ در وحشت می‌باشد. آری، شمشیر برنده این سردار رشید اسلام همیشه جهت سربلندی دین مبین اسلام به‌کار گرفته شد، و برای محافظت از کیان اسلامی علیه

۱- طبقات الشافعیة از علامه سبکی ج ۵ ص ۱۰۱-۱۰۲.

متجاوزین صلیبی به مبارزه برخاست. اگر فراز و نشیب‌های زندگانی این سردار رشید جهان اسلام مورد تحقیق و بررسی قرار گیرد، بدون تردید این همه مجاهدت‌ها و کوشش‌ها و از خودگذشتگی‌ها و ایثار و همدردی این انسان بزرگ هم‌اکنون هم برای تاریکی‌های زندگی ما حیثیت مناره‌های نور و درخشندگی را خواهند داشت. هدف اساسی سلطان بر این بود که صلیبیان را هرطور شده از سرزمین شام بیرون راند. اما بنابر برخی مصلحت‌های داخلی و خارجی، بین اروپائیان و سلطان به‌طور موقت قرارداد صلحی برقرار گردید. اما ریچارد پیوسته خودش را از این صلح کنار می‌کشید و از سوی دیگر تاراج نمودن کاروان‌های تجاری مسلمین از مشغله‌هایش شده بود. در سال ۱۱۸۶م به یکی از کاروانان تجارتی مسلمین یورش برد و اموال آنان را سرقت نمود و تاجران را به اسارت درآورد. وقتی اسیران خواستار آزادی شدند به‌عنوان تمسخر به آنان گفت: شما بر محمد (ﷺ) ایمان آورده‌اید، چرا به او نمی‌گوئید که بیاید و شما را از اسارت من نجات دهد. وقتی سلطان رحمته از این برخورد بی‌شرمانه و گستاخانه ریچارد آگاه گردید این‌چنین گفت: اگر خدا بخواهد (ان شاء الله)، این انسان بی‌شرم و گستاخ را با دست‌های خودم خواهم کشت. چنان‌چه در طی جنگ‌های صلیبی که اروپائیان شکست خوردند، پادشاه و شاهزاده‌اش اسیر گشتند و به محضر سلطان آورده شدند، بنابر قول لین پول در این جنگ پاتلیون و ریچارد نیز به اسارت درآمده بودند. چنان‌چه فرماندهان به اسارت درآمده را حسب مراتب در جایگاه‌های مخصوص نشانده شده بودند. هنگامی که ریچارد سلطان صلاح الدین رحمته را مشاهده نمود، فوراً اعمال زشت و ننگین خویش و سوگند سلطان را به یاد آورد، خون در بدنش منجمد گردید، آرزوی یکی از فرماندهان عالی‌رتبه به اسارت درآمده بر این بود که سلطان ریچارد را مورد عفو قرار داده و آزاد نماید. اما سلطان اعمال زشت و ننگین وی را یکی بعد از دیگری برشمرد، و در نهایت ریچارد به سزای اعمال ننگینش رسید و سرش از بدن جدا گردید. وقتی آن فرمانده این وضعیت و عاقبت ریچارد را مشاهده کرد، بسیار وحشت‌زده شد. اما سلطان صلاح الدین رحمته به او گفت:

مسلمانان بی‌جهت مردم را نمی‌کشند، اما ریچارد به‌خاطر گستاخی بیش از حد و به‌خاطر اهانت به‌ساحه مقدس رسول الله ﷺ به قتل رسید.^۱ بعد از این‌که سلطان صلاح الدین رحمه الله بیت‌المقدس را فتح می‌کند، با اسیران صلیبی و دیگر مسیحیان برخورد انسانی و مسالمت‌آمیزی صورت می‌گیرد، حال آن‌که در همین‌جا آنان با مسلمانان برخورد غیراخلاقی و غیرانسانی داشته و مسلمانان را با وضع فجیعی شکنجه داده بودند. لین پول با مشاهده کردن این برخوردهای بسیار بلند و عالی اخلاقی مسلمین، تحت تأثیر قرار گرفته چنین می‌گوید: وقتی به احسانات و برخوردهای شریفانه سلطان می‌نگرم، فوراً به یاد برخوردهای وحشیانه و غیرانسانی صلیبیان هنگام فتح بیت‌المقدس می‌افتم. همان صلیبیانی که حضرت مسیح علی‌ه السلام آنان را به رحم و شفقت توصیه نموده بود. در این مسئله تردیدی وجود ندارد که سلطان صلاح الدین شخصیتی عظیم و وارسته، با کمال و بی‌همتائی بوده‌اند. بعد از فتح بیت‌المقدس توسط مسلمین، جهان مسیحیت به ماتمکده‌ای مبدل شده بود. پاپ رهبر مسیحیان ضمن صدور اعلامیه‌ای اعلام کرده بود: هر شخصی که در مقابل مسلمانان کشته شود همه گناهانش بخشیده خواهد شد، کشیشان و اسقف‌ها همگی عزادار و البسه سیاه پوشیده بودند و با سخنرانی‌های بسیار داغ‌شان مردم را علیه مسلمین برانگیخته می‌کردند. در همین راستا کشورهای اروپائی اختلافات دیرینه خویش را فراموش نموده و علیه مسلمین جبهه متحدی را تشکیل دادند. کشیشان با صدور فتوائی اعلان نمودند: هر مسیحی که با مال و جان خویش علیه مسلمین به مبارزه برخیزد از دایره مسیحیت بیرون خواهد آمد. یهودی‌ها هم با پرداخت مالیات در جبهه‌های علیه مسلمین به مبارزه برخاستند. روی هم رفته، ملت‌های کفر علیه مسلمین جبهه متحدی را تشکیل دادند، اما با توجه به این‌همه امکانات، باز هم از نام سلطان رحمه الله در وحشت بودند. تا جائی که مادران، فرزندان‌شان را از نام سلطان صلاح الدین رحمه الله وحشت‌زده می‌نمودند، برمبنای قول لین پول در این معرکه، رهبران کفر به حدی شرکت

۱- کتاب الروضتین ج ۲ ص ۸۱، ابن الأثیر ج ۱۱ ص ۲۰۲.

جسته بودند که قبل از آن در هیچ مراسمی تا این حد شرکت ننموده بودند. از سوی دیگر این سردار رشید اسلام سه سال مداوم در مقابل این جبهه متحد، مقاومت و مبارزه نمود و به دشمنان هیچ‌گونه فرصتی نداد تا به اهداف شوم‌شان برسند. تاریخ بیانگر این حقیقت است که در این جنگ سوم صلیبی‌ها، جهان مسیحیت با همه توان و قوتش و امکانات تهاجمی‌اش وارد معرکه شده بود. خوشبختانه قدرت کفار نتوانست کاری از پیش ببرد. سرانجام آنان با شکست سختی مواجه و با سرافکندگی به کشورهای‌شان بازگشتند. بعد از این‌که سلطان محمد درگذشت، جهان اسلام در فراغ این مجاهد نستوه در غم و اندوه کامل فرو رفت. وقتی که ایشان را در آرامگاه‌شان گذاشتند، شمشیرشان را نیز کنارش نهادند، زیرا اکنون کسی باقی نمانده بود که بتواند حق شمشیر سلطان به جای آورد. هرچند سلطان محمد در میان مردم نبود اما زندگی معنوی و مبارزات‌شان، ارزنده‌ترین الگو برای آینده‌گان بود. گویا حالات روحی و معنوی و جاویدان‌شان، این پیام را برای آینده‌گان به ارمغان گذاشتند: ای مسلمانان، اگر خواهان عظمت و سربلندی اسلام هستید، لازم است با نیروهای متحد دشمنان به مبارزه برخیزید، در این صورت یقیناً اسلحه‌هایتان کارآمد خواهد بود، آرزوها و اراده‌هایتان هرگز خسته نخواهد شد، نیرو و توان رزمی دشمن از هم خواهد پاشید، این درس هم‌اکنون موجود است و در آینده نیز موجود و برای آینده‌گان نوعی دستورالعمل خواهد بود.^۱ آیا در حال حاضر که مسلمانان در بدترین شرایط امنیتی و سیاسی قرار دارند، آیا امکان دارد که از سلاله انسان‌های پاک و وارسته بار دیگر صلاح الدینی پا به عرصه مبارزه و ازخودگذشتگی گذاشته و از سر نو عزت و عظمت از دست رفته مسلمین را بازگرداند و فلسفه عدالت اجتماعی را به عنوان ارزنده‌ترین هدیه انسانیت به انسان‌ها تقدیم دارد؟

فقدان عقل عاقلان موجب نابودی بی‌گناهان

تاتاریان نسبت به قدرت و نیروی‌شان به حدی دچار غرور هستند که به‌طور کلی بغداد را زیرورو نموده‌اند، بچه‌های شیرخوار به چه وضع وحشتناک و فجیعی دارند که قتل‌عام می‌گردند، عفت و ناموس زنان پاکدامن بی‌جهت از سوی آن ناکسان در حال هتک حرمت می‌باشد، جوانان گروه گروه دارند به جوخه‌های اعدام سپرده می‌شوند، تا به حال تاریخ اسلام شاهد این چنین سفاکی و بربریتی قرار نگرفته بود. آری، همان سرزمینی را که با خون دل و وجود خویش سرسبز و آبیاری نموده بودند، الان در همان‌جا عرصه زندگی برایشان بسیار تنگ و غیرقابل تحمل بود، چرخش تاریخ تا حدودی متوقف گردیده و بیشتر یارای تحمل حالات خون‌بار را ندارند. بسیار خوب این هم مرحله‌ای از تاریخ است که انسانی تحمل زندگی انسان‌های دیگر را نداشته باشد، آن‌جائی که هیچ‌گونه توجهی به آواهای جان‌گداز و دردناک بچه‌های بی‌گناه کرده نشود، جای تعجب در این‌جاست، با توجه به این همه مظالم باز هم مدعی این هستند که تمدن و فرهنگ ما بسیار عالی می‌باشد. اما اکنون چه کار کنیم، خصوصاً نسبت به مؤرخینی که وقایع بسیار کوچک را نوشته‌اند و برای نسل‌های بعدی دروازه نوینی جهت اظهار نفرت علیه متجاوزین و اشغال‌گران گشوده‌اند. هم‌اکنون کسانی که در پی تحقیق و بررسی اوضاع و احوال جهانیان می‌باشند، بدون تردید وقتی که لکه‌های ننگ و بربریت را بر صفحه تاریخ مشاهده می‌کنند وجودشان را نفرت و بدبینی فراخواهد گرفت. آری، برخورد آن تبه‌کاران و جانیان به همین صورت بوده و در آینده هم خواهد بود. و کسی نمی‌تواند خویشتن را بازخواست تاریخ نجات دهد، سخن بسیار طولانی شد، موضوع در ارتباط با یورش تاتاریان بر بغداد بود. علامه سبکی رحمته‌الله می‌فرماید: روزی که تاتاریان بر عراق یورش بردند، در آن مدت خلیفه در طبقه بالائی اقامتگاهش قرار داشت و مشغول تلاوت قرآن مجید بود، دخترشان نیز در کنار وی نشسته بود، ناگهان سربازی به آن‌جا

حمله‌ور شد و خلیفه را تیری زد اما تیر به دختر اصابت نمود و او را به شهادت رساند. مؤرخین می‌نویسند وقتی که خون این دختر بر زمین می‌ریخت، خود به خود از خون ریخته شده این دختر بر روی زمین این عبارت نمایان می‌گردید: خداوند هر وقت بخواهد قومی را به مصیبتی دچار نماید، عقل و فراست و دوراندیشی صاحبان عقل و خرد از کار می‌افتد و در نتیجه خون بی‌گناهان بی‌جهت بر روی زمین ریخته خواهد شد.

نبرد حق و باطل

جای تعجب و حیرانی است و چقدر باعث درد و غم است که هلاکوخان الان در پی هتک حرمت همسر خلیفه وقت می‌باشد، از سوی دیگر آن بانوی عفیف و پاکدامن از قصد و اراده شوم هلاکوخان باخبر گردیده و الان در این اندیشه است که هلاکوخان را چگونه از پای در آورد، در همچنین وضعیت بسیار تیره و تار اگر این چنین رویداد تلخی پیش بیاید جای هیچ‌گونه نگرانی نخواهد بود، زیرا قبل از آن، ناموس و عفت دختران و زنان بی‌شماری در این خطه، توسط خون‌آشامان و همین درندگان نیروهای متجاوز از بین رفته بود. ملکه وقتی متوجه شد راه نجاتی در پیش نیست، در پی راه چاره و راه‌حل مناسبی شد، چنان‌چه به کنیزش چیزی گفت و مطمئن شد از آن‌چه در پیش گرفته جان سالم بدر خواهد برد. در همان اطاقی که هلاکوخان نشسته بود، ملکه هم بدون احساس کوچک‌ترین خوف و هراسی وارد شد و به هلاکوخان گفت: این شمشیر از خلیفه است و دارای خصوصیات زیادی می‌باشد. از خصوصیاتش یکی این است مادامی که خلیفه آن را استعمال نکند، کسی دیگر را نمی‌تواند زخمی کند. اگر باور نداری آن را جلو روی شما مورد آزمایش قرار خواهیم داد. هلاکوخان از سخنان ملکه شگفت‌زده شده بود. چنان‌چه ملکه به کنیزش (طبق نقشه از پیش طرح‌ریزی شده) اشاره نمود. کنیز با یک ضربه شمشیر، این بانوی پاکدامن را جلو روی هلاکوخانه به دو نصف نمود. آری، با این نقشه بسیار ظریفانه توانست خویشتن را از نقشه‌های شوم هلاکوخان نجات دهد. و به

این دژخیمان درس عبرتناکی داد و گویا به آنان این درس را داد: تو (و امثالت) می‌توانی جان ما را بگیری و به قتل برسانی، اما هرگز نخواهی توانست به اهداف شوم و غیراخلاقی که منافی عفت و حیاء باشد برسی.

حضرت معاویه و دنیا

کارنامه‌های درخشان ایشان در تاریخ محفوظ و مکتوب است، به دستورشان تاریخ‌نویسی آغاز گردید. مؤرخین در بیان حالات ایشان می‌نویسند که: از عظمت و خوف ذات الهی و وقایع هولناک قیامت به شدت می‌ترسید. امور دینی را به خوبی احساس می‌نمود و نسبت به آنها اظهار ندامت و پشیمانی می‌کرد. یک دفعه هنگام سفر برایشان فرشی پهن گردید و جلو رویشان لشکریان و همراهان را مشاهده نمود، چنان‌چه به ابن مسعود گفت: خداوند به حضرت ابوبکر رحم کند نه در پی دنیا بود و نه دنیا در پی او، دنیا در پی عمر بود اما او آنرا نخواست، و عثمان تا حدودی گرفتار آن شد، و ما به‌طور کلی گرفتار دنیا شده‌ایم. راوی می‌گوید: حضرت معاویه با اظهار این سخنان طوری شده بود که بر رخسارشان آثار ندامت و پشیمانی نمایان بود.

عدالت‌خواهی خلفا

منصور (خلیفه عباسی) از استوانه‌های خلافت بنی عباس به‌شمار می‌آید، خردمندی و دوراندیشی و فراستش، عظمت و روحیه نوینی به خلافت عباسی بخشیده بود، رجحانات سیاسی ایشان مملو از احساسات اسلامی بود. یک دفعه به مهدی گفت: بقای نعمت‌های الهی موقوف به شکر و سپاس‌گزاری از ذات الی می‌باشد، در ضمن نوشتن وصیت‌نامه این چنین می‌فرماید: فرزندم، در عوض محافظت و پاسداری از امت رسول الله ﷺ، خداوند تو را در پناهِش قرار خواهد داد. از خونریزی جداً دوری کن، زیرا خونریزی در نزد

خداوند از گناهان بزرگ و بسیار خطرناک می‌باشد، در به‌کار گرفتن چیزهای پاک و حلال اجر و پاداش است و موجب سربلندی در دنیا می‌باشد و در اجرای احکامات الهی حتی از سر مو هم، بیش از حد تجاوز نکن، توأم با عدالت فرمانروائی بر مردم حکومت کن.^۱ با توجه به این‌که منصور از خلفای طراز بالای بنی عباس بود، اما در همین ضمن بسیار دوراندیش و در پی وصول واقعیت‌ها و حقایق بود. یک دفعه وارد اقامت‌گاهشان شد، متوجه شد که چندین شمع روشن است، فوراً گفت: مگر یک شمع کفاف نمی‌کند؟ از این به بعد فقط به روشن کردن یک شمع اکتفاء کنید.^۲

چگونگی زندگی اسلاف

در عصر حاضر کیفیت معیشتی ما در آن ناز و نعمتی غرق شده بود که هر بامداد و شام این آوای را همیشه سر می‌دهیم: «هل من مزید»، با پیش آمدن کوچک‌ترین ناگواری و یا مشکلی، با بیماری مهلک ناسپاسی و ناشکری مواجه خواهیم شد، اما اگر بیائیم سیمای فرزندگان صدر اسلام را از نزدیک مورد بررسی قرار دهیم به این نتیجه خواهیم رسید که حیثیت زندگی آنان در دنیا هم‌چون یک مسافر بوده، معیار معیشتی آنان به گونه‌ای بود که بسا اوقات به مشکل، دو وعده غذای آنان پی‌درپی میسر می‌گردید. اگر به کارنامه‌های درخشان آنان نظری بیفکنیم، بعضی مواقع آن‌چنان شگفت‌زده می‌شویم که با نبودن امکانات لازم آخر آنان چگونه توانستند به این مدارج عالیة عظمت و سربلندی برسند؟

۱- تاریخ طبری ج ۱ ص ۴۴.

۲- تاریخ بغداد ج ۶ ص ۵۶.

مسجد نبوی در سکوت کامل قرار دارد، نمازگزاران به خانه‌هایشان مراجعت نموده‌اند، و همین خاموشی حاکم بر مسجد چقدر سؤال‌برانگیز است، چه سکوت تعجب‌آوری، آن‌چنان آرامش خاطری که جهان کنونی به شدت به آن نیازمند است و برای دست یافتن به آن، لحظه‌شماری می‌کند اما حصول این اطمینان و آرامش خاطر به معنای واقعی کجا میسر می‌باشد؟ آری، حضرت ابو هریره رضی الله عنه در کنار صفا به ظاهر در حال استراحت و آرامش به سر می‌برد، آثار خرمی و شادابی بر رخسارش نمایان نیست، به جایش نوعی خستگی ظاهر می‌باشد، ایشان خودشان بیان می‌دارند که چندین روز را در فاقه (گرسنگی) گذرانده بودم که بر اثر آن بر من ضعف و ناتوانی مستولی شده بود، طوری که توان راه رفتن از من سلب شده بود. آری، حضرت ابوبکر رضی الله عنه از کنار حضرت ابو هریره رضی الله عنه رد می‌شوند، (و به خاطر این که نظر حضرت ابوبکر رضی الله عنه را به سوی خودشان جلب کنند) از ایشان سؤالی می‌پرسند، اما بعد از پاسخ دادن از آن‌جا می‌روند، سپس حضرت عمر رضی الله عنه از همان‌جا می‌خواهد بگذرد، حضرت ابو هریره می‌خواهد حضرت عمر رضی الله عنه را متوجه وضعیت‌شان قرار دهد، به همین منظور از حضرت عمر رضی الله عنه سؤالی می‌کند، حضرت عمر رضی الله عنه بعد از پاسخ دادن از آن‌جا می‌رود، بدون آن‌که متوجه وضعیت حضرت ابو هریره رضی الله عنه بشوند. سرانجام رسول الله صلی الله علیه و آله از آن‌جا می‌گذرند و به محض مشاهده کردن وضعیت حضرت ابو هریره رضی الله عنه و با آگاه شدن از آن‌چه برای حضرت ابو هریره رضی الله عنه پیش آمده بود، حضرت ابو هریره رضی الله عنه را به همراه خودشان به منزل می‌برند، بعداً حضرت ابوبکر رضی الله عنه و حضرت عمر رضی الله عنه را نیز به منزل فرا می‌خوانند، و با پیش کردن شیر، از آنان پذیرائی می‌کنند. راویان این چنین بیان می‌دارند: حضرت ابوبکر رضی الله عنه و حضرت عمر رضی الله عنه نیز از وضعیت حضرت ابو هریره رضی الله عنه آگاه شده بودند، اما از آن‌جا که خودشان در فاقه به سر می‌بردند، چگونه ممکن بود که از حضرت ابو هریره رضی الله عنه پذیرائی نمایند؟^۱

مهدی خلیفه عباسی و کفش‌های رسول الله ﷺ

مهدی از (خلفای بنی عباس) نسبت به رسول الله ﷺ ارادت به‌خصوصی داشت، یک دفعه شخصی یک جفت کفشی را در حالی که در پارچه‌ای پیچیده بود تحت این عنوان که کفش‌های مبارک رسول الله ﷺ هستند به مهدی تقدیم نمود، مهدی کفش‌ها را گرفته آنها را فوراً روی دیده‌هایش نهاد و به کسی که این کفش‌ها را آورده بود پاداشی عنایت فرمود، بعد از رفتن آن شخص، مهدی به حاضرین در مجلس گفت: به خوبی می‌دانم که نگاه رسول الله ﷺ بر این کفش‌ها نیفتاده چه رسد به این که آنها را پوشیده باشند، اما از آن‌جا که این کفش‌ها را به رسول الله ﷺ نسبت داد به همین خاطر آنها را پذیرفته و او را پاداشی عنایت فرمودم^۱.

حضرت امام ابوحنیفه و فکر آخرت

یزید ابن کمیت روایت می‌کند: یک دفعه مشغول خواندن نماز عشاء بودیم، حضرت امام ابوحنیفه رحمته الله علیه نیز بین ما حضور داشت، به محض این که امام جماعت این آیه: ﴿إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا﴾ [الزلزلة: ۱]^(۲) را خواند و بعداً نماز به پایان رسید و مردم از مسجد خارج شدند، امام ابوحنیفه رحمته الله علیه را دردمی که به فکر فرو رفته، به خودم گفتم الان مناسب نیست که برای ایشان ایجاد مزاحمت نمایم، نور چراغ را کم نموده به منزل رفتم، بامداد وقتی برای دادن اذان آمدم، امام ابوحنیفه رحمته الله علیه را در حالی که محاسن خویش را گرفته بود دیدم که این چنین می‌گفت: چقدر بزرگ و برتر است آن ذاتی که عوض یک ذره (چه خوب و چه بد) را می‌دهد، بارالهی برده‌ات (ابن نعمان) را از عذاب آخرت

۱- صفة الصفوة: از ابن جوزی ص ۲۸۷

۲- یعنی: « هنگامی که زمین به [آن] لرزش خود لرزانده شود».

نجات بده. یزید بن کمیت می‌فرماید: امام ابوحنیفه رحمته الله مشغول همین راز و نیاز و نیایش بود که اذان صبح را دادم، بعداً به نزد ایشان رفتم و گفتم: به شمع نیاز داری؟ فرمودند: خیر. گفتم: اذان صبح داده شد. فرمودند: بسیار خوب، و به خوبی یاد دارم که امام ابوحنیفه رحمته الله با همان وضوی نماز عشاء، نماز صبح را خواندند. اسد بن عمرو می‌فرماید: امام ابوحنیفه رحمته الله هنگام تلاوت قرآن مجید به اندازه‌ای می‌گریستند که اهل محل هم نسبت به حال امام اندوهگین می‌شدند، و در آن مکانی که حضرت امام وفات نمودند تقریباً بیش از هفت هزار مرتبه قرآن مجید تلاوت شده بود.^۱

واکنش سردار لشکر نسبت به برکناری‌اش

بعد از رحلت جانگداز حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه بار سنگین خلافت بر دوش حضرت عمر رضی الله عنه سنگینی می‌کرد، در ارتباط با امور امنیتی و نظامی با سردار رشید اسلام حضرت خالد بن ولید رضی الله عنه گفتگوئی در جریان است. اما حضرت عمر رضی الله عنه از این گفتگو جواب رضایت‌بخش و مثبتی نمی‌یابد. بالاخره طی حکمی ایشان را از سمت فرماندهی ارتش معزول می‌کنند. واقعاً چقدر شگفت‌آور است، شخصیتی دارد معزول می‌گردد، که لشکرهای اسلامی تحت فرماندهی ایشان به هر کجا که می‌روند و در هر میدان نبرد پیروز می‌گردند. اکنون حکم برکناری حضرت خالد بن ولید رضی الله عنه توسط نماینده خلیفه دارد که قرائت می‌گردد و از سوی دیگر حضرت ابو عبیده بن جراح رضی الله عنه به این سمت مهم منصوب می‌گردند. اما بیائیم به عکس‌العمل حضرت خالد ابن ولید رضی الله عنه توجه بکنیم که چه می‌فرمایند: این حکم را شنیدم و آنرا پذیرفتم و برای پذیرفتن و به اجرا درآوردن دستورالعمل‌های افسرانم با کمال میل حاضرم.^۲

۱- وفیات الأعیان از ابن خلکان ج ۵ ص ۴۴-۴۵.

۲- الإصابه ج ۲ ص ۹۹-۱۰۰، تاریخ طبری ج ۵ ص ۲۵ و ۲۸.

معزز و ذلیل بودن انسان در اختیار خودش می‌باشد

حضرت سعید بن مسیب رضی الله عنه از بزرگان عصر تابعین است، آوازه و شهرت، علم و تقوی ایشان هرکجا را در برگرفته، یکی از خادمانش به نام بدر بیان می‌کند: بر حضرت سعید بن مسیب رضی الله عنه چهل سال به‌طور مدام طوری گذشت که قبل از اذان به مسجد تشریف می‌بردند. عبدالله بن محمد رضی الله عنه می‌گوید: حضرت سعید بن مسیب رضی الله عنه می‌فرمودند: انسان توان این را دارد به خودش عظمت و شرافت بدهد مشروط بر این‌که بندگی خدا را بر نهج صحیح به‌جای آورد، و در صورتی نافرمانی، اسباب ذلت و رسوائی‌اش را می‌تواند فراهم نماید. برای انسان این‌قدر کافی است که دشمنش را مبتلا در گناه ببیند، و هر شخصی که از خداوند بی‌نیاز باشد محتاج و نیازمند دنیا و اهلش خواهد شد.

بزرگی به تقوی است نه به نژاد

با توجه به این‌که زیاد بن زیاد برده‌ای بیش نبود، اما شخصیت برجسته‌ای چون عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنه نیز احترام وی را به‌جای می‌آورد، امام مالک بن انس رضی الله عنه می‌فرماید: زیاد بن زیاد رضی الله عنه از عبادت‌گزاران و فرزندگان و پرهیزگاران می‌باشد. محمد بن منکدر رضی الله عنه می‌گوید: زیاد بن زیاد رضی الله عنه را در آن حالی در مسجد دیدم که خویشتن را این‌چنین مورد خطاب قرار داده بود: ای نفس بنشین، می‌خواهی به کجا بروی، آیا از این‌جا، جایی بهتر برایت میسر می‌گردد، مگر از دنیا چقدر می‌خواهی؟ آیا این دست لباسی که پوشیده‌ای و این نان‌هائی را که می‌خوری برایت کافی نیست؟ محمد بن منکدر رضی الله عنه می‌گوید: آن

بزرگوار به همین صورت نفسش را مورد خطاب قرار داده و اشک‌هایش بر رخسارش سرازیر بود.^۱

باورم نبود تا به حال زنده بمانم

بیان بصری رحمته می‌فرماید: روزی در حرم مکه نشسته بودم و در جلو روی من جوانی مشغول عبادت بود، شخصی را دیدم که در پی این بود وی را مبلغ پولی بدهد، اما آن جوان پول‌ها را تحویل نگرفت و این‌چنین گفت: به این پول‌ها نیازی ندارم. آن شخص گفت: بسیار خوب، اما این‌ها را بگیر و بین نیازمندان تقسیم بکن، بیان بصری رحمته می‌گوید: آن جوان را دیدم که در مدت بسیار کوتاهی همه پول‌ها را بین نیازمندان تقسیم نمود. بعد از نماز عشا همان جوان را دیدم که در تلاش رزق بود. با مشاهده کردن این وضعیت، از او پرسیدم که چرا از آن پول‌ها مقداری برای خودت نگذاشتی؟ در پاسخ گفت: باورم نبود تا به حال زنده بمانم.^۲

کدام گناه؟

حسن بصری رحمته (از بزرگان و اولیاء الله) در آن مقام شامخ معنویت قرار گرفته بود که بر اثر عظمت خشیت الهی و وضعیت هولناک قیامت هرگز به سوی دنیا متمایل و از فکر و اندیشه نسبت به آخرت غافل نماند، مردم وی را هرگز در حال تبسم ندیدند، تا جایی که کوچک‌ترین لبخندی هم برایشان احساس بیگانگی می‌کرد، البته آثار تبسم هنگام وفات بر لب‌هایش نمایان بود، و بی‌اختیار این الفاظ را گفت: کدام گناه، کدام گناه؟ بعد از وفات، شخصی حسن بصری رحمته را در خواب دید که به او می‌گفت: هنگام سكرات

۱- صفة الصفوة از ابن جوزی ج ۲ ص ۵۸.

۲- صفة الصفوة از ابن جوزی ج ۲ ص ۱۵۴.

این آواز به گوشم رسید: هم‌اکنون گناه باقی است روحش را به سختی بیرون کنید، اما هنگامی که ملک الموت این مژده را به من داد که چرا می‌خواهی غمگین بشوی، امروز مراسم عروسی تو در حال برگزار شدن است به همین خاطر آثار تبسم بر لب‌هایم نمایان گشت، اما همین‌که نسبت به گناهم جویا شدم جوابش را به‌صورت خاموشی یافتم.^۱

استغناء بندگان نیک خدا از سلطنت و سرمایه مردم

حضرت سفیان رحمه الله روایت می‌کند یک مرتبه پسر سلیمان بن عبدالملک (از خلفای بنی عباس) نزد امام طاووس رحمه الله آمد، اما ایشان توجهی نکردند، گفته شد که پسر سلیمان بن عبدالملک تشریف آورده، حضرت طاووس رحمه الله فرمودند: بسیار خوب، اما قصداً به سوی وی التفاتی نکردم، تا این احساس را بکند که در دنیا افرادی وجود دارند که نسبت به سلطنت، و سرمایه آنان نیازی ندارند. عبدالله بن صالح بن صالح رحمه الله می‌فرمایند: یک دفعه مریض شدم، امام طاووس رحمه الله جهت احوال‌پرسی و عیادت به نزد تشریف آوردند، از ایشان خواستم تا در حقم دعای خیر نماید، حضرت طاووس یمانی رحمه الله فرمودند: خودت برای خودت دعا کن، زیرا خداوند دعای انسان‌های مصیبت‌زده و گرفتار را زودتر اجابت می‌کنند، مشروط بر این که نگاهشان به سوی الله باشد.^۲

محافظ‌شان الله است

مردم جهت دیداربینی از حضرت عبدالله بن مبارک رحمه الله در منزل‌شان به صف ایستاده‌اند و با جوش و خروش و اشتیاق کامل در حال ملاقات با این بزرگوار هستند، این‌طور معلوم می‌گردد که دارند دار فانی را الوداع می‌گویند، کلیه سرمایه و دارائی‌شان را

۱- تذکرة الأولیاء ص ۲۱.

۲- صفة الصفوة از ابن جوزی ج ۲ ص ۱۶۲.

بین کسانی که در حال رفت و آمد هستند، دارند که تقسیم می‌کنند، قناعت و توکل‌شان به حدی رسیده بود که برای بازماندگان چیزی باقی نگذاشت. حال آن‌که خدمتگزاران، نسبت به وارثان و بازماندگان ایشان را یادآوری نموده بودند، اما در مقابل همه فرمودند: خداوند محافظ‌شان می‌باشد. و بعد از مدت کوتاهی حضرت ابن مبارک گردن‌شان خم گردید و دار فانی را وداع گفت، البته در این دوران از زبانش این ورد جاری بود:

﴿لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَمِلُونَ﴾ [الصفات: ۶۱].

«آری، برای مثل این، باید عمل‌کنندگان عمل کنند!».

خودم را از دنیا دور نگه می‌دارم اگرچه برایم حلال باشد.

حضرت فضیل بن عیاض رحمته می‌فرمودند: اگر دنیا و هر آنچه در او است، برایم حلال گردد، باز هم خودم را دور نگه می‌دارم. منصور بن عمار رحمته می‌گوید: روزی در بیت‌الله در ارتباط با اوضاع و احوال قیامت سخنی گفتم (در حالی‌که) حضرت فضیل بن عیاض رحمته به این گفتگو گوش فرا می‌داد، به محض شنیدن تذکرة قیامت فوراً بیهوش شدند و تا چندین ساعت به هوش نیامدند. ابواسحاق می‌فرماید: حضرت فضیل بن عیاض رحمته می‌فرمودند: اگر این اختیار را به من دهند و بگویند بیا مثل یک حیوان زندگی کن، طوری‌که برای قیامت در پیش نخواهد بود، در آن‌صورت زندگی حیوانی را خواهم پذیرفت، زیرا از تذکرة قیامت به‌طور کلی از خود بی‌خود خواهم شد^۱.

سبب افزایش مرتبه معنویت و کمالات

ابواسحاق طبری روایت می‌کند: شخصی به نام احمد بن سلمان رحمته در عصر خودش از عباد بزرگ بود، طبری در شرح حال این بزرگوار می‌فرماید: احمد بن سلمان رحمته عموماً روزها را روزه می‌گرفت، با یک قرص نان افطار می‌نمود و قطعه‌ای از همین نان را

۱- صفوة الصفوة از ابن جوزی ج ۲ ص ۱۳۶.

جدا می‌کرد، زیرا در روز جمعه یک قرص کامل نان را به شخص مسافری و یا نیازمندی می‌داد و آنچه را باقی می‌ماند، خودش می‌خورد. عبدالله حربی می‌گوید که احمد بن سلمان رحمه الله می‌فرمود: هر شخصی که دوستانش را مورد محاسبه قرار دهد، دوستانش اندک خواهند گردید، و هر کسی که گناهانش را به راستی به یاد آورد، آه و گریه و زاری‌اش بیشتر خواهد گردید.^۱

علامه ابن تیمیه رحمه الله از علمای بزرگ قرن هفتم پیرامون علوم و معارف اسلامی، تألیفات متعددی دارند، در یکی از کتاب‌هایشان این‌چنین می‌نویسند: ذکر و یاد الله برای انسان همانند آب است برای ماهی، به خوبی بیندیشید اگر ماهی را از آب جدا کنند به چه روزی خواهد افتاد. در کتابی دیگر این‌طور بیان می‌کنند: کمال انسان در این است که در پیشگاه الهی هرچه بیشتر بتواند بندگی خویش را ظاهر کند و هر کسی که برای اظهار این عبدیت سعی و کوشش بیشتری بکند، به همان اندازه مراتب و کمالاتش افزایش خواهند یافت. و در جایی دیگر این‌چنین بیان می‌کنند: هر مخلوقی در ارتباط با رزقش حتماً نیازمند کسی خواهد بود، بنابراین اگر برای رفع نیازهایش به سوی الله متوجه شود، در آن‌صورت محتاج خداوند خواهد بود. اما اگر برای رفع نیازش به غیر از خدا به سوی دیگران متوجه گردد در آن‌صورت نیازمند مخلوق خواهد بود.^۲

ابن قیم رحمه الله از شاگردان ابن تیمیه رحمه الله و از علمای برجسته و بزرگوار، صاحب تألیفات و تصنیفات بی‌شماری می‌باشند و توان علمی ایشان از لابلای کتاب‌هایشان به خوبی مشاهده می‌گردد، در یکی از همین کتاب‌هایش می‌فرماید: دعاهاى یک انسان هم‌چون اسلحه مؤثرند، هرگاه اسلحه‌ها تیز و محکم باشند، انسان به خوبی خواهد توانست خویشتن را از حملات دشمنان محفوظ نگه دارد. اما تأثیر مثبت دعاها هنگامی ممکن خواهد بود که دعاها طبق اصول و ضوابط و شرائط مقرر باشد و هم این‌که قلب و زبان

۱- صفوة الصفوة از ابن جوزی ج ۲ ص ۲۶۴.

۲- رسالة العبودية.

دعاکننده با هم یک‌سو و یک‌نواخت باشد. در غیر آن‌صورت، در قبولیت دعاها متردد خواهم بود.^۱ در جائی دیگر می‌فرمایند: هر وقت احساس نمودی که عقلت چیزهای فانی را بر چیزهای جاودانی ترجیح می‌دهد، این را بفهم که توازن عقل و فهمت برابر و متعادل نمی‌باشد. و هر وقت محبت خدا از قلب بیرون بیاید و جایش را محبت غیر بگیرد و اظهار محبت نسبت به چیزهای دنیوی افزایش و برتری یابد، لازماً مرگ معنوی این‌چنین شخصی در پیش خواهد بود. و هر وقت به خاطر خوف و خشیت الهی قطره اشکی نچکد، این واقعیت را باید پذیرفت که قساوت قلبی به اوج خود رسیده. و هر وقت وجود از خدا بترسد اما تمایلش نسبت به دنیا و اهلش بیشتر باشد، لازماً مسیر انسان و نفس از همدیگر جدا خواهد گشت، و همه این موارد دلیل بر این امر هستند که فطرت ایمانی به هم خورده و توان و تحرک خواهشات نفس در حال برتری می‌باشد.^۲ علامه ابن قیم رحمته الله در یکی از کتاب‌هایش در ارتباط با چگونگی اطاعت از خدا این‌چنین می‌نویسد: بزرگ‌ترین اثر اطاعت از خدا این است که قلب مملو از نور معنویت می‌گردد و تاریکی‌ها محو می‌گردند، و در نتیجه آن‌چنان حالتی پیش خواهد آمد که قلب هم‌چون آینه گردد. و هر وقت شیطان بخواهد که این‌چنین قلب منوری را در اختیار خودش درآورد موفق نمی‌شود بلکه برعکس متضرر می‌گردد، هم‌چون گوسفندی خواهد بود که چگونه از ببر و پلنگ در هراس و وحشت می‌باشد. وقتی شیطان از این‌چنین قلب‌هایی ناامید می‌گردد، همه شیطان‌ها دور و بر هم جمع می‌گردند و از همدیگر می‌پرسند: چه شده؟ خودشان پاسخ خواهند داد: درخشش و نورانیت قلب مؤمن ما را از بین برده است.^۳ در جائی دیگر می‌فرمایند: وقتی انسان تأثیر فوری دعاها را مشاهده نمی‌کند بسا اوقات از نعمت دعا کردن محروم می‌گردد. مثالش همانند شخصی است که بذرافشانی نموده و

۱- جواب کافی از ابن قیم ص ۱۰.

۲- بدائع القواعد از علامه ابن قیم ج ۳ ص ۲۲۴.

۳- جواب کافی ابن قیم ص ۷۹.

در حفاظت آن سعی و تلاش خویش را بنمایید، اما در فصل برداشت محصول بنابر سهل‌انگاری و تأخیر جزئی همه چیز را ترک نموده و از ثمره هر محصولی خودش را محروم گردانند. در صحیح بخاری به روایت از حضرت ابو هریره رضی الله عنه آمده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: دعای انسان تا آن وقت مورد قبولیت قرار نخواهد گرفت مگر این که عجلت و شتاب را ترک نکند.^۱ علامه ابن قیم رحمته الله در مورد تأثیرات گناهان چنین می‌فرمایند: بزرگ‌ترین ضرر گناهان این است که به جای خوف و هراس از الله، خوف و عظمت و رعب دیگران در قلب جای خواهد گرفت، در حالی که ثمره اطاعت از الله و رسولش آن چنان قلعه مستحکمی است که هیچ دشمنی نمی‌تواند آن را در سیطره خویش درآورد و هر کسی که داخل این قلعه گردید از سختی‌ها و دشواری‌های دنیا و آخرت محفوظ می‌ماند. این واقعیت از مشاهدات و تجربه‌های روزمره است که قلب بزهکاران و گناهکاران بسیار افسرده و هرگونه مشکلات و مصائب را علیه خودشان تصور می‌کنند، و قلب‌هایشان را ترس و اضطراب و تزلزل و وحشت فرا خواهد گرفت. هرگاه انسان فهمیده و دوراندیشی بین هر گناه و نتیجه‌اش موازنه کند به این نتیجه خواهد رسید که چه کسانی خوشبخت و یا بدبخت خواهند شد. حقیقت امر هم همین است هر کسی که از خدا بترسد از هر چیز دنیا بی‌خوف خواهد شد، و هر شخصی که از خدا بترسد هر چیز موجود در دنیا دشمنش خواهد شد. زیرا اطاعت و فرمانبری از خدا موجب قرب الهی و گناه و عصیان باعث دوری از الله خواهد شد.^۲ در مقامی دیگر می‌فرمایند: حیاء بر اثر گناهان از بین می‌رود، (همان حیائی که) موجب حیات قلب انسان می‌گردد، بنابراین فقدان حیاء مترادف با مرگ قلب‌ها خواهد بود. زیرا زندگی سرچشمه حیاء است. چنانچه نام دیگر غیث (ابر، باران) هم به معنای حیاء می‌آید. لذا هر کجا که حیاء نباشد در آن صورت حیثیت یک انسان از یک مرده هم پایین‌تر خواهد بود و به اعتبار زندگی

۱- جواب کافی از ابن قیم ص ۶.

۲- جواب کافی از علامه ابن قیم ص ۶۳-۶۴.

آخرت بدبخت و ذلیل خواهد گردید.^۱ باز هم ابن قیم رحمته می‌فرماید: بر اثر گناه بینائی قلب از بین خواهد رفت و نورش فاقد تأثیر مثبت و سازنده خواهد گردید. و راه‌های فراگیری علم مسدود می‌گردد و تاریکی و ضلالت بر شاهراه‌های هدایت و رستگاری مسلط خواهد گردید. به همین خاطر امام مالک رحمته به امام شافعی رحمته فرموده بود: مشاهده می‌کنم که نور خصوصی الهی بر قلب تو موجود می‌باشد، لذا آن‌را به خاطر تأثیرات منفی گناهان خاموش نگردان.^۲

فرمایشات امام ربانی شیخ عبدالقادر گیلانی رحمته

مجالس وعظ و پند و اندرز حضرت امام ربانی شیخ عبدالقادر گیلانی رحمته تبلور انوار و برکات و حسنات می‌بود. موعظه‌هایشان بسیار مؤثر و موجب دگرگونی قلب‌های مرده می‌گردید. خداوند بر شیخ عفیل الدین مبارک رحمته رحم بفرماید که بیش از شصت موعظه از مواعظ امام را طوری به رشته تحریر درآورده که الان هم برای شیفتگان و تشنگان شاهراه حق و حقیقت، حیثیت آب حیات را دارند. مصری‌ها مجموعه مواعظ امام را تحت عنوان «الفتح الربانی»^۳ به چاپ رسانیده‌اند. اکنون اشاره‌ای کوتاه به برخی از مواعظ حسنة این شیخ بزرگوار می‌گردد، به امید این‌که موجب روح مسیحائی برای قلب‌های پژمرده گردد. ان شاء الله

(۱) قلبی که سرشار از ایمان باشد «چرا و چگونه» را نمی‌شناسد، و نمی‌داند که «بلکه» چه چیزی است، و قولش همیشه «بله» خواهد بود.

۱- جواب کافی از علامه ابن قیم ص ۶۳-۶۴.

۲- جواب کافی از ابن قیم ص ۶۵.

۳- این کتاب تحت عنوان فتح ربانی به فارسی ترجمه گردیده، هرگاه این کتاب با نگاه طلب و دقت کامل مورد مطالعه قرار گیرد، بدون تردید موجب رشد و ارتقای معنویت خواهد گردید، خداوند توفیق پذیرش واقعیت‌ها و حقایق را به‌خاطر عمل عنایت فرماید. یار

- (۲) بیداری‌ات را برای بعد از مرگ ذخیره نکن، زیرا در آن موقع هیچ‌گونه سودی در بر نخواهد داشت.
- (۳) قلب در بدن چون پرنده‌ای است در قفس، مرواریدی است در صدف، دارائی است در صندوق. لذا پرنده، معیار است نه که قفس، مروارید موردنظر خواهد بود نه که صدف، دارائی قابل ارزش است نه که صندوق.
- (۴) قبل از نصیحت نمودن دیگران باید خوشتن را نصیحت نمود. سپس در پی موعظه دیگران باید شد.
- (۵) منافقت عبارت از این است که توحید بر دروازه و شرک داخل منزل باشد.
- (۶) بسی جای حسرت است که زبانت به سوی تقوی فراخواند و قلب همانند فاسقان و فاجران باشد. زبان سپاس‌گزاری می‌کند اما قلب مخالفت.
- شافعی رحمته فرموده بود: مشاهده می‌کنم که نور خصوصی الهی بر قلب تو موجود می‌باشد، لذا آن را به خاطر تأثیرات منفی گناهان خاموش نگردان^۱.
- (۷) هنگام توبه لازم است که ظاهر و باطن با هم توبه کنند، توبه موجب انقلاب در حکومت خواهد بود.
- (۸) این واقعیت را باید بپذیری که امروز آخرین روز زندگانی می‌باشد، بنابراین زادراه سفر آخرت را فراهم نما.
- (۹) عموماً مردم طوری هستند که اگر در منزل بنشینند بیکار و درمانده خواهند شد و اگر به دکان بیایند پرهیزگار می‌شوند، در خوردن و نوشیدن زندیق می‌گردند، بر روی منبر هم چون صدیقان می‌باشند.
- (۱۰) کسی که رستگاران را درنیابد رستگار نمی‌گردد.
- (۱۱) دروازه باز بین خود و مخلوق را ببندید و دروازه بین خود و الله را بگشائید.

(۱۲) در پوشیدن لباس‌های زمخت و خوردن نان خشک و غذاهای غیرلذیذ هیچ‌گونه مقام و مرتبه‌ای نیست، منزلت و مرتبت در قلبت به اعتبار انتخاب و گزینش خودت می‌باشد. انسان راستگو قبل از هر چیز در باطن خویش پلاس پشمین را می‌پوشد، سپس اثرش در ظاهر نمایان خواهد گردید.

(۱۳) با فقر و سختی با صبر و شکیبائی و در مقابل سرور و خوشحالی و نعمت با شکر و سپاس‌گزاری پیش بیا.

(۱۴) حیات قلب در این است که از خیال و تصور مخلوقات بیرون بیاید و رابطه‌اش با الله برقرار گردد.

(۱۵) بسی جای حسرت است که زبانت مسلمان است و قلبت کافر، گفتارت مسلمان است و کردارت کافر.

(۱۶) علمت تو را به این حقیقت فرا می‌خواند که من علیه تو گواهم.

(۱۷) با اندک گردانیدن آرزوهایت زهد را درمی‌یابی، بنابراین معنای واقعی زهد همین است که آرزوها کم گردند.

(۱۸) رابطه با دوستان بد را قطع کن و با دوستان خوب و اهل حق رابطه برقرار کن.

(۱۹) شکایت خالق را نزد مخلوق نکن.

(۲۰) از دریای این دنیا بترس زیرا بسیاری از مخلوقات در آن غرق گردیده‌اند.

(۲۱) ای کسی که دامنگیر مشکلات گشته‌ای، می‌بینم که در پی راضی گردانیدن مخلوقات می‌باشی، و خالق را خشنود نمی‌گردانی. به‌خاطر آبادانی دنیایت آخرت را ویران می‌سازی.

(۲۲) به‌خاطر جمع‌آوری دنیا مانند آن شخص مباش که شب هنگام هیزم جمع می‌کند، زیرا معلوم نیست که در این تاریکی چه چیزی به دستش می‌افتد، مار یا چوب.

(۲۳) در پی قناعت باش، زیرا خزانه قناعت هرگز به پایان نمی‌رسد.

(۲۴) ای مسکین، به حال نفست گریه بکن، هنگام مردن بچہات گویا قیامت برپا شده، اما در صورت تخریب و مفقود گشتن دین و آیینت هرگز غمگین نمی‌گرددی و بر زوال آن یک قطره اشک هم نمی‌چکانی.

خواهر مسلمانم، زنان نمونه را دریاب!

این بخش از «کتاب لحظه‌ای با اهل حق» بیانگر شمه‌ای از رویدادها و حالات زنان مسلمان می‌باشد. ضمناً مشتمل بر این واقعیت است که اگر یک زن مسلمان مطابق با موازین اخلاقی و شرعی در پی کسب و حصول معنویت باشد، حتماً به آن مراتب عالی‌ه خواهد رسید. از خواهران مؤمن استدعا می‌گردد تا با مطالعه نمودن بخشی از زندگانی زنان نمونه، با سعی و تلاش در زمینه عبادی و عملی برای نسل‌های بعدی، خویشان را حلقه‌ای از زنجیر ناگسستگی بندگان خالص الهی قرار دهند. همان‌طور که در راستای بهبودی زندگی زودگذر مادی خویش در تلاش و تکاپو هستیم و سعی‌مان بر این است تا از دیگران عقب‌مانده‌تر نباشیم، حداقل این احساس تقدم نسبت به زندگی آخرت نیز در وجودمان آشکار گردد. تا در فردای روز قیامت شرمنده نباشیم بلکه مدال عظمت و رستگاری از آن‌ما و شما گردد، ان شاء الله.

اینک تو خواهر مسلمان، نگاهی بر سیمای آن هم‌نوعانت در گذشته بینداز که تاریخ از آنان به عنوان زنان پاکدامن و صالحه یاد می‌کند، به این امید که تو هم هم‌چون آنان، برای زنان در آینده سمبل نجات و پاکدامنی در صحنه عملی قرار بگیری.

مولوی یار محمد امراء

استاد مدرسه دینی اشاعت التوحید شهرستان سراوان

پیشگفتار

بزرگ‌ترین معلم و مربی یک انسان، دامن پرمهر و گوهر بار مادر می‌باشد، هرگاه معیار معنوی زندگی یک زن در مسیر درست و مثبت باشد، لازماً محیط زندگی بشر مسیر درست و قابل پذیرشی را دنبال خواهد نمود.

در تاریخ اسلام آن‌چنان زنانی بسیار زیاد بوده‌اند که از اخلاق حسنه و سازنده اسلامی برخوردار بوده‌اند، تا جائی که بسا اوقات در میدان ارتقای معنویت از مردان نیز سبقت و تقدم می‌گرفته‌اند.

واقعاً مؤلف بزرگوار در این مجموعه از واقعات و رویدادهای بسیار مؤثر برخی از بانوان مسلمان، تلاش ارزنده و سازنده‌ای نموده خداوند تلاش‌شان را پاس نگه دارند، بر اثر مطالعه حالات زندگی آنان در صورت پیدا نمودن انگیزه پذیرش حقایق، امید این خواهد رفت که اخلاق شایسته آنان بهترین راهگشا و سرمشقی برای آنان باشد.

مولانا معین الدین احمد ندوی

دارالمصنفین اعظم گره

نمی‌خواهم از یاد خدا غافل بمانم

ام حسان (رحمها الله) از بانوان پاکدامن و عبادت‌گزار اهل کوفه بود، حضرت عبدالله بن مبارک رحمته و حضرت سفیان ثوری رحمته در محضر ایشان شرفیاب می‌شدند. عبد الله بن مبارک می‌فرماید: یکبار با سفیان ثوری به دیدارش رفتیم دیدیم که جز یک حصیر چیزی دیگری در خانه اش نیست، سفیان به این بانوی مکرمه عرض کرد که شما به قوم و خویشان و نزدیکان نسبت به وضعیت خویش اطلاع دهید تا وضع زندگی‌تان بهبود یابد. به محض شنیدن سخنان سفیان، ناگهان چهره‌ام احسان گرفته شد. و چنین فرمود: ای سفیان، تا به حال شما نزد من محترم بوده‌ای و به خوبی در جریان هستی تا به حال دنیا را از مالک اصلی‌اش «الله» مطالبه نکرده‌ام، چه رسد به این که آنرا از غیرش طلب نمایم. همان گیری که هیچ‌گونه قدرت و توانی ندارد، تا جائی که اختیار و ملکیت یک بوته را هم ندارد.

ای سفیان، به خدا قسم حاضر به این نیستم که بر من وقتی بگذرد که از یاد خدا غافل باشم.

راوی بیان می‌کند: بعد از این گفتگو، حضرت سفیان رحمته بسیار گریستند^۱.

سخن همان جا خوب است که غم و اندوهی نباشد

سويد بن عمرو الکلبی می‌فرماید: در شهر ما بانوی عبادت‌گذاری زندگی می‌کرد، شب‌ها را بسیار کم می‌خوابید، اگر در این‌مورد از وی سؤالی می‌شد، این‌چنین پاسخ می‌داد: خوابِ عالمِ برزخ بسیار سنگین و طولانی می‌باشد. در روزهای بسیار سخت تابستان همواره روزه می‌گرفت، که بر اثر آن، رخسارش به

۱- صفة الصفوة ابن جوزی ج ۳ ص ۱۱۵-۱۱۶.

تیرگی گرائیده بود، و هنگامی که از او خواسته شد کمتر روزه بگیرد، پاسخش این گونه بود: راحتی و آسایش من در سرای آخرت خواهد بود.

محمد بن نصر رحمه الله و دوستش بعضی مواقع در محضر این بانون مؤمنه (رحمها الله) حاضر می‌شدند، و مقصودشان این بود شاید نسبت به آخرت سخنی بگوید. اما بعد از مدت کوتاهی می‌فرمود: الان برخیزید، سخن همان جائی زبیده است که در آنجا نه غمی باشد و نه افسردگی^۱.

بیش از ضرورت نباید به دنبال دنیا رفت

حضرت فضیل بن عیاض رحمه الله می‌فرمایند: حضرت عبدالواحد بن زید رحمه الله سه شب متوالی این دعا را نمود: ای بارالهی، شریک زندگی‌ام را در بهشت به من در همین دنیا نشان بده، می‌گویند: یک شب در عالم خواب به او گفتند که شریک زندگی‌ات در بهشت، میمونه سوداء خواهد بود. پرسیدم: او کیجاست؟ گفته شد: در کوه و با فلان قبیله تعلق دارد.

حضرت عبدالواحد رحمه الله می‌فرمایند: به کوفه رفتم، (و در آنجا جویای حال وی شدم). مردم گفتند: وی دیوانه می‌باشد و چندتا گوسفند را به چرانیدن به صحرا می‌برد. برای پیدا کردنش به صحرا رفتم، وقتی او را دیدم متوجه شدم که مشغول خواندن نماز می‌باشد. وقتی متوجه حضور من شد نمازش را مختصر نموده و بعد از خواندن نماز گفت: ای ابن زید، برگرد، هنوز وقتش فرا نرسیده است. به او گفتم: ای سعادت‌مند، مرا پند و اندرزی ده؟ در جواب گفت: آری، برایم این حقیقت منکشف گردیده که هر شخصی دنیا را بیش از نیازش جستجو کند، خداوند سرمایه بزرگی همچون خلوت (یک‌سوئی با حضرت حق) را از او خواهد گرفت. قربش را به دوری و انشش را به

۱- صفة الصفوة از ابن جوزی ج ۳ ص ۱۲۱-۱۲۳.

وحشت برمی‌گرداند.

از او پرسیدم: علت چیست گرگ‌ها و گوسفندان با هم یک‌جا هستند؟ در پاسخ گفت: چون رابطه‌ام با پروردگارم نیکو می‌باشد، به همین جهت خداوند رابطه بین گوسفندان و گرگ‌ها را به صلح و آشتی برگردانده.^۱

شاید آخرین لحظه‌های زندگانی باشد

محمد بن فضیل رحمته می‌فرماید: پدرم به من گفت: بانویی به نام معاذ عدویه (رحمها الله) از زنان بسیار پرهیزگار و عبادت‌گزار بود. هر وقت تاریکی شب پایان می‌یافت و روز روشن می‌گشت این‌چنین می‌گفت: این همان روزی است که من در انتظارش بودم و این همان زمانی است که از این دنیا رخت سفر را بر خواهم بست. چنان‌چه آن روز را به‌طور کامل در عبادت می‌گذراند. و هنگام فرارسیدن شب می‌گفت: این همان شبی است که مقدر من می‌باشد، و شب را تا سپیده‌دم در عبادت می‌گذراند. هنگام فصل سرما لباس‌های نازک می‌پوشید تا بر اثر سردی بتواند از پیش آمدن خواب جلوگیری نماید. حکیم بن سنان رحمته به روایت از همان کنیزی که در خدمت معاذ عدویه (رحمها الله) بود می‌گوید: شب‌ها را در خواندن نماز می‌گذراند. و هر وقت خواب بر او غلبه می‌کرد در منزل مشغول قدم زدن می‌شد و در همین ضمن نفسش را مورد خطاب قرار می‌داد: ای نفس، خواب در پیش روی تو قرار دارد و اگر با آن سابقه‌ای پیدا کردی بخواب. همین کنیز بیان می‌کند که ایشان به همین صورت نفسش را مورد خطاب قرار می‌داد و تا صبح‌دم اشک‌هایش جاری می‌بود.^۲

۱- صفة الصفوة از ابن جوزی ج ۳ ص ۱۲۱-۱۲۳.

۲- صفة الصفوة از ابن جوزی ج ۴ ص ۱۳-۱۴.

در محضر حضرت رابعه عدویه

عبدالله بن عیسی رحمه الله می‌فرماید: روزی در خدمت رابعه عدویه (رحمها الله) حضور داشتم، بر چهره‌اش کیفیت نورانی به خصوصی را مشاهده نمودم، از خوف خدا چشم‌هایش نمناک بود، شخصی قرآن را تلاوت می‌کرد، ناگهان آیه‌ای را که بیانگر اوضاع و احوال قیامت بود را تلاوت نمود، به محض شنیدن این آیه، فوراً جیغی کشید و بیهوش گشت. یک دفعه به خدمت‌شان حضور یافتم دیدم بر بوریای کهنه‌ای نشسته، شخصی پیرامون موضوعی با ایشان طوری گفتگو می‌نمود که من متوجه آن نشدم، اما صدای افتادن قطرات اشک را بر روی بوریا می‌شنیدم. مسمع بن عاصم رحمه الله روایت می‌کند: شخصی مبلغ چهل دینار به ایشان هدیه نمود و گفت: نیازهای‌تان را از این مبلغ برآورده سازید. با شنیدن این سخن شروع نمود به گریه نمودن و سرش را به طرف آسمان بلند نموده و گفت: او خوب می‌داند که در طلب دینا از او «الله» احساس شرمندگی می‌کنم. حال آن‌که هر چیز در حیطة قدرت او می‌باشد، بنابراین برایم شایسته نیست از شخصی که هیچ‌گونه قدرت و حیثیتی ندارد، چیزی بپذیرم.^۱

در مسیر راه تو نشسته‌ام

عطاء بن مبارک رحمه الله بیان می‌کند: در شهر بصره بانویی عبادت‌گزار زندگی می‌کرد، مردم وی را به نام بروه یاد می‌کردند. و در آن پاس شب که همه عالم به خواب فرو می‌فت از خواب برخاسته این‌چنین می‌گفت: ستاره‌ها در حال غروبند، آنانی که به دنبال همدیگرند با هم ملاقات می‌کنند، اما ای محبوبم، من در مسیر راحت نشسته‌ام، درخشش محبت در قلبم در حال پرتوافکنی است. آیا با توجه به این‌که محبت در قلبم است باز

۱- صفة الصفوة از علامه ابن جوزی ج ۴ ص ۱۴.

هم مرا عذاب می‌دهی؟ نه، نه. ای خدای من، این کار را نکن. عطاء بن مبارک رحمه الله می‌فرماید: در این طنین و ناله‌اش چقدر آثار سوز و گداز نمایان بود (رحمها الله) ^۱.

از خواب غفلت برخیز

ابوجعفر سائح روایت می‌کند: بانوی محترم و بسیار پاکدامنی بود، با توجه به تبعیت کامل از شریعت، شب و روزش را در بندگی پروردگارش می‌گذراند، همین بانوی نیکو سرشت به شوهرش می‌گفت: برخیز، تا که می‌خواهی سرگشته و حیران باقی بمانی، تو را سوگند می‌دهم برو در پی کسب رزق حلال باش، نسبت به مادرتان خدمت بکن. از اقوام و خویشاوندان احوال‌پرسی کن، در غیر این صورت (اگر به این امور توجه ننمودی و اهمیتی ندادی) خداوند تو را رها خواهد نمود ^۲.

حملات باطنی شیطان

حضرت ابو ایوب قریشی رضی الله عنه می‌فرماید: یکی از بانوان خانواده‌شان، بسیار عبادت‌گزار و بر نماز و روزه بسیار مواظبت و مداومت داشت. روزی شیطان خواست از این طریق وی را بفریبد: ای بانوی بزرگوار، اگر همین‌طور به نماز و روزهات ادامه دهی احتمال دارد به‌طول کلی جسمت نحیف و سایر اعضای بدنت ضعیف گردد. لذا بهتر همین است که تا حدودی این عبادت‌ها را کمتر کن تا سرحالی و تندرستی جسمت باقی بماند، و هم این‌که بعداً پروردگارت را به نحو احسن بتوانی عبادت کنی. آن بانوی محترم می‌فرماید: این حقیقت را دریافتم و تصمیم گرفتم تا بر همین مشوره عمل نمایم، چنان‌چه در وقت بین مغرب و عشاء جهت عرض سلام به بارگاه ملکوتی ختمی مرتبت در مدینه منوره

۱- صفة الصفوة ج ۴.

۲- صفة الصفوة از ابن جوزی ج ۴ ص ۲۴.

حاضر شدم، هنگام عرض سلام فوراً به یاد وسوسه شیطان افتادم، فوراً توبه نموده گفتم: پروردگارا، مرا از وسوسه‌ها و نیرنگ‌های شیطان در حفاظت خودت نگه دار، در همین ضمن احساس نمودم که از آستانه رسول الله ﷺ این آواز ﴿إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ﴾ [فاطر: ۶].

«شیطان دشمنی است برای شما، بنابراین او را به عنوان دشمن خویش بپندارید، همانا شیطان حزبش را فرا می‌خواند تا که از جهنمیان بشوند».

به محض این‌که این آیه به ذهنم آمد، از شدت ترس برخاسته و از چشم‌هایم اشک جاری گشت. لیکن خدا را شکر و سپاس که از آن روز به بعد شیطان نتوانست مرا بار دیگر فریب بدهد.^۱

از شدت گریستن بینائیش را از دست داد

حضرت مالک بن دینار رحمه الله می‌فرماید: در مکه مکرمه بانویی را دیدم که چشم‌هایش بسیار زیبا بود، تا جایی که زنان مکه برای دیدنش می‌آمدند، آن بانوی پاک‌سرشت و پاکدامن با مشاهده کردن این وضعیت شروع به گریستن نمود. به ایشان گفته شده که اگر همین‌طور گریه کنی احتمال دارد چشم‌هایت را از دست بدهی، در پاسخ فرمود: اگر از اهل بهشت باشم، در آن‌صورت خداوند چشم‌های بهتری عنایت خواهد فرمود، و اگر از اهل بهشت نباشم برای همین چشم‌ها عذاب سخت و غیرقابل تحملی در پیش خواهد بود. بعد از این سخن دوباره شروع نمود به گریه نمودن، بالاخره بر اثر گریه‌های پی‌درپی سرانجام نابینا گردید.^۲

۱- صفة الصفوة ج ۲ ص ۱۱۶.

۲- صفة الصفوة ج ۲ ص ۱۱۶.

چهل سال پی‌درپی روزه گرفت

حضرت حفص بن عمر الجعفی رحمته الله می‌فرماید: در یمن بانویی به نام خنساء بنت خدام زندگی می‌کرد. چهل سال به‌طور مداوم روزه بود تا جائی که پوست و استخوانش یک‌نواخت گردید، در یاد الله به اندازه‌ای گریست که هر دو چشمش نابینا گردید، به خاطر همین مجاهدت‌ها به آن درجه از معنویت رسید که شخصیت‌های برجسته‌ای هم‌چون حضرت طاووس رحمته الله و حضرت امام وهب بن منبه رحمته الله احترام ایشان را به‌جای می‌آوردند. همین‌که شب فرا می‌رسید همه‌جا را تاریکی فرا می‌گرفت، از وجود داغیده‌اش این آواز به گوش می‌رسید: ای خدایا، تا چه وقت مرا در این زندان دنیا نگه می‌داری، هرچه زودتر رهایم کن تا وعده برآورده شده‌ات را هرچه زودتر پذیرا باشم، و با این گفتار گریه شدیدی بر او طاری می‌گشت، تا جائی که همسایه‌ها صدای ناله و گریه‌اش را تا دیروقت می‌شنیدند^۱.

زنی که به خاطر سربلندی اسلام موهای سرش را هدیه نمود

عبدالله بن خالق رحمته الله روایت می‌کند که در عهد خلافت هارون، رومیان بر مسلمانان حمله‌آور شدند و بسیاری از زنان مسلمان را اسیر نمودند، مردم به منصور بن عمار گفتند که مردم را علیه رومیان آماده (جهاد) کنید. یک روز در حالی که برای مردم سخنرانی می‌کرد، نامه‌ای به او تقدیم گردید، بعد از گشودن، نامه حامل این پیام بود: من زنی باحجاب و پرده‌نشین هستم، از برخورد غیرانسانی رومیان با زنان مسلمان مطلع گشته‌ام، متأسفانه کاری از دستم برنمی‌آید لیکن موهای سرم را به شما تقدیم می‌دارم، شاید مجاهدی بتواند با همین‌ها پای اسبش را ببند و زمینه نجات من فراهم گردد.

۱- صفة الصفوة از ابن جوزی ج ۲ ص ۱۷۰.

عبدالله می‌گوید: وقتی این نامه در جمع حاضرین قرائت گردید، حاضرین در جلسه همگی شروع به گریه و زاری نمودند.^۱

اولین شهید اسلام

چطور مردان برای سربلندی دین مبین اسلام در خط مقدم قرار داشتند، به همین صورت شیرزنان نیز برای این هدف والا پیشاپیش بودند. بعد از این‌که حضرت سمیه رضی الله عنها مشرف به اسلام گردید از ناحیه کفار مکه تحت شدیدترین شکنجه‌ها و اذیت و آزارها قرار گرفت، در روزهای بسیار گرم تابستانی بر روی ریگ‌های بسیار داغ در حالی‌که لباس زره آهنی پوشانیده شده بود، ایستانیده می‌شد. با توجه به این همه سختی‌ها و مشکلات باز هم استقامت و مقاومت‌شان مستحکم‌تر می‌گردید. یک دفعه در همین وضعیت دلخراش وقتی رسول الله صلی الله علیه و آله وی را مشاهده کرد به او این مژده را داد: صبر کن جایگهت در بهشت است. کفار بر این شکنجه‌ها اکتفا نکردند تا این‌که ابوجهل با ضربات نیزه اسباب شهادت این شیرزن را فراهم نمود و نام گرامی‌شان به عنوان اولین شهید در تاریخ اسلام ثبت گردید.^۲

علاوه از خوبی چیزی دیگر نمی‌دانم

بهترین فرصت برای انتقام گرفتن هنگامی است که دشمن دچار مشکل و مصیبتی گردد، اما از آن‌جا که قلوب زنان در صدر اسلام سرشار از معنویت بود به همین خاطر رجحانات و کشش‌های شخصی باعث نگردید که آنان در پی انتقام گرفتن بشوند. با توجه به این‌که بین حضرت عائشه و حضرت زینب رضی الله عنها یک سری اختلاف‌نظرهای

۱- صفة الصفوة از ابن جوزی ج ۴ ص ۱۷۰.

۲- سیمای بانوان در صدر اسلام به روایت از أسد الغابة.

سلیقه‌ای وجود داشت، اما به محض پیش آمدن واقعه افک وقتی رسول الله ﷺ از حضرت زینب جویای حال حضرت عائشه شدند، در این موقعیت بسیار حساس به جای این که حضرت زینب فرصت را غنیمت شمرده و در پی انتقام‌خواهی باشند، این چنین فرمودند: گوش و چشمم را حفاظت می‌کنم، از ایشان به غیر از خوبی چیزی دیگر نمی‌دانم.^۱

وضعیت اقتصادی بانوان در صدر اسلام

در صدر اسلام بسیاری از بانوان زندگی‌شان را در فقر و فاقه و تنگدستی می‌گذراندند، با در نظر گرفتن همین فراز و نشیب‌های اقتصادی می‌بینیم یک دفعه چادر فاطمه زهرا جگرگوشه رسول الله ﷺ به اندازه‌ای کوچک بود که در محضر رسول الله ﷺ هرچند خواستند که به‌طور کامل خود را بپوشانند، اما موفق به آن نشدند.^۲

واقعه‌ای از حضرت عائشه رضی الله عنها

چه کسی است که از شخصیت والای مادر مؤمنان آگاهی نداشته باشد، حضرت عبدالرحمن بن قاسم رضی الله عنه (برادر زاده ام المؤمنین عائشه رضی الله عنها) مورد ام المؤمنین می‌فرماید: بامدادی به محضرشان حضور یافتم، ایشان را در حالت ایستاده در حالی که این آیه:

﴿فَمَنْ لِّلّٰهُ عَلَيْنَا وَّوَقَلْنَا عَذَابَ السَّمُومِ﴾ [الطور: ۲۷].

«پس خداوند بر ما احسان نمود و از عذاب سوزان ما را نجات داد».

را تلاوت می‌فرمودند، مشاهده نمودم و در همین ضمن گریه می‌کردند، تا مدت زیادی در انتظار نشستم اما حضرت عائشه رضی الله عنها این آیه را باربار تلاوت نموده می‌گریستند. بالاخره خسته شده به بازار رفتم، بعد از بازگشت باز هم حضرت

۱- بخاری، کتاب الشهادة.

۲- ابو داوود، کتاب اللباس.

عایشه رضی الله عنها را در همان حالت قبلی یافتیم.

ارزش جواهرات در نزد بانوان صدر اسلام

عموماً قشر زنان با جواهرات و زیورات محبت فطری دارند و همیشه به دنبال جمع‌آوری آنها می‌باشند، اما اگر زندگانی بانوان در صدر اسلام را مورد بررسی قرار دهیم، می‌بینیم که نسبت به جواهرات و زیورات توجه خاصی نداشتند. یک دفعه همسر یکی از اصحاب به همراه دخترشان به نزد رسول الله صلی الله علیه و آله تشریف آوردند. رسول الله صلی الله علیه و آله دیدند که دختر بچه انگوی طلائی به دست دارد، فرمودند: آیا زکات این طلا را داده‌اید، مادر گفت خیر. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: آیا می‌خواهی همین انگوها به صورت انگوهای آتشین در دستش باشند؟ به محض شنیدن این وعید، فوراً انگوها را بیرون نموده تقدیم رسول الله صلی الله علیه و آله نهاده فرمود: این‌ها از الله و رسولش می‌باشند.^۱

چگونگی تعزیه زن مسلمان

رسول الله صلی الله علیه و آله علاوه از همسر میت، برای دیگر خویشاوندان مرده مدت سه روز را برای عزا مقرر فرمودند، بانوان مسلمان در صدر اسلام بر همین دستورالعمل عمل می‌کردند. بعد از این‌که برادر حضرت زینب بنت جحش وفات کرد، بعد از سه روز به عزا نشستند در روز چهارم وقتی جمعی جهت اظهار تسلیت به خدمت ایشان حاضر شدند دیدند که حضرت زینب رضی الله عنها عطر استعمال نموده، (با مشاهده کردن این وضعیت حیران می‌شوند به همین خاطر) حضرت زینب رضی الله عنها می‌فرمایند: نیازی به خوشبو و عطر نداشتم، اما از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند: برای یک زن مسلمان علاوه از شوهرش اگر شخصی دیگر از نزدکانش بمیرد، بیش از سه روز به عزا نشستن برایش جایز نمی‌باشد. به همین

۱- ابو داوود کتاب الزکاة.

صورت وقتی پدرام حبیبه علیه السلام وفات می‌کند بعد از سه روز، عطر و گلاب استعمال می‌نمایند و می‌گویند: به استعمال این‌ها نیازی نداشتم، اما جهت اجرای پاس (آیین شریعت) این کار را انجام دادم.

از ارجاع امانت به صاحبش، نباید غمگین شد

هر یک از زنان مسلمان در صدر اسلام الگوهای سازنده اخلاق عالی و شایسته اسلامی در پرتو صبر و استقامت و ایثار و امانتداری برای آینده‌گان بوده‌اند و هستند. «اکنون به واقعه‌ای که برای یک خانواده مسلمان در صدر اسلام پیش آمد، می‌پردازیم تا قداست واقعی آن قدسیان هرچه بهتر نمایان گردد». فرزند حضرت ابوطلحه رضی الله عنه بیمار است، در همین ضمن برای ایشان سفری پیش می‌آید، با گذاشتن فرزند در همین حال، به مسافرت شب وقتی که حضرت ابوطلحه رضی الله عنه به منزل برمی‌گردد جویای حال بچه می‌شود: همسرش در پاسخ می‌فرماید: جای هیچ‌گونه نگرانی نیست، حال بچه بسیار خوب است، بعد از صرف شام و گذراندن شب، در بامداد روز بعد همسر حضرت ابوطلحه شوهرش را این چنین مورد خطاب قرار می‌دهد: ای سرورم، اگر شخص امانتداری امانت خویش را برگرداند آیا شخص امین حق دارد از ارجاع امانت جلوگیری نماید؟ حضرت ابوطلحه رضی الله عنه فرمودند: خیر. با شنیدن این پاسخ فرمود: بنابراین بر درگذشت فرزندان صبر نمائید^۱.

شخص نفرین‌کننده در قیامت نه شفیع می‌شود و نه گواه

برخورد بانوان با خدمت‌گذارانشان بسیار خوب و عالی بوده، این ادعا را از این واقعه می‌توان ثابت نمود. یک دفعه عبدالملک بن مروان «از خلفای اموی» خدمت‌گذارش را صدا زد، خدمت‌گذار در آمدن کمی تأخیر کرد، خلیفه ناراحت شده وی را مورد لعن و

۱- صحیح مسلم، کتاب الأدب.

نفرین قرار داد. حضرت ام درداء رضی الله عنها در محل حضور داشت، صبح زود بعد خلیفه را مورد خطاب قرار داده گفت: چرا دیشب خدمت‌گذاری را مورد لعن قرار دادی؟ حال آن‌که از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم، فرمودند: کسانی که لعنت می‌فرستند در روز قیامت نه می‌توانند شفیع باشند و نه می‌توانند شهید^۱.

شایعه شهادت رسول الله صلی الله علیه و آله

جنگ حق علیه باطل در غزوة احد به شدت جریان دارد، ناگهان از ناحیه نیروهای دشمن شایعه شهادت پیامبر صلی الله علیه و آله بین مسلمین پخش گردید، بر اثر این شایعه سرتاسر مدینه منوره را غم و اندوه فراگرفت، اهالی مدینه سراسیمه پریشان هستند، بانوئی از بانوان انصار در حالت مدهوشی جویای حال پیامبر صلی الله علیه و آله است، به او اطلاع دادند که در این نبرد پدر، برادر و شوهرت به شهادت رسیده‌اند، اما از این واقعه چندان متأثر نمی‌گردد، فقط در فکر این است که وضعیت رسول الله صلی الله علیه و آله چگونه می‌باشد. بعداً که معلوم می‌گردد خبر شهادت پیامبر شایعه‌ای بیش نبوده، اطمینان حاصل نموده آرام می‌گیرد^۲.

احساس همدردی و همبستگی بانوان صدر اسلام

کمک‌رسانی و احساس همدردی با نیازمندان از صفات ارزنده بانوان در صدر اسلام بود. حضرت صفیه رضی الله عنها برای تکفین سیدالشهداء حضرت حمزه رضی الله عنه دو پارچه آورده بود، اما در نزدیکی جسد مطهر برادرشان، جنازه شهیدی از انصار را دیدند که بدون کفن افتاده بود، در قلبشان احساس شرمندگی نمودند که حضرت حمزه را در دو پارچه کفن کنند در حالی که آن انصاری بدون کفن باقی بماند، چنان‌چه یکی از آن دو پارچه را جهت

۱- صحیح مسلم، کتاب البر والصلة والآداب.

۲- صفة الصفوة از ابن جوزی.

تکفین آن انصاری دادند.

اهمیت نوافل در نزد اصحاب

با کمال تأسف امروزه جهت ادای فرائض دینی چون نماز و روزه چه بهانه‌هایی مطرح می‌گردد، اما بیائیم به شمه‌ای از زندگانی حضرت امامه علیه السلام توجه نمائیم، ایشان از رسول الله صلی الله علیه و آله خواسته بود که در حقشان دعای شهادت بنمایند، رسول الله صلی الله علیه و آله در عوض این دعا در حقشان دعای تندرستی را نمودند، بالاخره حضرت امامه خواستار عمل سودمندی شد، رسول الله صلی الله علیه و آله دستور دادند تا روزه بگیرد، بعد از آن حضرت امامه علیه السلام هر روز روزه می‌گرفت. همسر و خدمت‌گزارانش نیز در این عمل با وی شریک گشتند. تا جائی که روزه گرفتن از اعمال روزمره آنان قرار گرفت. بالفرض اگر روزی از این منزل دودی برمی‌خاست، این امر دلالت بر این می‌کرد که نزد ایشان میهمانی تشریف آورده، زیرا در غیر این صورت (به‌خاطر روزه‌دار بودن همگی) نیازی به روشن کردن آتش پیش نمی‌آمد!

زنان عصر حاضر را چه نسبتی با زنان صدر اسلام

حضرت عایشه رضی الله عنها راضی به این نبودند که به صدای زنگوله شتر گوش فرا دهند، احیاناً اگر صدای آن به گوش می‌رسید فوراً به ساربان دستور توقف کاروان را می‌دادند، تا این آواز به سمع‌شان نرسد. در صورتی که باز هم آن آواز به گوش می‌رسید، دستور می‌دادند تا هرچه سریعتر حرکت کنند، تا آن آواز به گوش نرسد.^۱

واقعاً چقدر جای تعجب است که اعمال بانوان در صدر اسلام در چه سطح والای

۱- اسوه زنان مسلمان در صدر اسلام، مسند احمد ج ۵ ص ۲۵۵.

۲- مسند احمد بن حنبل ج ۶ ص ۱۵۶.

معنویت و ارزش‌های بلند شریعت قرار داشت، اما در حال حاضر اگر معیار و رجحان اخلاقی زنان را با باورهای شریعت مورد مقایسه قرار دهیم متوجه خواهیم شد که با هم چه اختلاف‌نظرهای عمیقی دارند و به چه وضع اسفناکی به انزوا کشیده شده است.

بانوان صدر اسلام و نماز

حضرت حمنه بنت جحش نسبت به اقامه نماز به اندازه‌ای اشتیاق و کشش داشت که به غیر از اوقات ممنوعه و مکروهه، همیشه مشغول خواندن نماز بود. هر وقت احساس خستگی می‌کرد به ریسمانی که به ستون مسجد بسته بود روی می‌آورد تا کسالت و خستگی‌اش رفع گردد. وقتی رسول الله ﷺ این وضعیت را مشاهده نمودند، فرمودند: انسان باید به اندازه‌ای نماز بخواند که توان آن‌را داشته باشد، بعد از آن رسول الله ﷺ آن ریسمان را باز کردند^۱.

ابهت و وجاهت نفس زنان صدر اسلام

شریعت غرای محمدی ارزش والای خاصی به زنان بخشیده است، خصوصاً در صدر اسلام (تاریخ به خوبی بیانگر این حقیقت است که زنان قبل از اسلام دارای چه عظمت و ارزشی بودند و بعد از اسلام چه ارزش و عظمتی یافتند). یک دفعه مال غنیمت زیادی به دست مسلمین افتاد، در میان این اموال غنیمت غلامان و کنیزان بسیاری بود. در همین ضمن حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) به خدمت رسول الله ﷺ حاضر شدند و تقاضای کنیزی نمودند تا کارهای منزل را انجام دهد، در این موقع رسول الله ﷺ با جمعی مشغول گفتگو بودند، (حضرت فاطمه (علیها السلام)) از روی شرم و حیا از آن‌جا برگشتند. و دوباره مناسب

۱- ابو داوود کتاب الصلاة.

ندیدند که این خواسته خویش را مجدداً بازگو کنند.^۱

معیار میهمان‌نوازی زنان مسلمان در صدر اسلام

عرب‌ها به اعتبار میهمان‌نوازی بسیار مشهورند، در این زمینه نقش زنان نیز بسیار مؤثر بوده. حضرت ام شریک از بانوان ثروتمند و سخاوتمند بود. منزلشان را به صورت میهمان‌پذیر درآورده بود، میهمانان و مسافرینی که نزد رسول الله ﷺ تشریف می‌آوردند، در همین منزل قیام می‌فرمودند.^۲

حضرت عایشه رضی الله عنها و ایثارگری‌هایشان

بعد از وفات رسول الله ﷺ، حضرت عایشه رضی الله عنها در جوار رسول الله ﷺ جایی را برای خودشان (که بعد از وفات در آنجا دفن گردند) اختصاص داده بودند، اما هنگامی که حضرت عمر رضی الله عنه این جای را برای خودشان مطالبه کردند، حضرت عایشه رضی الله عنها بدون تأخیر این زمین را به حضرت عمر رضی الله عنه تقدیم داشتند و در همین ضمن فرمودند:

«كُنْتُ أُرِيدُهُ لِنَفْسِي، وَلَأُؤْتِرَنَّ بِهِ الْيَوْمَ عَلَى نَفْسِي».

«آن مکان را برای خودم می‌خواستم، اما امروز آن را (برای حضرت عمر اختصاص داده) او را بر خودم ترجیح می‌دهم».^۳

۱- ابو داوود.

۲- نسائی.

۳- بخاری.

در پی همین یاور هستم

هنگامی که شخصی از شخصی دیگر قرض می‌گیرد بسیار خوشحال می‌شود، اما پرداخت بدهی برایش مشکل و سنگین می‌گردد، اما ببینیم که برخورد بانوان صدر اسلام با مسئله قرض و پرداخت بدهی‌ها چگونه بوده است. حضرت عائشه رضی الله عنها عموماً قرض می‌گرفتند، وقتی از ایشان پرسیده شد: چرا قرض می‌گیری؟ فرمودند: در این مورد رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: هر آن شخصی که به خاطر این قرض می‌گیرد تا آنرا دوباره به صاحبش بازگرداند، خداوند برای این چنین شخصی از طرف خودش یآوری مقرر می‌کند، و اکنون من در پی همین یاور می‌باشم.^۱

روسی زن مسلمان نباید نازک باشد

آن سهل‌انگاری و بی‌توجهی که در ارتباط با مسئله پوشاک بین بانوان در حال حاضر صورت می‌گیرد، بسیار نگران‌کننده است، خصوصاً وقتی که این وضعیت با وضعیت زنان مسلمان در صدر اسلام مقایسه گردد.

یک دفعه حفصه بنت عبدالرحمان، برادرزاده حضرت عایشه رضی الله عنها در حالی که روسری نازکی بر سرش بود در محضر حضرت عایشه رضی الله عنها حاضر شد، به محض مشاهده کردن این وضعیت، از شدت ناراحتی آنرا از سرش برداشته و پاره نمود و این چنین فرمود: آیا نمی‌دانی که خداوند در سوره نور چه احکامی را نازل فرموده‌اند، بعد از آن چادر زمختی را خواسته و آنرا بر روی سرش نهاد.^۲

۱- مسند احمد بن حنبل ج ۶ ص ۹۹.

۲- موطأ امام مالک؛ کتاب اللباس.

در هر چیزی عبادت را جستجو نمودم

خدیده ام محمد، از بانوان بزرگوار عهد خودشان بود. عون بن عبدالله علیه السلام می‌فرماید: به خاطر یادآوری ذکر قیامت، یاد و ذکر خداوندی، در مجلس‌های وی شرکت می‌جستیم، یک دفعه به ایشان گفتیم: شاید حضور طولانی ما موجب ناراحتی گردیده، در پاسخ فرمودند: این‌طور نیست زیرا در هر چیزی عبادت را جستجو می‌کنم، همین مجالس هرچه بیشتر موجب حیات قلب من می‌گردند.^۱

خدایا، در این دنیا مرا محتاج کسی قرار نده

مالک بن دینار علیه السلام می‌فرماید: روزی در بیت الله (به اتفاق دوستان) مشغول طواف بودیم، ناگهان بانویی را دیدیم که نزدیک حجر اسود ایستاده و در حالی که می‌گریست این‌چنین می‌گفت: پروردگارا، بر من رحم کن، از مسافت بسیار دوری به نزد تو آمده‌ام، ای خدایا، در این دنیا مرا محتاج کسی قرار نده.

مالک بن دینار علیه السلام می‌فرماید: وقتی سوز و گداز این بانو را در این نیایش دیدیم، به منزلش رفتیم تا از نزدیک موقعیت زندگی وی را مورد تحقیق و بررسی قرار دهیم، بعد از گفتگوی مختصری این‌چنین فرمود: شما از این‌جا بروید، چون در این مدت مرا از عبادت پروردگارم محروم ساختید. راوی بیان می‌کند: نام این بانو، ملکیه بنت منکدر (رحمها الله) بود.^۲

۱- طبقات الحنابلة ج ۱ ص ۴۲۷.

۲- طبقات الحنابلة ج ۱ ص ۴۲۷.

نتیجه راستگویی و امانتداری

شب در خاموشی و آرامش کامل در حال گذر است، خلیفه وقت «امیرالمؤمنین حضرت عمر فاروق رضی الله عنه» جهت بررسی اوضاع شهر و مردم در سطح شهر در حال گشت‌زنی است، ناگهان از منزلی صدای گفتگوی مادری با دخترش به گوش رسید که به او می‌گفت: شیر را با آب مخلوط کن. اما دختر این پاسخ را به مادرش می‌دهد: خیر، خلیفه دستور داده کسی حق ندارد شیر را با آب مخلوط کند، بار دیگر مادر به دخترش می‌گوید: مگر خلیفه تو را می‌بیند؟ دختر می‌گوید: اگر خلیفه نمی‌بیند، اما خدای خلیفه که می‌بیند. خلیفه از این گفتگو بسیار متأثر می‌گردد و منزل را شناسائی می‌کند، صبح روز بعد اطلاعات کامل‌تری از این خانواده می‌گیرد. بالاخره همین دختر (راستگو و امانتدار) را به نکاح یکی از فرزندان‌شان درمی‌آورد^۱.

آری، راستگویی و جرأت ایمانی این دختر برای هر زن و دختر مسلمان بهترین الگو و سرمشق می‌باشد، مشروط بر این‌که در اجرا و پیاده ساختن احکام الهی به غیر از حصول رضای الهی چیزی دیگر ملحوظ نظر نباشد.

معالجم پروردگارم می‌باشد

محمد بن بکار رحمته الله می‌فرماید: در مکه مکرمه بانویی عبادت‌گزار و خداترس بود، همیشه در حالت افسردگی و اضطراب به سر می‌برد، یک دفعه به او گفته شد: بسیار غمگین و افسرده به نظر می‌رسی، اگر بیمار هستی در فکر معالجه خویش باشید. محمد بن بکار رحمته الله می‌فرماید: وقتی آن بانو این سخن را شنید، به شدت گریست و فرمود: چه کسی می‌تواند بیماری مرا معالجه نماید؟ از کثرت غم و اندوه قلبم سوراخ سوراخ گشته، جای تعجب و حیرانی در این است که چرا تا به حال زنده مانده‌ام. در قلبم آتشی

۱- آنچه از روایات تاریخی و سیرت معلوم می‌گردد، حضرت عمر بن عبدالعزیز: از نسل همین دختر می‌باشد.

شعله‌ور است تا به صورتی به پروردگار برسیم، و این آتش هرچه بیشتر در حال شعله‌ور شدن است، غم و اندوه و بیماری من همین است و علاج این بیماری‌ها فقط در نزد پروردگار می‌باشد. لذا به نزد همین طبیب می‌روم، زیرا فقط او می‌تواند امراضم را شفا دهد.

نسبت به ما بدبین مباش

بانوئی از بانوان عبادت‌گزار بصره در راز و نیازهایش این‌طور می‌گفت: پروردگارا، آیا قلبی که سرشار از عشق و محبت تو است را می‌سوزانی؟ ابوالقاسم قشیری رحمته می‌گوید: در یکی از شب‌ها همین بانو همین‌طور می‌گفت که ناگهان این آواز را شنید: عادت ما بر این نیست (که عاشق خویش را از بین ببریم)، نسبت به ما بدبین مباش. یک دفعه حضرت سفیان ثوری رحمته به محضر این بانو تشریف برده چنین گفت: اف بر غم‌های زیاد، به محض این‌که این سخن را شنید گفت: ای سفیان، دروغ نگو، واقعاً اگر فکر و غم آخرت کامل باشد، آن موقع برایت نفس کشیدن هم دشوار خواهد بود^۱.

گفتار کم بهتر از بسیار گفتن است

نوح بن اسود رحمته می‌گوید: در بغداد بانوی متدین و عبادت‌گزار مشهوری بود، در مجالس ابو عبدالله براقی رحمته حاضر می‌شد و از مواعظ و ارشادات ایشان بهره می‌گرفت، لیکن همیشه خاموش بود.

نوح بن اسود رحمته می‌فرماید: روزی از او پرسیدم: چرا همیشه خاموش هستی و در مورد هیچ مسئله‌ای سؤالی نمی‌کنی؟ در پاسخ گفت: گفتار کم بهتر از بسیار گفتن است، هر آن شخصی که عموماً در حالت سکوت به سر می‌برد، به نسبت دیگران از سخنان و

۱- مرآة الجنان از یافعی ج ۱ ص ۲۸۲.

پند و اندرزها بیشتر استفاده می‌برد. نوح بن اسود رحمته باز هم در مورد همین بانوی محترم می‌فرماید: روزی شنیدم که به فرزندش می‌گفت: ای فرزندم، از مصروفیت‌های بی‌حاصل شب و روز دوری کن، زیرا (در صورت دوری نکنی) فرصت‌های پرارزش زندگی را از دست خواهی داد. خودت را برای یک سفر طولانی آماده کن، از تحولات، فراز و نشیب‌های زمان و از نقشه‌های شیطان خصوصاً هنگامی که آنها به همراه اسباب فتنه‌های دنیا بر تو حمله‌آور شوند.

مراعات نمودن حقوق دیگران

در این برهه از زمان که خودخواهی و رجحانات نفسانی به اوج خود رسیده و هیچ‌گونه توجهی نسبت به حقوق دیگران نمی‌شود، واقعاً واقعهای که الان ذکر می‌گردد بسیار آموزنده می‌باشد.

علامه ابن جوزی رحمته در این مورد می‌فرماید: در بغداد تاجر متأهلی زندگی می‌کرد، بعد از مدتی دومین ازدواجش را نمود، اما همسر اول از جریان ازدواج شوهرش اطلاعی نداشت، بعد از چند روزی از این جریان باخبر گشت اما در این موضوع با شوهرش هیچ‌گونه سؤال و گفتگوئی ننمود. (بعد از مدتی شوهر درگذشت)، مقدار هشت هزار دینار به عنوان ارث به جای گذاشت، همسر اول میراث را به این صورت تقسیم نمود که هفت هزار دینار را به پسر و هزار دینار دیگر را بین خودش و همسر دیگر به‌طور مساوی تقسیم نمود، هنگام فرستادن سهمیه‌اش این پیام را هم برایش فرستاد: چون که همسر دوم شوهرم بوده‌ای، لذا این مبلغ پول (پانصد دینار) سهمیه ارث تو می‌باشد. وقتی این پول‌ها به دست همسر دوم رسید، برای همسر اول این پیام را فرستاد: آری، من همسر دوم شوهر تو بوده‌ام، اما قبل از وفاتش مرا طلاق داده بود، لذا ارث به من تعلق نمی‌گیرد^۱.

واقعاً جای تعجب است که این دو زن چگونه و با چه امانتداری کاملی حقوق همدیگر را مراعات نمودند.

همیشه در پی فراگیری علم باش

وکیع رحمته می‌گوید: مادر حضرت سفیان رحمته به وی می‌گفت: ای سفیان، همیشه در پی فراگیری علم باش و در این مورد هیچ‌گونه سهل‌انگاری و کوتاهی نکن، مخارج تحصیلات را از بافتن پارچه و غیره تأمین می‌کنم. یک دفعه دیگر این‌چنین گفت: ای سفیان، هرگاه ده حرف را فراگرفتی به خودت بنگر که آیا در وقار و بردباری خویش ارتقائی احساس می‌کنی، اگر این احساس (افزایش وقار و عظمت علمی) ظاهر نگردد، به خوبی این حقیقت را بپذیر که فراگیری این‌چنین علمی هیچ‌گونه سودی دربر نخواهد داشت^۱.

تذکرهٔ موت مرا از خوابیدن باز می‌دارد

رجاء بن مسلم رحمته می‌فرماید: اشتیاق و معیار بندگی بانویی به نام عجرده عمیه (رحمها الله) به حدی رسیده بود که تمام شب را در عبادت می‌گذراند، و هنگام سحر می‌گفت: پروردگارا، عبادت‌گزاران تمام شب را در عبادت و بندگی تو می‌گذرانند، ای خدایا، مرا نیز از همان بندگان مقرب و مقبول خویش قرار بده که به دنبال یافتن رحمت‌ها و بخشش‌های تو هستند. رجاء بن مسلم رحمته می‌گوید: عجرده عمیه (رحمها الله) این مناجات را باربار می‌گفت و به سجده می‌افتاد و مدام از چشم‌هایش اشک جاری می‌شد. آمنه بنت یعلی بیان می‌کند: عجرده عمیه شبی را در نزد ما بود، آن شب را در عبادت گذراند، به او گفتیم: اگر مدت کوتاهی استراحت می‌کردی بسیار خوب می‌بود،

۱- صفة الصفوة ابن جوزی ج ۳ ص ۱۱۶/۱۱۷.

در پاسخ گفت: آنچه شما گفتید همه‌اش درست، اما تذکرة موت مرا از خوابیدن و استراحت کرده باز می‌دارد.^۱

چگونه می‌توانم بخوابم

روح بن سلمه رحمه الله می‌فرماید: یک دفعه از عفیره عابده (رحمها الله) جویا شدم و به او گفتم: به من اطلاع رسیده شب‌ها نمی‌خوابی؟! با شنیدن این سخن فوراً به گریه افتاد و این چنین گفت: می‌خواهم بخوابم، اما خود شما بگوئید آخر چگونه می‌توانم بخوابم، حال آن‌که دو فرشته نگهبان در طول شب و روز از انسان جدا نمی‌گردند.

یحیی بن بسطام رحمه الله می‌فرماید: روزی به خدمت این بانوی محترم حاضر شدیم، دیدیم که از شدت گریه به‌خاطر ترس از خدا بینائی‌اش را از دست داده بود، در همین مورد از ایشان سؤال نمودیم که در پاسخ فرمودند: ای بسطام، از بین رفتن بینائی قلب بسیار سخت و ناگوار می‌باشد و از بین رفتن بینائی ظاهری اهمیت چندانی ندارد.^۲

معلوم می‌گردد با دنیا محبت فراوانی داری

شخصی در خدمت حضرت رابعه بصریه (رحمها الله) حاضر شده شروع نمود به بد و بیراه گفتن دنیا، حضرت رابعه بصریه (رحمها الله) فرمود: از برای خدا دوباره به این‌جا تشریف نیاوری، معلوم می‌گردد با دنیا محبت فراوانی داری، به همین خاطر آنرا بسیار یاد می‌کنی.

معلوم می‌گردد این‌گونه برخورد با دنیا بیانگر محبت زیاد با دنیا می‌باشد، به همین خاطر حضرت رابعه بصریه (رحمها الله) با این روش و حکمت خواست وی را

۱- صفة الصفوة ابن جوزی ج ۴ ص ۲۰.

۲- صفة الصفوة ابن جوزی ج ۴ ص ۲۱.

گوشزد فرموده اصلاح نمایند. زیرا از واکنش‌های روان و فطرت انسانی است که با هر چیز محبت داشته باشد آنرا بسیار یاد می‌کند. گرچه در این واقع به ظاهر دنیا مورد نکوهش قرار گرفته، اما بنابر استعدادهای روحی و روانی، حضرت رابعه بصریه (رحمها الله) متوجه شد که در قلب این شخص محبت دنیا جای گرفته چنانچه به وی گفت: با دنیا محبت داری به همین خاطر آنرا بسیار تذکره می‌کنی.

پادشاه بودن قلب

حضرت ام طلق (رحمها الله) از زمرة بانوان عبادت‌گزار بود و نسبت به نماز اشتیاق فراوانی داشت، محمد بن سنان باهلی رحمته الله به روایت از شعبه بن دخان رحمته الله بیان می‌کند که ام طلق (رحمها الله) در طول شبانه‌روز، چهارصد رکعت نفل می‌خواند و در همین ضمن قرآن مجید را هم تلاوت می‌نمود. یک دفعه ام طلق (رحمها الله) به سفیان عینی رحمته الله گفت: ای سفیان، قرآن را با چه نوای خوبی می‌خوانی، اما از این بت‌رس مبدا همین چیز فردا دام‌گیری بشود. با شنیدن این سخن، حضرت سفیان به گریه افتاد و لحظاتی بعد بیهوش گشت و به زمین افتاد.

عاصم بن جحدری رحمته الله بیان می‌کند که ام طلق می‌فرمود: پادشاه انسان قلب وی می‌باشد اگر آن را در کنترل داشته باشد، و در صورت پیروی نمودن از قلب، همین قلب غلامی بیش نخواهد بود.

سخت بودن سكرات موت

عثمان بن سوداء رحمته الله می‌فرماید: مادرم بسیار عبادت‌گزار بود، شب و روزش را در ذکر و یاد الهی می‌گذراند، یک دفعه در حضورش بودم، دیدم دست‌هایش را به طرف آسمان بلند کرده این‌چنین می‌گوید: ای مولایم، هنگام وفات شرم‌نده‌ام مکن، در قبر اسباب

وحشت و ناامیدی را برایم فراهم نفرما.

بعد از این که مادرم درگشت، شبی وی را در خواب دیدم، پرسیدم: حالتان چگونه است؟ در پاسخ گفت: فرزندانم، سكرات موت بسیار سخت است، از این پل سختی‌ها گذشتم، و الان در آرامش کامل به سر می‌برم. پرسیدم: آیا به چیزی نیاز داری؟ مادرم جواب داد: آری، همیشه برایم دعا کن (زیرا دعا کردن) موجب آرامش و اطمینان خواهد بود.^۱

هر چیزی که از یاد خدا غافل کند، مهلك است

سعد بن عطاء رحمه الله می‌فرماید: در بصره بانویی زندگی می‌کرد که مدام در یاد و بندگی الله مشغول بود و همیشه می‌گفت: هر آن چیزی که انسان را از یاد خدا غافل کند، مهلك می‌باشد.^۲

نسبت به چیزهای زودگذر غمگین مباش

ابوعبدالرحمن محمد بن حسین رحمه الله می‌فرماید: بانویی به نام عایشه عبادت‌گزار بسیار بزرگی بود، دخترش را مورد خطاب قرار داده این چنین می‌گفت: نسبت به آن چیزی که فنا می‌شود (از بین می‌رود) خوشحال، و در صورت از بین رفتنش غمگین مباش. در اطاعت و بندگی الله، احساس خوشحالی بکن و از این که (خدای ناخواسته) از نگاه و توجهات الهی بیفتی بسیار ترس.

دخترش می‌فرماید: مادرم می‌گفت: این واقعیت را بپذیر، هر کسی که در تنهایی احساس ترس و وحشت کند هنوز نسبت به الله انس پیدا نکرده و هر کسی که بنده‌ای از

۱- صفة الصفوة ابن جوزی، ج ۴ ص ۲۸.

۲- صفة الصفوة از جوزی ج ۴ ص ۱۰۲.

بندگان خدا را حقیر بشمارد هنوز معرفت پروردگارش را حاصل ننموده، زیرا کسی که خالق را می‌خواهد، حتماً با مخلوقش نیز محبت می‌ورزد.^۱

تصور لذتش، احساس زخم را از بین برده

موفقه (رحمها الله) از بانوان موصل نسبت به ارشادات رسول الله ﷺ آنچنان باوری داشت که یک دفعه در مسیر راه پایش طوری به زمین خورد که یکی از ناخن‌های پایش افتاد، با پیش آمدن این واقعه لبخندی زد، مردم حیران شدند، از این که پایش زخمی گردیده باز هم می‌خندد. موفقه (رحمها الله) در پاسخ گفت: درست است که پایم زخمی گردید، اما آن پاداشی که بر اثر این مصیبت حاصل گردیده، تصور لذتش یاد زخم را از بین برده.

عقل متحیر می‌گردد

عطاء خراسانی رحمها الله روایت می‌کند: یکی از بانوان بیت المقدس عبادت‌گزار بسیار بزرگی بود، وهب بن منبه رحمها الله با مشاهده کردن وی می‌فرماید: شما هنگام عبادت دچار تحمل مشکلات و سختی‌های فراوانی می‌شوی، آن بانو در پاسخ گفت: برخی از تصورات و خیالات مرا ناراحت می‌کنند. هنگامی که وهب بن منبه خواست از این خیالات مطلع گردد، آن بانو این چنین فرمود: هنگامی که عظمت و کبریائی خدا را تصور می‌کنم و با توجه به این که تصور قیامت هم در پیش می‌باشد، عقل متحیر می‌گردد، چشمانم را تاریکی و مفاصل و اعضای بدنم را درد فرا می‌گیرد. وهب بن منبه وی را توصیه نمود هر وقت این حالت برای پیش آمد، قرآن مجید را تلاوت بفرمائید.^۲

۱- صفة الصفوة ابن جوزی ج ۴ ص ۳۳.

۲- صفة الصفوة ابن جوزی ج ۴ ص ۲۲۴.

پایان

به امید این که این مجموعه از واقعات بزرگان و مصلحان دین؛ اعم از مرد و زن باعث گردد که روزنه امید و اصلاح در نفوس مرده و پژمرده ما و شما خوانندگان محترم گشوده گردد، آنچه از شما می‌خواهیم این است که این مجموعه را فقط به عنوان یک کتاب داستان و تاریخ مطالعه نکنید، بلکه آن را هم‌چون بحر بیکرانی بشمارید و از اعماق آن مرواریدهای گران‌قیمت را جستجو نموده دریابید. زیرا در ضمن همین واقعات، سخنان بسیار ارزنده اصلاحی وجود دارد، بنابراین اگر موفق به یافتن آنها باشیم، سپس با برنامه‌ریزی‌های مناسب آنها را در زندگی علمی و عملی خویش پیاده نمائیم، یقیناً همان آرامش خاطر و باوری که آنان یافته بودند، ما هم به آن معیار واقعیت معنویت خواهیم رسید. ان شاء الله.

ضمناً از برادران و خواهرانی که موفق به مطالعه این مجموعه می‌گردند، استدعا می‌گردد در صورتی که با اشتباهات املائی یا دستوری و یا در افهام و تفهیم برخورد نمودید، حتماً مترجم را در جریان بگذارید، تا در آینده جهت اصلاح آن اقدامات لازم گرفته شود و هم این که برای مؤلف و مترجم و والدین و اساتید آنان دعای مغفرت و رستگاری را بفرمائید و دعای ما در حق شما و سایرین بر این است که در پناه حضرت حق قرار بگیرید آمین.